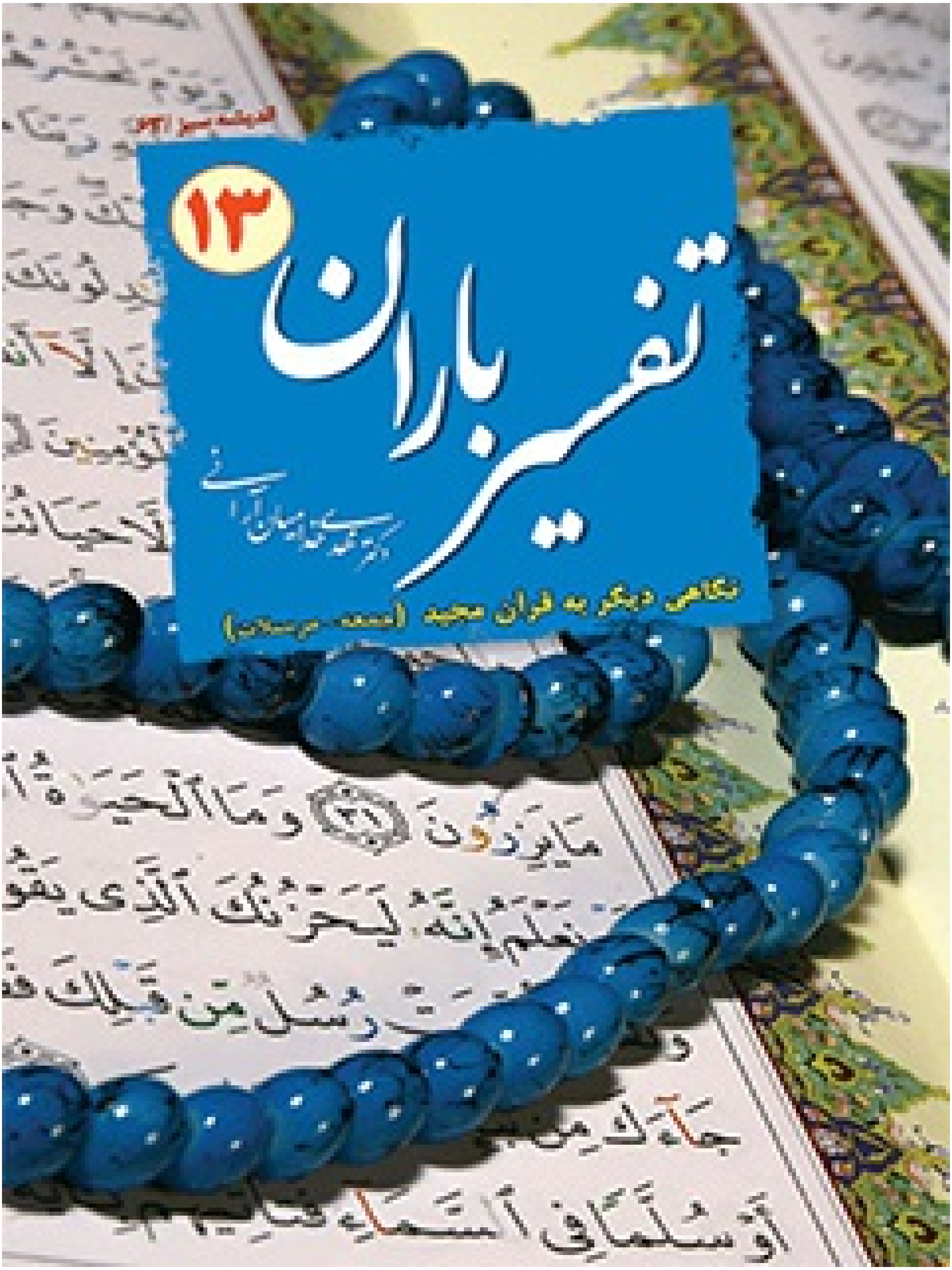

۱۳
تفسیر باران
نگاهی دیگر به قرآن مجید (جمعه - مرسلات)

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

بهار دلها

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر باران جلد ۱۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم : بهار دل ها، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۱۴ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۱-۴ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۰-۷ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۲-۱ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۳-۸ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۴-۵ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۵-۲ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۶-۹ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۷-۶ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۸ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۸-۳ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۹ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۹-۰ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۰-۶ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۱-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : چاپ قبلی: وثوق، ۱۳.

مندرجات : ج. ۱. فاتحه، بقره.- ج.۲.آل عمران، نساء.- ج.۳. مائده، انعام، اعراف.- ج. ۴. انفال، توبه، یونس، هود.- ج. ۵. یوسف،رعد، ابراهیم، حجر، نحل.- ج. ۶. اسرا، کهف، مریم، طه.- ج. ۷. انبیا،حج، مومنون، نور، فرقان.- ج.۸. شعرا، نمل، قصص، عنکبوت، روم.- ج.۹. لقمان، سجده، احزاب، سبا، فاطر.- ج.۱۰. یس، صافات، ص، زمر، غافر.- ج.۱۱. فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح.- ج.۱۲.حجرات،ق،ذاریات،طور،نجم،قمر ....- ج.۱۳.جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک ....- ج.۱۴.جزء ۳۰ قرآن.

عنوان دیگر : نگاهی دیگر به قرآن مجید.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : Qur'an -- Shiite hermeneutics -- ۲۰th century

رده بندی کنگره : BP۹۸/خ۶۳ت۷ ۱۳۹۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۷۳۶۰۴

ص:۱

اشاره

خدامیان آرانی، مهدی

تفسیر باران: نگاهی جدید به قرآن مجید، جلد سیزدهم (جمعه تا مرسلات) / مهدی خدامیان آرانی . قم: وثوق، ۱۳۹۳.

۱۲۸ ص. (اندیشه سبز/۶۳) ۴ – ۱۶۱ – ۱۰۷ – ۶۰۰ – ۹۷۸ ISBN:

مندرجات:

جلد ۱: حمد، بقره جلد ۲: آل عمران، نساء جلد ۳: مائده تا اعراف جلد ۴: انفال تا هود جلد ۵: یوسف تا نحل

جلد ۶: اِسراء تا طهجلد ۷: انبیاء تا فرقان جلد ۸: شعراء تا روم جلد ۹: لقمان تا فاطر جلد ۱۰: یس تا غافر

جلد ۱۱: فُصّلت تا فتحجلد ۱۲: حجرات تا صفّ جلد ۱۳: جمعه تا مرسلاتجلد ۱۴: جزء ۳۰ قرآن: (نبأ تا ناس).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:

کتابنامه: ص.]۳۴۹[– ۳۵۰

۱. قرآن – – تحقیق۲. خداشناسی.الف.عنوان.

۱۳۹۳ ت ۸ خ ۴/۴/۶۵ BP

۲۹۷/۱۵

تفسیر باران، جلد سیزدهم (نگاهی نو به قرآن مجید)

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی

ناشر : انتشارات وثوق

مجری طرح: موسسه فرهنگی هنری پژوهشی نشر گستر وثوق

آماده سازی و تنظیم: محمد شکروی

قیمت دوره ۱۴ جلدی: ۱۶۰ هزار تومان

شمارگان و نوبت چاپ : ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول ، ۱۳۹۳.

شابک : ۴ – ۱۶۱ – ۱۰۷ – ۶۰۰ – ۹۷۸

آدرس انتشارات : قم ; خ، صفاییه ، کوچه ۲۸ (بیگدلی) ، کوچه نهم، پلاک ۱۵۹

تلفکس : ۳۷۷۳۵۷۰۰ – ۰۲۵همراه : ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

Email:Vosoogh_m@yahoo.com www.Nashrvosoogh.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات : ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

مراکز پخش:

 تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۳، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰

 تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶

 آران و بیدگل: بلوار مطهری، حکمت هفت، پلاک ۶۲، همراه: ۰۹۱۳۳۶۳۱۱۷۲

 کاشان: میدان کمال الملک، نبش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۶، کلک زرین۴۴۶۴۹۰۲

 کاشان: میدان امام خمینی، خ اباذر ۲، جنب بیمه البرز، پلاک ۳۲، انتشارات قانون مدار، ۴۴۵۶۷۲۵

 اهواز: خیابان حافظ، بین نادری و سیروس، کتاب اسوه. تلفن: ۲۹۲۳۳۱۵ – ۲۲۱۶۶۴۸

ص:۲

فهرست

سوره معارج

سوره نوح

سوره جِنّ

...

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خواندن جلد چهاردهم کتاب «تفسیر باران» می باشید، من تلاش کرده ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتابِ زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می دهد.

خدا را سپاس می گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشاند تا پیام های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت(علیهم السلام) آن را تفسیر نمایم.

امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند.

شما می توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید.

مهدی خُدّامیان آرانی

جهت ارتباط با نویسنده به سایت M۱۲.ir مراجعه کنید

سامانه پیام کوتاه نویسنده: ۳۰۰۰ ۴۵ ۶۹

فهرست راهنما

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱ حمد، بقره.

جلد ۲ آل عمران، نساء.

جلد ۳ مائده، انعام، اعراف.

جلد ۴ انفال، توبه، یونس، هود.

جلد ۵ یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.

جلد ۶ اِسراء، کهف، مریم، طه.

جلد ۷ انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.

جلد ۸ شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.

جلد ۹ لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.

جلد ۱۰یس، صافات، ص، زُمر، غافر.

جلد ۱۱فُصّلت، شوری، زُخرف، دُخان، جاثیه، احقاف، محمّد، فتح.

جلد ۱۲حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، مُمتحنه، صفّ.

جلد ۱۳جمعه، منافقون، تغابُن، طلاق، تحریم، مُلک، قلم، حاقّه، معارج، نوح، جنّ، مُزمّل، مُدثّر، قیامت، انسان، مرسلات.

جلد ۱۴جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مُطفّفین، انشقاق، بروج، طارق، أعلی، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بیّنه،زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مَسد، اخلاص، فلق، ناس.

ص:۸

...

سوره جمعه

اشاره

ص:۹

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۶۲ قرآن می باشد.

۲ - این سوره درباره نماز جمعه سخن می گوید و احکام آن را بیان می کند و برای همین به این نام خوانده شده است.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: یکتاپرستی، نبوّت، هدف از فرستادن پیامبران، نکوهش عالمان بی تقوا، مرگ که در کمین همه انسان ها می باشد، نماز جمعه.

ص:۱۰

...

جمعه: آیه ۳ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم یُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِیزِ الْحَكِیم (۱) هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَكِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُبِین (۲) وَآخَرِینَ مِنْهُمْ لَمَّا یَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَكِیمُ (۳)

آنچه در آسمان ها و زمین است تو را تسبیح می کند، تو فرمانروای جهان می باشی و از هر عیبی و نقصی، پاک هستی و توانایی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

مردمی که در سرزمین حجاز در زمان محمّد(صلی الله علیه وآله) زندگی می کردند در جهل و نادانی بودند، آنان بُت هایی را که با دست خود تراشیده بودند، می پرستیدند و

ص:۱۱

در مقابل آن ها سجده می کردند، گاهی آنان فرزندان خود را برای بُت ها قربانی می نمودند، آنان دختران خود را زنده به گور می کردند، آنان کتاب آسمانی نداشتند و برای همین بود که این گونه اسیر جهل شده بودند.

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برگزیدی، او پیامبری بود که درس نخوانده بود، تو قرآن را بر او نازل کردی و از او خواستی تا قرآن را برای آن مردم بخواند و آنان را از آلودگی کفر و شرک، پاکیزه سازد و قرآن و حکمت به آنان بیاموزد، هر چند که آنان پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.

آیا محمّد(صلی الله علیه وآله) فقط پیامبر سرزمین حجاز است؟ آیا تو او را فقط برای هدایت مردم آنجا فرستادی؟

هرگز.

محمّد(صلی الله علیه وآله) هدایت کننده همه کسانی است که در آن زمان به مسلمانان ملحق نشده بودند، قرآن، معجزه جاوید اوست و دین او برای همه زمان ها و مکان ها می باشد، تو خدای توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است و همواره دین اسلام را از خطر نابودی حفظ می کنی و تا روز قیامت این دین باقی می ماند.

* * *

جمعه: آیه ۵ – ۴

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۴) مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ

لَا يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵)

یهودیان قبلاً در شام و فلسطین زندگی می کردند، آن ها در تورات خود خوانده بودند که آخرین پیامبر تو در سرزمین حجاز ظهور خواهد کرد. برای همین به مدینه مهاجرت کردند. آن ها می خواستند اوّلین کسانی باشند که به پیامبر موعود ایمان می آورند.

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را در مکّه به پیامبری مبعوث کردی، او بعد از مدّتی، به مدینه هجرت کرد؛ امّا یهودیان به او ایمان نیاوردند.

مردم مدینه که مسلمان شده بودند، انتظار داشتند یهودیان به محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان بیاورند، آن ها نمی دانستند که چرا یهودیان سخنان خود را فراموش کرده اند. یهودیان به محمّد(صلی الله علیه وآله)حسد میورزیدند و دوست داشتند که آخرین پیامبر از بنی اسرائیل باشد. آنان به مردم گفتند: «محمّد دروغ می گوید و او پیامبر نیست».

مگر این یهودیان چه کاره اند که می خواهند پیامبر تو را آنان انتخاب کنند؟

این که یک نفر پیامبر می شود، فضل و بخشش توست. اختیار با توست، تو هر کس را که شایسته بدانی به مقام پیامبری برمی گزینی، فضل و بخشش تو بر بندگانت بی پایان است.

این یهودیان به تورات آگاهی پیدا کردند، امّا بر خلاف آن عمل کردند، آنان مانند الاغی هستند که باری از کتاب ها بر پشت دارند و از آن کتاب ها هیچ نمی فهمند، مَثَل این یهودیان بسیار بدتر است، آنان قرآن را تکذیب کردند و

ص:۱۳

محمّد(صلی الله علیه وآله) را دروغگو خواندند. تو هم آنان را به حال خود رها کردی تا در سرکشی خود، سرگشته و حیران بمانند.

* * *

کسانی که تورات را می خوانند و به آن عمل نمی کنند، همانند الاغی هستند که بار کتاب بر پشت دارد.

آیا این مثال فقط برای دانشمندان یهود است؟

هرگز.

این مثال همه دانشمندان بی تقوا می باشد که حقیقت را می دانند و آن را پنهان می کنند.

تو با این سخن خود، همه را از خطر علمای بی تقوا برحذر می داری. خطر هیچ چیز برای دین تو بدتر از علمای این چنینی نیست، علمایی که دین را وسیله رسیدن به ثروت و قدرت می بینند و با دین تو بازی می کنند.

من دانستم که علمای یهود با آن که می دانستند محمّد(صلی الله علیه وآله)پیامبر توست، این حقیقت را انکار کردند و سبب گمراهی مردم شدند.

من امروز در انتظار آمدن مهدی(علیه السلام) هستم، شبانه روز برای آمدنش دعا می کنم، باید خود را آماده ظهور کنم، روزی که علمای بی تقوا در مقابل امام زمان می ایستند، وقتی ببینند که قدرت و منافع آنان با آمدن مهدی(علیه السلام) در خطر است، پرچم مخالفت بلند می کنند و مردم را گمراه می کنند.

* * *

وقتی مهدی(علیه السلام) ظهور کند هفتاد نفر به دشمنی با او برمی خیزند و سخنان

دروغ به خدا و پیامبر نسبت می دهند !

فقط علمای بی تقوا هستند که حدیث دروغ می سازند.

آنان علمایی هستند که با استفاده از دین به جنگ مهدی(علیه السلام)می روند و می خواهند این گونه نور خدا را خاموش کنند، آنان با مهدی(علیه السلام) درگیر می شوند و به روی مهدی(علیه السلام) و یارانش سلاح می کشند.(۱)

گروه دیگری پیدا می شوند که قرآن را برای مردم می خوانند و آیات آن را به گونه ای تفسیر می کنند تا مردم به جنگ مهدی(علیه السلام)بروند.(۲)

آنان علمای بی تقوایی هستند و برای تشویق مردم به جنگ با مهدی(علیه السلام)، آیه قرآن می خوانند ! آنان با تحریفِ معنای آیات قرآن، می خواهند ثابت کنند که مهدی(علیه السلام) دروغ می گوید !

وقتی مهدی(علیه السلام) نزدیک کوفه می رسد، بیش از ده هزار فقیه راه را بر او می بندند و می گویند: «ما به تو نیازی نداریم ! باید از همان راهی که آمده ای، برگردی !».(۳)

این ها، سخنانی بود که از اهل بیت(علیهم السلام) به ما رسیده است. به راستی هدف آنان از بیان این سخنان چه بوده است؟

بارخدایا ! از تو می خواهم به من توفیق دهی تا بتوانم راه درست را تشخیص دهم، پیرو علمایی باشم که خود را خاک پای مهدی(علیه السلام)می دانند، به من شناختی بده تا بتوانم از فقیهانی که به نام تو و به نام قرآنِ تو با مهدی(علیه السلام) سر جنگ دارند، دوری کنم. کمکم کن تا فریب آنان را نخورم، به راستی که در روزگار ظهور امتحان سختی را در پیش دارم.

ص:۱۵

* * *

جمعه: آیه ۶

قُلْ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِیَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِینَ (۶)

محمّد(صلی الله علیه وآله) یهودیان را به اسلام دعوت کرد و آنان را از عذاب جهنّم ترساند. یهودیان در پاسخ به محمّد(صلی الله علیه وآله) گفتند: چگونه ما را از عذاب خدا می ترسانی؟ مگر نمی دانی ما دوستان خدا هستیم و هرگز خدا ما را عذاب نمی کند؟ (۴)

اکنون تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا به آنان چنین بگوید:

اگر شما فکر می کنید که دوستان خدا هستید، پس آرزوی مرگ کنید، اگر راست می گویید از خدا بخواهید مرگ شما را برساند.

شما ادّعا می کنید که دوستان خدا هستید، دوست همیشه مشتاق دیدار دوست است و برای لحظه دیدار، لحظه شماری می کند، اگر شما دوست خدا هستید، باید بعد از مرگ، به بهشت بروید، پس آرزو کنید که زودتر به بهشت بروید.

چرا شما این قدر به زندگی دنیا چسبیده اید؟ چرا به دنبال جمع کردن ثروت بیشتر هستید؟ چرا این قدر از مرگ وحشت دارید؟ معلوم می شود که شما دروغ می گویید و دوستان خدا نیستید.

* * *

جمعه: آیه ۸ - ۷

وَلَا یَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ وَاللَّهُ عَلِیمٌ

ص:۱۶

بِالظَّالِمِينَ (٧) قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِى تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكَمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَهِ فَيُنَبِّئُكَمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٨)

این یهودیان هرگز آرزوی مرگ نمی کننـد، زیرا گناهان زیادی انجام داده انـد، پرونده اعمال آنان، پر از گناه است، خودشان هم می دانند که پس از مرگ، عذاب سختی در انتظارشان است. تو ستمکاران را به خوبی می شناسی و از همه کارهای آنان باخبری، تو چند روزی به آنان مهلت می دهی، امّا سرانجام این مهلت به پایان می رسد و آن وقت است که عذاب سختی آنان را فرا می گیرد.

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به آنان چنین بگوید: «این مرگی که از آن فرار می کنید، به سراغ شما می آید و شما به پیشگاه خدایی می روید که از هر امر پنهان و آشکاری باخبر است و او شما را از کارهایتان باخبر می کند و شما را کیفر می کند».

آری، هر کس که شیفته زندگی دنیا شود، از مرگ می هراسد، ولی این ترس و وحشت، مشکلی را حل نمی کند، سرانجام مرگ به سراغ او می آید و بین او و دنیا، فاصله می اندازد.

تنها راه پایان دادن به این وحشت، این است که انسان، دین حقّ را بپذیرد و از گناهانش توبه کند و برای سفر آخرت، توشه ای برگیرد.

کسی که دلش با ایمان به تو نورانی شد، می داند که مرغ باغِ ملکوت است و از این دنیای خاکی نیست. آیا چنین کسی از مرگ می هراسد؟

ص:۱۷

او دنیا را زنـدان خود می یابـد و در انتظار است که از این دنیا آزاد شود، هیـچ چیز برای یک مرغ در قفس، هماننـد آزادی از قفس، دلنشین نیست. کسی که دلش را از محبّت به دنیا خالی کرد، مرگ را زیبا می بیند.

* * *

جمعه: آیه ۱۱ – ۹

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نُودِیَ لِلصَّلَاهِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَهِ فَاسْعَوْا إِلَی ذِکْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَیْعَ ذَلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹) فَإِذَا قُضِیَتِ الصَّلَاهُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیرًا لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰) وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَهً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَیْهَا وَتَرَکُوکَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَهِ وَاللَّهُ خَیْرُ الرَّازِقِینَ (۱۱)

در آیات قبل، یهودیان را نکوهش کردی، آنان برای این که شـیفته دنیا و ثروت آن شـده بودند، حقّ را انکار کردند و خود را از سعادت محروم کردند، اکنون می خواهی به مسلمانان هشدار دهی که مواظب باشند و برای ثروت دنیا، نماز را رها نکنند.

تو مسلمانان را با دنیا امتحان کردی و فقط هشت نفر در این امتحان، سربلند شدند.

ماجرا چیست؟ این چه امتحانی بود؟

روز جمعه بود و همه برای خواندن نماز جمعه در مسجد جمع شده بودند، پیامبر برای آنان سخنرانی می کرد. هنوز نماز شروع نشده بود، ناگهان صدای

طبل ها به گوش رسید !

صدای طبل خبر می داد که کاروان تجاری از شام رسیده است ! آن زمان رسم بود که وقتی کاروانی تجاری به شهر می رسید بر طبل می کوبیدند تا مردم باخبر شوند.

مردم با عجله از مسجد بیرون رفتند، آنان خیال کردند که اگر دیر به کاروان برسند، دیگران جنس های خوب را خواهند خرید و آنان بی بهره خواهند ماند.

مسلمانان رفتند و خود را به کاروان رساندند و صبر نکردند تا سخن پیامبر تمام شود و نماز را بخوانند، آنان با عجله از مسجد بیرون رفتند.

فقط این هشت نفر باقی ماندند: علی، حسن، حسین، فاطمه(علیهم السلام). سلمان، ابوذر، مقداد، صُهیب.(۵)

هشت نفری که هرگز شیفته دنیا نبودند و هیچ تجارتی آنان را از یاد تو غافل نکرد.

همه رفتند تا به دنیای خود برسند، اینجا بود که تو این سه آیه را نازل کردی و با مسلمانان چنین سخن گفتی: «ای مؤمنان ! وقتی صدای اذان ظهر روز جمعه را شنیدید به سوی یاد من و نماز جمعه، شتاب کنید و دست از تجارت بردارید، بدانید که عبادت شما از هر تجارتی برای شما بهتر است، اگر بدانید فایده این نماز برای شما بیشتر است. وقتی نماز جمعه به پایان رسید به دنبال کسب رزق و روزیِ خود بروید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید».

* * *

اکنون با محمّد(صلی الله علیه وآله) چنین سخن می گویی: «ای محمّد ! مسلمانان وقتی که علامت رسیدن کاروان تجاری را شنیدند، فوراً به سوی آن کاروان رفتند. تو ایستاده بودی و برایِ آن ها سخن می گفتی و آنان تو را تنها گذاشتند و پراکنده شدند. ای محمّد ! تو به آنان بگو که آنچه نزد خداست، بهتر از سرگرمی و تجارت است و خدا بهترین روزی دهنده است».

آری، آنان وقتی صدای طبل ها را شنیدند، از مسجد بیرون رفتند تا هم خرید کنند و هم سرگرم آن بازار شوند، آنان عجله کردند زیرا فکر می کردند اگر برای نماز بمانند و بعداً بروند، دیگر چیزی برای خرید باقی نخواهد ماند، آنان فراموش کردند که تو روزی دهنده هستی و همه باید امیدشان به تو باشد.

* * *

مناسب است در اینجا این سه نکته را بنویسم:

* نکته اوّل

نماز جمعه دو رکعت است و به جای نماز چهاررکعتی ظهر در روز جمعه خوانده می شود، امام جمعه قبل از نماز می ایستد و در حالی که سلاح به دست دارد برای مردم سخنرانی می کند.

در آیه ۱۱ چنین می خوانیم: «ای محمّد ! مردم تو را تنها گذاشتند در حالی که تو ایستاده بودی»، منظور از این سخن این است که پیامبر، ایستاده سخنرانی می کرد، برای همین در هر جا، که نماز جمعه برپا می شود، باید حتماً امام جمعه بر روی پا بایستد و سخنرانی کند.

به سخنرانیِ امام جمعه هنگام نماز جمعه، «خطبه» می گویند و باید از دو قسمت تشکیل شود: خطبه اوّل و خطبه دوم.

مردم باید هنگام این سخنرانی، سکوت کنند و با دقّت گوش کنند. بعد از آن که هر دو قسمت سخنرانی به پایان رسید، نماز برپا می شود.

* نکته دوم

روزی در جایی بودم که سخن از نماز جمعه به میان آمد، یک نفر حدیثی را نقل کرد. او از امام باقر(علیه السلام) چنین نقل کرد: «هر کس بدون عذر، سه روز جمعه به نماز جمعه نرود، منافق است».

من دوست داشتم بدانم منظور امام باقر(علیه السلام) از این سخن چه بوده است، برای همین این موضوع را بررسی کردم و فهمیدم که بیشتر علمای شیعه معتقد هستند که نماز جمعه در زمانی که حکومت در دستِ امام معصوم باشد، واجب است. در آن زمان، اگر مسلمانی سه هفته (بدون عذر) نماز جمعه را ترک کند، منافق است.

ولی در زمانی که امام زمان از دیده ها پنهان می باشد، دیگر نماز جمعه مانند نمازهای روزانه، واجب نیست، برای همین اگر کسی آن را ترک کرد، منافق به حساب نمی آید.(۶)

در اینجا مطلبی را از کتاب «تفسیر نمونه» ذکر می کنم.

این کتاب را گروهی از دانشمندان شیعه نوشته اند. جلد **۲۴** تفسیر نمونه را باز می کنم و در صفحه **۱۳۳** چنین خواندم: «مذمّت های شدیدی در مورد ترک نماز جمعه آمده است و ترک کنندگان نماز جمعه را در ردیف منافقان

شمرده اند. این ها در صورتی است که نماز جمعه واجبِ عینی باشد، یعنی در زمان حضور امام معصوم و «مَبسُوطُ الْیَد».(۷)

منظور از «مبسوط الید» یعنی امام معصوم آشکار باشد و در پس پرده غیبت نباشد و حکومت هم دست او باشد. در آن روزگار، نماز جمعه همانند نمازهای روزانه، واجب است.

* نکته سوم

مستحب است که امام جمعه در رکعت اوّل نماز جمعه، سوره «جمعه» را بخواند و در رکعت دوم، سوره «منافقون» را بخواند، سوره منافقون در قرآن بعد از سوره جمعه آمده است.(۸)

ص:۲۲

...

سوره مُنافقون

اشاره

ص:۲۳

آشنایی با سوره

۱ – این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۶۳ قرآن می باشد.

۲ – «منافقان» همان کسانی بودند به ظاهر ادّعای مسلمانی می کردند، نماز می خواندند و روزه می گرفتند، امّا قلبشان از نور ایمان خالی بود و با پیامبر دشمنی می کردند، در این سوره درباره آنان سخن گفته شده است و به همین دلیل این سوره را «منافقون» نامیده اند.

۳ – موضوعات مهم این سوره چنین است: دشمنی منافقان با اسلام، ذکر یکی از فتنه های منافقان، پرهیز مؤمنان از غفلت، دستور به انفاق در راه خدا، مرگ...

ص:۲۴

منافقون: آیه ۴ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (۱) اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۳) وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَه عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۴)

سال ششم هجری است، پیامبر در مدینه است، او توانسته است در چندین جنگی که با دشمنان خود داشته است، پیروز شود، مسلمانان قدرت خوبی پیدا کرده اند، دیگر خطری از طرف دشمنان خارجی، اسلام را تهدید

نمی کند، ولی گروهی از منافقان در میان جامعه رخنه کرده اند و خطری جدّی اسلام را تهدید می کند.

منافقان کسانی هستند که به ظاهر ادّعای مسلمانی می کنند، نماز می خوانند و روزه می گیرند، امّا قلبشان از نور ایمان خالی است، اکنون تو این چنین با محمّد(صلی الله علیه وآله)درباره منافقان سخن می گویی:

ای محمّد ! منافقان نزد تو می آیند و می گویند: «ما شهادت می دهیم که تو پیامبر خدا هستی»، من می دانم که تو پیامبر و فرستاده من هستی، امّا منافقان دروغ می گویند، آنان اعتقادی به این گفته خود ندارند، نور ایمان به دل های آنان تابیده نشده است.

ای محمّد ! منافقان سوگند یاد می کنند که ایمان آورده اند، امّا من می دانم سوگند آنان، دروغ است، آنان این سوگندها را سپر جان خویش قرار داده اند تا مردم را فریب دهند و دیگران را از راه دین حقّ، منحرف کنند، کارهای آنان، بسیار بد و ناپسند است.

ای محمّد ! این ریاکاری آنان به خاطر این است که ابتدا ایمان آوردند ولی سپس راه کفر را برگزیدند و بر کفر خود لجاجت ورزیدند، این قانون من است: هر کس در کفر لجاجت به خرج دهد، نور فطرت از او گرفته می شود و بر دل او مُهر می زنم و او به غفلت مبتلا می گردد دیگر سخن حقّ را نمی شنود، من او را به حال خود رها می کنم تا در گمراهی خود غوطهور شود. آن وقت است که دیگر به راه راست هدایت نمی شود و حقیقت را درک نمی کند.

ای محمّد ! وقتی منافقان را می بینی، چهره و جسم آنان تو را به شگفتی

وامی دارد، چهره ای آراسته دارند و چنان شیرین و جذّاب سخن می گویند که تو هم جذب سخنانشان می شوی، امّا واقعیّت این است که آنان مردمی تهی مغزند و به هیچ اصلی پایبند نیستند، آنان همانند چوب های خشکی هستند که به دیوار تکیه زده اند، گویا اجسامی بی روح هستند که سخن حقّ در آنان اثر نمی کند.

آنان از ایمان بی بهره اند و برای همین از همه چیز می ترسند، آن قدر به خود شکّ دارند که با شنیدنِ هر صدایی از جا بلند شوند و وحشت می کنند و فکر می کنند که مسلمانان، راز آنان را فهمیده اند و می خواهند از آنان، انتقام بگیرند.

ای محمّد ! این منافقان، دشمنان واقعی تو هستند، از آنان بر حذر باش.

آنان از رحمت من دور هستند ! مرگ و نابودی در انتظار آنان است، چگونه آنان از حقّ روی گردان می شوند !

* * *

منافقون: آیه ۸ – ۵

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۵) سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۶) هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ (۷) يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَهِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّهُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا

يَعْلَمُونَ (٨)

پیامبر از مکّه به مدینه هجرت کرد و در آنجا اوّلین جامعه اسلامی از مهاجران و انصار شکل گرفت.

مهاجران همان کسانی بودنـد که خانه و کاشانه خود را رها کردنـد و به مدینه آمدند، انصار هم همان مردم مدینه بودند که با جان و دل از مهاجران استقبال کردند.

میان این دو گروه (مهاجران و انصار)، برادری و وحدت موج می زند و همین سبب تقویت اسلام شده است، منافقان به دنبال این بودند که این وحدت را از بین ببرند، زیرا می دانستند که راز قدرت اسلام، همین وحدت است.

در سال ششم ماجرایی پیش آمد که منافقان توانستند از آن برای اختلاف سوء استفاده کنند و اگر لطف و عنایت تو نبود، این وحدت از بین می رفت. در این آیات از آن ماجرا سخن می گویی.

به پیامبر خبر رسید که گروهی از کافران می خواهنـد به مـدینه حمله کننـد و در حال جمع آوری نیرو و سلاح هستند. وقتی پیامبر از این ماجرا باخبر شد، یک نفر را برای تحقیق فرستاد.

بعد از مدّتی معلوم شد که این خبر، راست است، پیامبر دستور داد تا لشکر اسلام حرکت کند.

مسلمانان از مدینه به سوی سرزمین «قُدید» حرکت کردند تا با آن قبیله

ص:۲۸

جنگ کنند. (قُدید بین راه مکّه و مدینه واقع شده است). مسلمانان در آن جنگ فداکاری زیادی نمودند و دشمن را شکست دادند.

وقتی جنگ به پایان رسید، یکی از انصار با یکی از مهاجران هنگام برداشتن آب از چاه با هم اختلاف پیدا کردند، برای لحظه ای شیطان آن دو را فریب داد و آن دو با هم دعوا کردند، یکی از مهاجران دیگر به کمک یکی از آنان رفت. «ابن اُبیّ» که رهبر منافقان و از اهل مدینه بود به کمک دیگری رفت و سر و صدا آغاز شد، دعوا بالا گرفت، «ابن اُبیّ» فرصت را غنیمت شمرد و فریاد برآورد: «ای گروه مهاجران ! ما به شما پناه دادیم، امّا شما قدر ندانستید، حکایت ما حکایت آن ضرب المثل است که می گوید: سگ خود را چاق کن تا تو را بخورد ! به خدا قسم اگر به مدینه باز گردیم، کسانی که عزیز هستند، ذلیلان را از مدینه بیرون خواهند کرد».

منظور او از «ذلیلان»، «مهاجران» بودند، او از آرزوی خود سخن می گفت، او دوست داشت انصار مهاجران را از مدینه بیرون کنند تا کافران مکّه به آنان حمله کنند و آنان را نابود کنند.

او سوگند یاد کرد که وقتی به مدینه برسند، مهاجران را از آنجا بیرون خواهند کرد.

بعد از این «ابن اُبیّ» رو به انصار کرد و گفت: «این نتیجه کاری است که شما بر سر خود آوردید، مهاجران را به شهر خود پناه دادید و ثروت خود را با آنان تقسیم کردید، اگر شما غذایِ خود را به اینان نمی دادید، امروز بر گردن شما سوار نمی شدند».

این سخن می توانست آتش را در میان انصار و مهاجران شعلهور کند، در این هنگام یکی از انصار جلو آمد و فریاد زد: «منظور تو از این سخنان چیست؟ به خدا قسم ! تو ذلیل هستی و محمّد(صلی الله علیه وآله) عزیز است».

خبر به پیامبر رسید، او سریع دستور حرکت به سوی مدینه داد، همه سریع آماده حرکت شدند، پیامبر همه آن روز و شب را به حرکت ادامه داد، مسلمانان آن قدر راه رفتند که خیلی خسته شدند، آنان بارها از پیامبر خواستند که اجازه استراحت و خواب به آنان دهد، امّا پیامبر قبول نکرد، آنان فقط برای خواندن نماز توقّف کوتاهی می کردند و باز سریع حرکت می کردند، آفتاب روز بعد طلوع کرد، همه خسته بودند، پیامبر در جایی منزل کرد، مسلمانان آن قدر خسته بودند که همگی به خواب رفتند. هدف پیامبر این بود که آنان سخنان «ابن اُبی» را فراموش کنند، کسی که خسته است و مدّتی است نخوابیده، فقط به خواب می اندیشد.

وقتی مسلمانان از خواب بیدار شدند، پیامبر دستور حرکت به مدینه را داد، وقتی آنان به مدینه رسیدند، هر کسی به خانه خود رفت، آنان مدّتی بود که از خانواده خود دور بودند، دیگر اجتماع آنان از بین رفت.

چند نفر از انصار نزد «ابن اُبیّ» رفتند و از او خواستند تا همراه آنان نزد پیامبر برود تا پیامبر برای او طلب بخشش کند. آنان فکر می کردند که اگر «ابن اُبیّ» از پیامبر عذرخواهی کند، خیلی خوب می شود و دلِ مهاجران شاد می شود و انصار را می بخشند، امّا «ابن اُبیّ» این پیشنهاد را رد کرد.

اینجا بود که تو این آیات را نازل کردی، درست است که این ماجرا را

«ابن اُبیّ» پیش آورد، امّا او رهبر منافقان بود و همه منافقان از او پیروی می کردنـد و از کارهای او خشـنود بودند، پس در این آیات از گروه منافقان سخن می گویی.

* * *

ای محمّـد ! وقتی به منافقـان می گوینـد: «نزد پیـامبر بیاییـد تا او برای شـما از خـدا طلب عفو و بخشـش کنـد»، آنان سـر برمی گردانند.

ای محمّد ! این منافقان گروهی خودخواه هستند که مردم را از دین من بازمی دارند. برای آنان یکسان است چه برایشان طلب بخشـش کنی یا نکنی، من هرگز آنان را نمی بخشم. آنان تبهکارند و من تبهکاران را به حال خود رها می کنم تا در گمراهی خود غوطهور شوند.

این منافقـان همـان کسـانی هسـتند که به مردم مـدینه گفتنـد: «به مهاجرانی که با پیامبر هسـتند، کمک نکنیـد و به آنان چیزی ندهیـد تا از شدّت فقر دلسـرد شوند و مدینه را ترک کنند و پیامبر را تنها بگذارند و بروند». این منافقان نمی دانند هر کس هر چه دارد از من دارد، خزانه هـای ثروت آسـمان ها و زمین در دست من است و همه از نعمت من روزی می خورنـد، اگر مردم مدینه به مهاجران کمکی می کنند باید شـکرگزار من باشند که چنین افتخاری نصیب آنان شده است، امّا منافقان این مطلب را نمی فهمند.

ای محمّـد ! وقتی شـما برای جنگ با دشـمنان به خارج از مـدینه رفته بودیـد، منافقان گفتند: «اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را از مدینه بیرون خواهند کرد»، منافقان خود را قدرتمند و عزیز می دانند و نمی دانند که عزّت

فقط برای من و پیامبر من و مؤمنان است، اگر من اراده کنم می توانم با یک اشاره، همه ثروت و قدرت آنان را نابود کنم و آنان را برای همیشه ذلیل کنم.

* * *

پیامبر این آیات را برای مؤمنان خواند، آنان فهمیدند که نباید به سخنان منافقان گوش کنند، آنان آن ماجرا را از یاد بردند و بار دیگر صمیمیّت و صفا به مهاجران و انصار بازگشت.

چند روز گذشت، خبری در همه جا پیچید، هیچ کس این خبر را باور نمی کرد:

«ابن اُبیّ» مُرد !

رهبر منافقان از دنیا رفت.

آری، او که خود را قدرتمند و عزیز مدینه می دانست در چنگال مرگ گرفتار شد.

آری، او در آن لحظه فهمید چه کسی ذلیل است، فرشتگان نزد او آمدند تا جانش را بگیرند، پرده ها از جلوی چشم او کنار رفت و او عذاب وحشتناکی را دید و به التماس افتاد، فرشتگان تازیانه های آتش را بر او زدند و ناله او بلند شد. روز قیامت هم که فرا رسد، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن او می اندازند و او را به سوی جهنّم می برند.(۹)

* * *

منافقون: آیه ۱۱ – ۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا

أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (٩) وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ (١٠) وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (١١)

چرا منافقان به چنین سرنوشتی مبتلا شدند؟

جواب این سؤال دو کلمه است:

محبّت دنیا.

وقتی محبّت دنیا در قلب انسان ریشه بدوانـد، انسان حقّ را انکار می کند و برای این که بتواند به دنیا و لذّت های آن برسد، از راه تو منحرف می شود، اکنون می خواهی به مؤمنان هشدار دهی تا بدانند که محبّت دنیا، ریشه همه بدی هاست.

تو از مؤمنـان می خواهی مواظب باشـند تا مبادا ثروت و فرزنـدانشان آنان را از یاد تو غافل کنـد. هر کس که سـرگرم ثروت و زندگی دنیا شود، زیان می کند. چنین کسی سرمایه های وجودی خویش را صرف چیزی می کند که نابود می شود و در روز قیامت هیچ بهره ای نخواهد داشت.

از مؤمنان می خواهی قبل از آن که مرگ سراغشان بیاید، از آنچه روزیشان کرده ای، انفاق کنند و به نیازمندان کمک نمایند.

مرگ در کمین همه انسـان ها می باشـد، همه می میرنـد، کسـی که به فکر جمع کردن ثروت دنیا است و به نیازمنـدان کمکی نکرده است، در لحظه مرگ،

چنین آرزو می کند.

لحظه مرگ و یک آرزو !

او چنین می گوید: «بارخدایا ! چه می شد اندک زمانی به من مهلت می دادی و مرگ مرا عقب می انداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم !». او می فهمد که باید همه ثروت خود را بگذارد و با دست خالی به سوی قبر برود، پس، از تو می خواهد که به او مهلت دهی، ولی تو هرگز به کسی که مرگش فرا رسیده است، مهلت نمی دهی.

تو به آنچه بندگان انجام می دهند، آگاه هستی و در روز قیامت همه به پیشگاه تو می آیند، تو خوبان را به بهشت جاودان می بری و بدان را به عذاب گرفتار می کنی.(۱۰)

ص:۳۴

سوره تَغابُن

اشاره

ص:۳۵

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۶۴ قرآن می باشد.

۲ - «تغابُن» به معنای «پشیمانی و حسرت» است. در آیه ۹ از روز قیامت به عنوان «روز پشیمانی و حسرت» یاد شده است و به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده اند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: یکتاپرستی، نعمت های خدا، روز قیامت، پاداش مؤمنان، کیفر کافران، توکّل، تقوا، پرهیز از بخل، دعوت به انجام کارهای خیر و کمک به دیگران...

ص:۳۶

تَغابُن: آيه ۷ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) هُوَ الَّذِي
خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲) خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَإِلَيْهِ
الْمَصِيرُ (۳) يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۴) أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا
مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۵) ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا
وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۶) زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ
(۷)

آنچه در آسـمان ها و زمین است تو را تسبیح می کند، تو فرمانروای جهانی، سرچشمه همه خوبی ها و شایسته ستایش هستی و بر هر کاری توانایی.

تو انسـان را آفریـدی، راه حقّ و باطل را به او نشان دادی و او را در انتخاب راه آزاد گـذاشتی، اگر تو اراده کنی که همه مردم ایمان بیاورند، همه ایمان می آورند، امّا آن ایمان دیگر از روی اختیار نخواهد بود، بلکه از روی اجبار خواهد بود.

تو اراده کرده ای که انسـان هـا به اختیـار خود ایمان را برگزیننـد. وقتی تو به انسان ها اختیار دادی، طبیعی است که گروهی از انسان ها، راه کفر را در پیش می گیرنـد و ایمان نمی آورنـد، برای همین انسان ها یا مؤمن هسـتند یا کافر. تو به کافران مهلت می دهی و در عـذاب آنـان شـتاب نمی کنی، تو از همه اعمـال انسـان هـا آگـاه هستی و می بینی آنان چه می کننـد و چه می گویند.

تو آسـمان ها و زمین را بیهوده نیافریـدی، بلکه از آفرینش آن ها هدفی داشتی، تو همه جهان را در خدمت انسان قرار دادی و او را گُل سرسبد همه موجودات قرار دادی، جهان را برای انسان آفریدی و انسان را برای رسیدن به کمال.

تو انسان را به زیباترین شـکل آفریدی و به او نعمت های فراوان دادی، او در این دنیا زندگی می کند و سرانجام روز قیامت به پیشـگاه تو حاضـر می شود، آری، روز قیامت حقّ است، آن روز، روز حسابرسی است، تو آنچه در زمین و آسمان است را می دانی، از آنچه انسان ها، پنهان یا آشکارا انجام می دهند، خبر داری، تو راز دل ها را می دانی.

تو به کافران مهلت می دهی و وقتی مهلت آنان به پایان رسید، عذاب را بر آنان نازل می کنی.

از انسان ها سؤال می کنی که آیا خبر کافران را شنیده اند؟

کدام کافران؟

همان کافرانی که سزای اعمال خود را در دنیا چشیدند و در قیامت هم به عذاب جهنّم گرفتار خواهند شد.

قوم نوح(علیه السلام)، قوم عاد، قوم ثَمود، قوم لوط(علیه السلام).

یکی را به طوفان نابود ساختی، آنان هرگز فکر نمی کردند طوفانی از راه برسد، دیگری را با صاعقه ای آسمانی و زلزله ای سهمگین نابود کردی و هرگز فکر چنین چیزی را هم نکرده بودند. دیگری را با بارانی از سنگ های آسمانی به هلاکت رساندی.

چرا تو کافران را عذاب کردی؟

تو پیامبران را با معجزاتی آشکار برای هدایت آنان فرستادی، امّا آنان گفتند: «چگونه ممکن است انسانی همانند خود ما به پیامبری برسد؟»، آنان راه کفر را پیمودند و از حقّ روی گردان شدند. آنان تصوّر می کردند که تو به عبادت آنان نیاز داری و برای همین است که پیامبران را فرستادی، در حالی که عبادت و گناه بندگان برای تو هیچ نفع و ضرری ندارد، تو از همه چیز بی نیاز می باشی و شایسته ستایش هستی.

تو قرآن را برای انسان ها فرستادی، محمّد(صلی الله علیه وآله) قرآن را برای مردم خواند، گروهی از آنان راه کفر را پیمودند و قیامت را دروغ پنداشتند و گفتند: «وقتی

به مشتی خاک و استخوان تبدیل شدیم، دیگر زنده نمی شویم». اکنون تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا به آنان چنین بگوید: «سوگند به خدا که همه شما در روز قیامت زنده می شوید و برای حسابرسی به پیشگاه خدا می روید، در آن روز، خدا شما را از همه کارهایتان باخبر می کند. بدانید که زنده کردن شما برای خدا، بسیار آسان است».

آری، تو که اوّل انسان را از خاک آفریدی، بار دیگر می توانی او را از خاک زنده کنی. برپایی قیامت برای تو کاری ندارد، وقتی تو اراده کنی همه زنده می شوند.

* * *

تَغابُن: آیه ۱۰ – ۸

فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ (۸) یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِکَ یَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَیَعْمَلْ صَالِحًا یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئَاتِهِ وَیُدْخِلْهُ جَنَّات تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَدًا ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ (۹) وَالَّذِینَ کَفَرُوا وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا أُولَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِینَ فِیهَا وَبِئْسَ الْمَصِیرُ (۱۰)

از انسان ها می خواهی تا به تو و پیامبر و نوری که نازل کردی، ایمان بیاورند. قرآن، نوری است که تو آن را برای هدایت بشر فرستادی. قرآن، تاریکی جهل و نادانی را از بین می برد و مایه سعادت و رستگاری انسان ها می شود.

قرآن از روز قیامت و زندگی پس از این دنیا، سخن می گوید، تو به آنچه

انسان ها انجام می دهند، آگاهی داری و در روز قیامت همه برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، تو همه را در روز رستاخیز دور هم می آوری، آن روز، روز افسوس خوردن کسانی است که به قرآن ایمان نیاوردند و راه کفر را پیمودند.

هر کس در دنیـا به تو ایمان آورد و عمل نیک انجام دهـد، در روز قیامت، گناهان او را می بخشـی و او را در باغ های بهشتی جای می دهی، همان بهشتی که از زیر درختان آن، نهرهای آب، جاری است، اهل بهشت برای همیشه در آنجا خواهنـد بود و این رستگاری بزرگ است.

ولی کسانی که راه کفر را برگزیدنـد و قرآن را دروغ پنداشـتند، اهل جهنّم خواهنـد بود و برای همیشه در آنجا عذاب خواهند شد و به راستی که سرانجام آنان، چه سرانجام بدی است !

* * *

در آیه ۸ چنین می خوانم: «به خدا و پیامبر و نوری که نازل شده است، ایمان آورید».

منظور از این نور، قرآن است. قرآن، تاریکی جهل و نادانی را از بین می برد، این معنایی است که از ظاهر این آیه به دست می آید.

ولی این آیه معنـای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یـاد می کنیم. «بطنِ قرآن» معنـایی است که از نظرها پنهان است: آقـای کابلی یکی از یاران امام باقر(علیه السـلام)بود، او یک روز نزد آن حضـرت رفت و درباره این آیه از او سؤال کرد. امام باقر(علیه السلام)در جواب به او چنین فرمود: «منظور از نوری که همه باید به آن

ایمان بیاورند، نور امامان معصوم است».(۱۱)

وقتی این سخن امام را خواندم به فکر فرو رفتم، فهمیدم که خدا از ما می خواهد تا در راه «امامت» باشیم، ولایت همان راه مستقیمی است که مرا به سعادت راهنمایی می کند، راه ولایت، ادامه راه توحید و نبوّت است.

خدا از میان امّت اسلامی، گروهی را برگزید تا قرآن میراث آنان باشد و از آن بهره بگیرند.

این نور، همان حقیقت قرآن است !

آری، خدا قرآن را بر محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل کرد، پس از مرگ او، قرآن او به دوازده امام به ارث می رسد، کسانی هم که راه ولایت آنان را می پیمایند، از حقیقت قرآن بهره مند می باشند.

آیا قرآن فقط همین چیزی است که من آن را در دست می گیرم؟ آیا این حروفی که من بر روی کاغذ می بینم، حقیقت قرآن است؟

نه.

این کاغذها و نوشته ها، ظاهر قرآن است، امّا حقیقت قرآن، چیزی است که در قلب پیامبر بود.

پس از پیامبر، آن حقیقت به علی(علیه السلام) رسید، علی(علیه السلام)، حجّت تو بود، بعد از علی(علیه السلام)، این حقیقت از امامی به امامی دیگر منتقل شد، امروز هم، حقیقت قرآن در قلب مهدی(علیه السلام) جای دارد، مهدی(علیه السلام) حجّت و نماینده توست.

* * *

تَغابُن: آیه ۱۱

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَه إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْء عَلِيمٌ (۱۱)

«هیچ مصیبت و سختی به کسی نمی رسد مگر به اذن خدا. هر کس به خدا ایمان آورد، خدا قلب او را هدایت می کند و خدا به همه چیز آگاه است».

* * *

در این آیه سه نکته مهم بیان شده است:

* نکته اوّل: راز مصیبت ها

«هیچ مصیبت و سختی به کسی نمی رسد مگر به اذن خدا».

من باید معنای این جمله را به خوبی بفهمم !

در زندگی انسان ها، حوادث ناگواری پیش می آید، این حوادث به دو نوع تقسیم می شوند: «بلاها» و «سختی ها».

الف. بلاها: بلا حادثه ای است که در اثر گناه و معصیت پیش می آید و در واقع نتیجه گناهان است، این بلاها به اذن تو می باشد. اگر کسی هرگز به گناه آلوده نشود، بلاها سراغ او نمی آید.

ب. سختی ها: ممکن است کسی گناهی نکند، امّا برای او حادثه ای پیش بیاید، این حادثه هیچ ربطی به گناه ندارد، این حادثه برای او پیش می آید تا مقام او بالاتر برود.

من راز بلاها را می دانم، بلاها برای این است که من از گناهان پاک شوم، بلا نتیجه گناه من است، امّا بارها از خود پرسیده ام: راز سختی ها چیست؟ چرا

ص:۴۳س

گروهی از بندگان خوب خودت را به سختی ها گرفتار می سازی؟

اکنون می خواهی از راز این سختی ها سخن بگویی: هر سختی و حادثه ای که به زمین (قحطی، آفت، فقر و...) یا به خود انسان (ترس، غم، بیماری و...) می رسد، به اذن توست و قبلاً در علم تو ثبت شده است.

آری، تو هر کس را بیشتر دوست داری، سختی بیشتری برای او می فرستی. انسان در سختی ها می تواند از ضعف ها و کاستی های خود آگاه شود و به اصلاح آن ها بپردازد. سختی ها سبب می شود تا از دنیا دل بکنیم و بیشتر به یاد تو باشیم و به درگاه تو رو آورده و تضرّع کنیم !

اگر سختی ها نباشد دل ما اسیر دنیا می شود، ارزش ما کم و کم تر می شود، سختی ها، دل های ما را آسمانی می کند. سختی ها باعث می شود تا استعدادهای نهفته انسان ها شکوفا شود.

* نکته دوم: هدایت ویژه

«هر کس که ایمان بیاورد، خدا او را هدایت می کند».

معنای این جمله چیست؟

خدا قرآن را برای هدایت مردم فرستاد، محمّد(صلی الله علیه وآله) پیام خدا را به مردم رساند، این «هدایت اوّل» است. این هدایت، شامل همه انسان ها می باشد.

خدا برای کسانی که هدایت اوّل را پذیرفتند و به محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان آوردند، هدایت دیگری عطا می کند و زمینه کمال بیشتر را برای آنان فراهم می کند، خدا کاری می کند که آنان لحظه به لحظه به او نزدیک تر شوند، خدا قلب او را هدایت می کند. این «هدایت دوم» است.

ص:۴۴

این اراده و قانون خداست: «فقط کسی که هدایت اوّل را پذیرفت، شایستگی هدایت دوم را دارد».

در اینجا مثالی ساده می نویسم: همه می توانند به مدرسه بروند و درس بخوانند، اگر کسی به دبستان نرفت و درس نخواند، در آینده نمی تواند به دانشگاه برود. فقط کسی می تواند به دانشگاه برود (و بعد پزشک، مهندس و... شود) که دیپلم گرفته باشد.

هدایت اوّل برای همه انسان ها هست، هر کس هدایت اوّل را نپذیرفت، خدا او را به حال خود رها می کند تا در لجاجت و گمراهی خود غوطهور شود، امّا کسی که هدایت اوّل را پذیرفت، خدا او را به هدایت دوم، راهنمایی می کند.

* نکته سوم: علم خدا

خدا آنچه در زمین و آسمان است را می داند، هر برگی که از درختی می افتد، او به آن آگاه است.(۱۲)

او می داند که الآن من مشغول چه کاری هستم، او می داند که در دریاها، کوه ها و... چه می گذرد، او به رفتار و کردار بندگان خود آگاهی کامل دارد.

وقتی من این مطلب را بدانم، دیگر هرگز احساس تنهایی نمی کنم، می دانم که خدا از حالم باخبر است، مرا می بیند، از کارهایی که می کنم آگاه است، این به من اطمینان و اعتماد به نفس می دهد، از طرف دیگر، می فهمم که اگر گناه کنم، از او پنهان نمی ماند.

* * *

تَغابُن: آیه ۱۳ – ۱۲

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۲) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۳)

اکنون از انسان ها می خواهی تا حقّ را بپذیرند و از فرمان تو و فرمان محمّد(صلی الله علیه وآله) اطاعت کنند. تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را فرستادی تا آنان را از عذاب روز قیامت بترساند، اگر آنان از پذیرفتن حقّ، روی گردانند، محمّد(صلی الله علیه وآله)وظیفه ای جز این ندارد، او باید پیام تو را به مردم برساند. تو فقط این را از او خواسته ای، او را امر نکرده ای که انسان ها را به ایمان آوردن مجبور کند، انسان ها خودشان باید راه خود را انتخاب کنند.

خدایی جز تو نیست و مؤمنان بر تو توکّل می کنند، محمّد(صلی الله علیه وآله)باید وظیفه خود را انجام دهد، مردم را به یکتاپرستی فرا خواند، در این راه بر تو توکّل کند و از سختی ها نهراسد که تو او را یاری می کنی و او را بر دشمنانش پیروز می گردانی.

* * *

تَغابُن: آیه ۱۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴)

پیامبر در مدینه بود، مدینه مرکز ایمان بود، در آنجا مهاجران و انصار زندگی می کردند، هر مسلمانی که به آن شهر هجرت می کرد، مردم مدینه به او پناه

ص:۴۶

می دادند.

شهر مکّه هنوز در دست بُت پرستان بود، در آن شهر، یکتاپرستی جرم بود، وقتی بُت پرستان خبردار می شدند که یک نفر مسلمان شده است، او را اذیّت و آزار می کردند، برای همین هر کس در آن شهر، مسلمان می شد، تلاش می کرد به مدینه هجرت کند.

چند نفر از مسلمانان مکّه می خواستند به مدینه هجرت کنند، آنان آماده سفر شدند و از فرزندان و همسران خود خواستند تا مسلمان شوند و همراه آنان به مدینه بیایند، امّا آنان قبول نکردند.

آن مسلمانان آماده حرکت شدند، خانواده آنان گفتند: «چرا می خواهید از اینجا بروید؟ چرا شما دین خود را تغییر دادید؟ اگر شما بروید، ما چگونه زندگی کنیم».

اینجا بود که بعضی از مسلمانان به سخن خانواده خود گوش دادند و در مکّه ماندند.

اکنون تو به آنان چنین می گویی: «ای مؤمنان ! برخی از همسران و فرزندان شما، دشمنان شما هستند و شما را از هجرت در راه دین منع می کنند، از آنان دوری کنید».

آری، محبّت به خانواده بسیار خوب است و نشانه زنده بودن عواطف انسانی است، امّا وقتی این محبّت، رو در روی محبّت تو قرار گیرد، ارزش خود را از دست می دهد.

* * *

ص:۴۷

گروهی از مسلمانان مکّه به سخن خانواده خود اعتنا نکردند و آماده حرکت شدند، آنان بار دیگر از خانواده خود خواستند تا مسلمان شوند و با آنان به مدینه بیایند، امّا آنان قبول نکردند. اینجا بود که آن مسلمانان به خانواده خود گفتند: «ما به مدینه می رویم، اگر بعد از رفتن ما پشیمان شدید و به مدینه آمدید، بدانید که ما به شما اعتنا نخواهیم کرد».

اکنون تو به آن مسلمانان چنین می گویی: «اگر خانواده شما به مدینه هجرت کردند، از خشم و قهر خود درگذرید و از خطای آنان چشم بپوشید و آنان را ببخشید. اگر این کار را بکنید برای شما بهتر است، من خدای بخشنده و مهربانم، من خطای آنان را می بخشم، شما هم خطایشان را ببخشید».

* * *

تَغابُن: آیه ۱۵

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۵)

تو انسان را به این دنیا آوردی تا راه کمال را بپیماید و به رستگاری برسد. تو نعمت های فراوانی به انسان می دهی، این نعمت ها وسیله ای برای امتحان اوست، خیلی ها ادّعای ایمان می کنند، امّا وقتی زمان امتحان شود، دست از ایمان خود برمی دارند.

تو از همه چیز باخبر هستی و نیازی به امتحان بندگانت نداری، تو می خواهی آنان خودشان را بهتر بشناسند.

به راستی بشر بیشتر با چه چیزی امتحان می شود؟

مال.

فرزند.

علاقه به فرزندان از یک سو و جاذبه مال و ثروت دنیا از سوی دیگر، کشش نیرومندی در انسان ایجاد می کند و در جایی که رضای تو مساوی با جدایی از فرزند و از دست دادن مال باشد، کار سخت می شود و امتحان مشکل می شود، آری، تو اموال و فرزندان را وسیله امتحان انسان قرار دادی، تو به کسانی که در این امتحان سربلند بیرون می آیند، پاداشی بس بزرگ عطا می کنی.

* * *

تَغابُن: آیه ۱۶

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۶)

از مؤمنان می خواهی تا آنجا که می توانند تقوا پیشه کنند و احکام قرآن را گوش کنند و از دستور تو اطاعت کنند و از مال خود به نیازمندان انفاق کنند و بدانند که این کمک به دیگران برای خودشان بهتر است.

همه انسان ها می میرند و ثروت آنان در دنیا باقی می ماند و آنان با دست خالی به سوی قبر می روند، کسی که به نیازمندان کمک کرده باشد، برای خود توشه ای فرستاده است و در روز قیامت می تواند از آن توشه بهره بگیرد چون به او پاداش خواهی داد.

چه چیزی سبب می شود که انسان به نیازمندان کمک نکند؟

بخل و حرصِ مال دنیا.

هر کس نفس خود را از بخل و حرص دور نگاه داشت، رستگار می شود.

* * *

یکی از یاران امام صادق(علیه السلام)می گوید: یک شب با آن حضرت در مکّه بودم، پاسی از شب گذشت، امام مشغول طواف خانه خدا شد، او تا اذان صبح دور خانه می گشت و این دعا را می خواند: «خدایا ! مرا از حرصِ و بخل نفس خودم، حفظ کن !».

امام تا صبح فقط این دعا را تکرار می کرد. من به او گفتم:

___ آقای من ! امشب غیر از این دعا، از شما دعای دیگری نشنیدم.

___ چه چیز از بخل و حرص بدتر است ! هر کس از این دو به دور باشد، رستگار است. مگر سخن خدا را در قرآن نخوانده ای؟

___ کدام سخن؟

___ آنجا که خدا در قرآن می گوید: «هر کس نفس خود را از بخل و حرص دور نگاه داشت، رستگار می شود».(۱۳)

* * *

با خود فکر می کنم، چرا امام صادق(علیه السلام) در بهترین جا و در بهترین حالت، فقط این دعا را می خواند؟ چه رازی در این دعا وجود دارد؟

ای کاش قبل از این که به مکّه می رفتم، یک نفر این حدیث را برای من می گفت !

ای کاش من هم دور خانه خدا، چنین دعا می کردم ! شنیده ام هر کس طواف خانه خدا را به جا آورد، خدا یک حاجت مهم او را برآورده می کند.

ص:۵۰

من چیزهای زیادی از خدا خواستم، ولی افسوس می خورم که چرا راز آسایش و آرامش را از او نخواستم !

این دعا، راز آرامش زندگی است !

به راستی چقدر زندگی بدون حرص و بخل، شیرین است و چقدر زندگی با حرص و طمع، تلخ است. افراد زیادی را دیده ام که ثروت بسیار زیادی دارند، امّا باز هم طمع و حرص دنیا دارند، آن ها هیچ آسایشی ندارند، ثروت هنگفتی دارند امّا باز هم به دنبال ثروت بیشترند، کسی که حرص به مال دنیا دارد، هرگز سیر نمی شود و هرگز روی آسایش را نمی بیند.

نکته جالب این است که امام صادق(علیه السلام) در دعای خود نمی گوید: «خدایا ! حرص دنیا را از من دور کن»، بلکه می گوید: «خدایا حرص خودم را از من دور کن».

حرص، فقط حرص دنیا نیست، حرصِ ریاست، حرصِ شهرت و...

همه این ها، دشمنِ آسایش انسان است.

امشب باید برخیزم، قلم را به کناری بنهم و نماز بخوانم و دست به دعا بردارم و از خدا چنین بخواهم: «خدایا ! مرا از حرصِ و بخل نفس خودم، حفظ کن». خوب است امشب تا صبح بیدار بمانم و این دعا را تکرار کنم.

بارخدایا ! مرا از حرصِ و بخل حفظ کن !

* * *

تَغابُن: آیه ۱۸ – ۱۷

إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ

ص:۵۱

وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (۱۷) عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۸)

اکنون که معلوم شد ثروت دنیا، وسیله ای برای آزمایش انسان ها می باشد، اکنون که روشن شد هر کس از بخل و حرص رهایی یابد، رستگار است، از مؤمنان می خواهی تا ثروت خود را به تو قرض دهند.

قرض به تو یعنی چه؟

اگر کسی نزد آنان آمد و وام خواست به اندازه توان خود به او وام بدهند و قرض الحسنه را فراموش نکنند. اگر نیازمندی نیاز به کمک داشت به او کمک کنند و به کسی که به دین تو کمک می کند، یاری رسانند. این ها، نمونه های قرض دادن به توست.

در روز قیامت چندین برابر به آنان پاداش می دهی و گناهانشان را می بخشی. آری، خدا گاهی پاداش را هفت برابر، گاهی هفتاد برابر و گاهی هفتصد برابر می دهد.

تو به شکرگزاران احسان فراوان می کنی و بردبار هستی، از هر امر پنهان و آشکار، آگاه هستی، تو خدای توانا می باشی و همه کارهای تو از روی حکمت است.(۱۴)

ص:۵۲

سوره طلاق

اشاره

ص:۵۳

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۶۵ قرآن می باشد.

۲ - این سوره درباره «طلاق» سخن می گوید و احکام آن را بیان می کند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: احکام طلاق، بیان عظمت خدا، دعوت به تقوا، بیان عظمت پیامبر، توکّل، اشاره به هدف فرستادن پیامبران، نشانه های قدرت خدا...

ص:۵۴

طلاق: آیه ۷ – ۱

بِسْم اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ
وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَه مُبَيِّنَه وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ
أَمْرًا (۱) فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوف أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوف وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْل مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكُمْ يُوعَظُ
بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْم الْاخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (۲) وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ
إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْء قَدْرًا (۳) وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَهُ أَشْهُر وَاللَّائِي لَمْ
يَحِضْنَ وَأُولَاتُ الْاحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ

ص:۵۵

يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا (۴) ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا (۵) أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتِ حَمْل فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوف وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَى (۶) لِيُنْفِقْ ذُو سَعَه مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْر يُسْرًا (۷)

اصل زندگی زناشویی این است که زن و شوهر با تفاهم و صمیمیّت، فضایی را برای آرامش یکدیگر آماده کنند، امّا گاهی به علّت اختلافات، ادامه زندگی برایشان مشکل می شود. در اینجاست که در اسلام قانون طلاق وضع شده است.

وقتی به انجیلی که امروزه در دسترس مسیحیان است مراجعه کردم، دیدم در آن آمده که مرد فقط در صورتی می تواند زن خود را طلاق دهد که زن به فحشا رو آورده باشد و طلاق به دلیل عدم تفاهم فکری و عاطفی زن و شوهر و یا هر دلیل عاقلانه دیگری ممنوع است. همچنین اگر کسی با زنی که از شوهرش طلاق گرفته است ازدواج نماید، زناکار است.(۱۵)

آری، اسلام، دین کامل و جامعی است، اسلام به تحکیم نظام خانواده اهمیّت می دهد، امّا راه را برای آینده زن نمی بندد، اگر او ازدواج ناموفّقی داشت،

ص:۵۶

می تواند پس از گذشت مدّتی، با مرد دیگری ازدواج نماید.

* * *

بعد از نگارش این مقدّمه، وقت آن است که آیات ۱ تا ۷ این سوره را شرح دهم. در اینجا قرآن با پیامبر سخن می گوید، ولی منظور قرآن این است که همه مسلمانان به این ده قانون عمل کنند:

* قانون اوّل

اگر آنان می خواهند همسر خود را طلاق دهند، دقّت کنند که این طلاق در زمانی باشد که زن عادت ماهیانه (پریود) نیست. مردی که با زنش رابطه جنسی داشته است، برای طلاق همسرش، باید صبر کند تا زنش پریود شود، پس از آن که زن از آن حالت، پاک شد، می تواند او را طلاق دهد.

نکته مهم این است: وقتی طلاق صحیح است که شوهر بعد از پاک شدن زن، با او رابطه جنسی نداشته باشد. پس اگر زن پاک شود ولی شوهرش با او رابطه جنسی داشته باشد، دیگر نمی تواند او را طلاق دهد. در اینجا باید شوهر صبر کند تا یک بار دیگر زن حالت پریود بشود، بعد از آن که پاک شد، حالا می تواند او را طلاق بدهد. طلاق باید در زمان پاکیِ زن انجام بگیرد به شرط آن که در دوره پاکی، شوهرش با او اصلاً رابطه جنسی نداشته باشد.

* قانون دوم

از مسلمانان می خواهی تا بعد از طلاق، حساب عدّه زنان را نگاه دارند و تقوا پیشه کنند. این حکم توست: وقتی زنی از شوهرش طلاق گرفت بر او واجب

است به مدّت سه دوره عادت ماهیانه صبر کند و بعد از آن می تواند با مرد دیگری ازدواج نماید.

به این مدّتی که زن باید صبر کند، عدّه طلاق می گویند.

فلسفه عدّه طلاق چیست؟

با عدّه طلاق، فرصتی برای فکر کردن و بازگشت به زندگی مشترک پیدا می شود و هیجان ها فروکش می کند و هم مشخّص می شود آیا زن باردار هست یا نه، تا اگر تصمیم به ازدواج با مرد دیگری گرفت، نسل مرد بعدی با شوهر قبلی اشتباه نگردد.

البتّه در این مدّت، شوهر می تواند بار دیگر به همسر خود رجوع کند و آنان زندگی زناشویی خود را دوباره از سر گیرند.

* قانون سوم

از مردان می خواهی وقتی زن خود را طلاق می دهند در زمان عدّه، آنان را از خانه هایشان بیرون نکنند، خود آن ها هم نباید خانه را ترک کنند.

البتّه اگر چنین زنی عمل ناشایستی انجام دهد (مثلاً آسایش خانه را به هم بریزد یا دزدی کند)، مرد می تواند او را از خانه بیرون کند.

این ها احکام توست که همه باید به آن عمل کنند، هر کس از احکام تو پا فراتر نهد به خود ستم کرده است، زن باید در مدّت عدّه در خانه شوهرش باقی بماند، چه بسا بعد از طلاق، اسباب اصلاح فراهم شود.

* قانون چهارم

وقتی مدّت عدّه نزدیک به پایان رسد، مردان می توانند به خوبی و خوشی آن زنان را نگاه دارند یا با خوبی و خوشی از آنان جدا شوند. در واقع در زمان عدّه، مرد می تواند به زن «رجوع» کند و زندگی با او را از سر بگیرد.

* قانون پنجم

باید بر طلاق، دو مرد عادل، شهادت دهند. هر وقت لازم شد آن دو شاهد بر این طلاق باید شهادت دهند و حقیقت را کتمان نکنند.

از این سخنان کسی پند می گیرد که به خدا و روز قیامت ایمان دارد. هر کس که تقوا پیشه کند، خدا راه نجات از گرفتاری ها را به روی او می گشاید و از جایی که گمان ندارد، روزیِ او را می رساند، هر کس به خدا توکّل کند، خدا او را کفایت می کند و گره از کارش می گشاید، هیچ چیز نمی تواند مانعِ اراده خدا شود، او برای هر کار و هر چیز، اندازه ای قرار داده است.

* قانون ششم

معمولاً زنان در هر ماه پریود می شوند، زنی که به سنّ پیری رسید، این حالت دیگر برای او پیش نمی آید همان طور که دیگر امکان ندارد حامله شود، چنین زنی بعد از طلاق، لازم نیست عدّه نگه دارد.

ممکن است زنی پریود نشود ولی شک کند که این امر، به خاطر پیری است یا به خاطر مشکلی دیگر. چنین زنی باید بعد از طلاق، سه ماه عدّه نگه دارد.

بعضی از زنان جوان ممکن است دچار مشکلی باشند و پریود نشوند، وظیفه آنان این است که سه ماه عدّه نگه دارند.

ص:۵۹

* قانون هفتم

اگر زنی که حامله است، طلاق بگیرد بایـد تا زمانی که نوزادش به دنیا می آید، عدّه نگه دارد و ازدواج نکند، خواه این مدّت کمتر از سه ماه باشد یا بیشتر. پس اگر چنین زنی طلاق بگیرد و روز بعد، بچّه اش را به دنیا بیاورد، می تواند با مرد دیگری ازدواج کند، اگر چنین زنی در آغاز حاملگی باشد، باید تا لحظه تولّد فرزندش صبر کند هر چند این مدّت مثلاً هشت ماه طول بکشد.

این ها قوانین توست که بر مسلمانان نازل کردی، هر کس تقوا پیشه کند، تو گناهان او را می بخشی و به او پاداش بزرگی می دهی.

* قانون هشتم

از مردانی که همسران خود را طلاق داده اند می خواهی تا در زمان عدّه، زنان را در هر جا که خودشان سکونت دارند و توانایی آن را دارند، سکونت دهند. به مقدار توانایی خود، منزل مناسب برای آنان در نظر بگیرند و بر آنان سخت نگیرند و آنان را اذیّت و آزار نکنند. آری، درست است که زن و شوهر از هم طلاق گرفته اند، امّا مرد نباید در حقّ زن کوتاهی کند، در زمان عدّه باید خرج خوراک (نفقه) او را بدهد و او را در مکان مناسبی جای دهد.

* قانون نهم

اگر مردی زنش را در حالی که حامله است، طلاق بدهد، باید خرج خوراک (نفقه) او را تا لحظه زایمان بدهد و او را در جای مناسبی سکونت دهد. وقتی بچّه به دنیا آمد، اگر زن به نوزادش شیر دهد، پدر باید برای زن، مزدی طبق

عرف جامعه، در نظر بگیرد و به او پرداخت کند. پدر و مادر باید درباره فرزندشان با یکدیگر مشورت کنند و تصمیم شایسته ای بگیرند. نباید اختلاف بین زن و شوهر، سبب شود به منافع فرزند خدشه ای وارد شود.

ممکن است زن و شوهر درباره شیر دادن به نوزادشان به توافق نرسند، در این صورت نباید معطّل کنند، بلکه باید دایه ای برای نوزاد انتخاب کنند تا نوزاد را شیر دهد و او را بزرگ کند، نباید اختلاف بین زن و شوهر، سبب شود که کودکشان فراموش شود.

* قانون دهم

بر مرد لازم است که در زمان عدّه به همسرش نفقه دهد، مردی که توانایی مالی خوبی دارد، حقّ ندارد سخت گیری کند، اگر مردی فقیر است به همان اندازه که می تواند باید نفقه دهد و زن حقّ ندارد به او ایراد بگیرد.

این قانون توست: تو هیچ کس را جز به اندازه توانایی که به او داده ای تکلیف نمی کنی.

مردان ثروتمند نباید بخل بورزند و باید حقّ زن را بدهند، مردانی هم که توانایی زیادی ندارند به اندازه توان خود باید نفقه را پرداخت کنند و زنانشان نباید به آن ها سخت بگیرند. آری، فقیر بودن مرد نباید باعث شود کسی از مسیر عدالت خارج شود، مرد نباید کوتاهی کند، زن هم نباید شکایت کند، به زودی تو بعد از سختی ها، آسانی و راحتی قرار می دهی. چنین مرد و زنی نباید بی تابی کنند، مبادا مشکلات زودگذر، رشته صبر و شکیبایی آنان را پاره

کند.

* * *

ده قانون درباره طلاق در اینجا بیان شد. مناسب است که چهار نکته را درباره این آیات بنویسم:

* نکته اوّل

اگر مردی بخواهد زنش را طلاق دهد، باید شرایط آن را مراعات کند. طلاق باید در زمان پاکیِ زن انجام بگیرد به شرط آن که در آن دوره پاکی، شوهرش با او اصلاً رابطه جنسی نگرفته باشد. همچنین هنگام طلاق دادن، باید دو مرد عادل حضور داشته باشند (دو مردی که در جامعه به عنوان انسان های مؤمن مشهور هستند)، همچنین باید «صیغه طلاق» خوانده شود. (صیغه طلاق را خود مرد می خواند یا به کسی می گوید تا از طرف او بخواند).

این شرایط برای این است که طلاق از روی احساسات زودگذر نباشد، اگر طلاق دادن این شرایط را نداشت، ممکن بود همان لحظه اوّل که مرد از دست زنش عصبانی می شود او را طلاق دهد. خیلی از مردها، زمانی که تصمیم می گیرند همسرشان را طلاق دهند تا بروند دو مرد عادل را پیدا کنند، عصبانیّتشان، فروکش می کند.

* نکته دوم

وقتی مردی زنی را طلاق می دهد، دو حالت وجود دارد:

حالت اوّل: مرد با آن زن، اصلاً رابطه جنسی نداشته است، در این صورت،

لازم نیست زن، عـدّه نگه دارد، پس از این که طلاق واقع شد، زن می تواند سـریع با مرد دیگری ازدواج کند. (این طلاقِ بائن است، یعنی زن و مرد دیگر از هم جـدا می شونـد). اگر مرد بخواهـد با این زن بار دیگر ازدواج کند، باید از زن خواسـتگاری کند، وقتی زن رضایت داد، صیغه عقد خوانده شود.

حالت دوم: مرد با آن زن، رابطه جنسـی داشته است، در این صورت، وقتی طلاق واقع شد، زن باید عدّه نگه دارد، فقط در این نوع طلاق است که مرد می تواند در مدّت عدّه به زن «رجوع» کند. این طلاق رِجعی است، یعنی مرد حقِّ رجوع دارد.

به این مطلب اشـاره می کنم که آیات ۱ تا ۷ این سوره، فقط درباره حالت دوم سـخن می گویـد و احکام طلاق رِجعی را بیان می کند.

* نکته سوم

وقتی مردی زنش را طلاـق می دهـد، در صورتی که بـا آن زن رابطه زنـاشویی داشـته است، حقِّ رجوع دارد و بایـد در مـدّت عدّه، نفقه او را پرداخت کند.

رجوع یعنی بازگشت به زندگی زناشویی بدون خواندن عقد !

وقتی زن و شوهر می خواهنـد زنـدگی زناشویی را شـروع کننـد، بایـد «صـیغه عقد» بخوانند یا کسـی برای آنان، صـیغه عقد را بخوانـد. وقتی مردی به زنش در زمان عدّه رجوع می کند، آن ها بار دیگر، زن و شوهر می شوند و نیاز به خواندنِ صـیغه عقد نیست. همین که مرد مثلاً دست به بدن همسرش گذاشت، این رجوع است و زندگی آنان بار دیگر شکل می گیرد.

امّا فلسفه این حکم اسلام چیست؟

اسلام می داند که طلاق چه آثار زیان باری در جامعه دارد و می داند که بیشتر طلاق ها از روی هیجانات لحظه ای می باشد. برای همین دستور داده است که اگر مرد و زنی با هم رابطه جنسی داشته اند، زن پس از طلاق تقریباً سه ماه در خانه شوهرش باشد. این حکم اسلام است !

افسوس که در جامعه وقتی طلاقی صورت می گیرد، زن بلافاصله از خانه شوهر بیرون می آید !

اگر این حکم اسلام اجرا می شد، خیلی از طلاق ها به جدایی منجر نمی شد ! سه ماه فرصت خوبی است تا برای دو طرف، زمینه آشتی فراهم گردد. آشتی آنان نیاز به هیچ صیغه عقدی هم ندارد.

* نکته چهارم

اکنون که اسلام برای مرد حقّ رجوع قرار داده است، آیا یک مرد می تواند ده ها بار زن خود را طلاق دهد و بار دیگر زندگی با او را شروع کند؟

این کار آزار و اذیّت زن را به دنبال دارد.

اینجاست که اسلام این حقّ مرد را محدود کرده است !

فقط دو بار !

اگر مردی دو بار به همسرش رجوع کرد و پس از رجوع دوم، همسر خود را طلاق داد، دیگر نمی تواند برای بار سوم به آن زن رجوع کند. در واقع با طلاق سوم، دیگر هرگونه ارتباطی بین این مرد و زن گسسته می شود. حکم جدایی

مرد و زن بعد از طلاق سوم، همیشگی است.

فقط در یک صورت مرد می تواند با این زن ازدواج مجدّد نماید، آن هم وقتی است که این زن با مرد دیگری ازدواج نماید و میان این زن و شوهر رابطه جنسی برقرار گردد، اکنون اگر شوهر فعلی، این زن را طلاق داد و زن هم، به مدّت سه دوره عادت ماهیانه صبر کرد، حالا همسر سابق می تواند از این زن خواستگاری کند و در صورت رضایت زن، عقد ازدواج جاری شود و آنان بار دیگر زن و شوهر می شوند.

این امر با جریحه دار کردن وجدان مرد تا حدود زیادی از طلاق سوم جلوگیری می کند و در حقیقت این قانون، مانعی بر سر مردان فریب کار می شود که زن را بازیچه هوس های سرکش خود نسازند.

* * *

مهم ترین احکام طلاق در این سوره ذکر شده است، برای همین به این سوره، «سوره طلاق» می گویند. در اینجا سخن از طلاق را به پایان می برم و می خواهم درباره آخرین جمله آیه ۲ و آیه ۳ این سوره مطلبی بنویسم.

این چند جملات، امیدبخش ترین قسمت قرآن است !

* * *

روزی پیامبر به ابوذر فرمود:

ـــ من قسمتی از قرآن را می شناسم که اگر انسان ها به آن پناه ببرند، مشکلاتشان برطرف می شود.

ـــــ شما از کدام قسمت قرآن سخن می گویید؟

اینجا بود که پیامبر شروع به خواندن این قسمت قرآن نمود و بارها آن را تکرار کرد.(۱۶)

به راستی که آخرین جمله آیه ۲ و آیه ۳ این سوره، دل را صفا می دهد و جان را نورانی می کند و پرده های ناامیدی را می درد و شعاع امید را بر قلب انسان می تاباند.

چقدر این سخن، زیبا و دلنشین است !

* * *

هر کس که تقوا پیشه کند، راه نجات از گرفتاری ها را به روی او می گشایی و از جایی که گمان ندارد، روزیِ او را می رسانی.

هر کس به تو توکّل کند، او را کفایت می کنی و گره از کارش می گشایی.

هیچ چیز نمی تواند مانعِ اراده تو شود

تو برای هر کار و هر چیز، اندازه ای قرار داده ای.

* * *

در اینجا راه نجات از گرفتاری ها را تقوا معرّفی می کنی و از من می خواهی که بر تو توکّل کنم.

به راستی معنای توکّل چیست؟ بعضی ها معنای توکّل را خوب نفهمیده اند، آنان تصوّر می کنند باید وسایل و اسباب عادی را کنار بگذارند و تنها به تو امیدوار باشند.

این درست نیست. توکّل این است که من اقدامات لازم را انجام دهم، وسایل عادی را فراهم کنم و وظیفه خود را درست انجام دهم، بعد از آن به لطف و حمایت تو چشم بدوزم.

* * *

«تو برای هر کار و هر چیز، اندازه ای قرار داده ای».

به این جمله فکر می کنم.

چقدر این جمله، حرف برای گفتن دارد !

تو از انسان خواسته ای تا برای روزیِ خود تلاش کند، کوشش او برای این است که رحمت تو را به جریان بیندازد، گنجینه های تو پر از روزی است و منتظر فرمان توست، تو درهای گنجینه های روزی خود را از روی حکمت و مصلحت می گشایی.

هر چیزی که در جهان هستی به چشم من می آید، منبع آن نزد توست و تو فقط به اندازه های معیّن آن را به بندگان خود می دهی.

اندازه های روزی که تو به بندگانت می دهی، از روی حکمت مشخّص شده است، تو صلاح می دانی که بنده ای در فقر زندگی کند و روزی او اندک باشد، تو می دانی اگر او به ثروت برسد، طغیان می کند و خود را از سعادت محروم می کند.

گاهی صلاح بنده ای را در بیماری می دانی و برای همین سلامتی را از او می گیری، چه بسا اگر او سالم باشد، برای خود گرفتاری درست می کند.

تو صلاح بندگانت را می دانی و بر اساس آنچه که صلاح می دانی به آنان نعمت های خود را ارزانی می داری.

من بایـد بـدانم اگر روزیِ مرا کم قرار دادی و به فقر مبتلایم کردی، علّتش این نبود که خزانه های تو کمبود دارد، خزانه های تو، همان اراده توست ! هرگاه چیزی را اراده کنی، آن چیز بدون هیچ درنگی به وجود می آید. هرچه را که بخواهی بیافرینی، کافی است بگویی: «باش !» و آن، خلق می شود.

خزانه های تو هرگز کم نمی شود، تو بندگان خود را دوست داری، صلاح و مصلحت آنان را می خواهی، صلاح می دانی که چند روزی مرا در فقر قرار دهی، مبادا دست به طغیان بزنم ! تو می خواهی من سعادتمند شوم و به بهشت بروم و برای همیشه در آنجا از نعمت هایت بهره مند شوم، اگر چند روزی سختی را تحمّل کنم، بعداً خوشحال خواهم بود.(۱۷)

* * *

طلاق: آیه ۱۱ – ۸

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَه عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا (۸) فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا (۹) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا (۱۰) رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَات لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّات تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا (۱۱)

تو در قرآن برای فرد و خانواده و جامعه، قوانینی را بیان کردی و از مسلمانان خواستی به آن عمل کنند. احکام طلاق، یکی از مهم ترین قانون های مربوط به خانواده است. اکنون می خواهی هشدار بدهی که مبادا مسلمانان قانون های تو را به فراموشی بسپارند، در اینجا امّت هایی که از عمل به فرمان تو، سرکشی کردند، یاد می کنی.

چه بسیار مردم شهرهایی که از اطاعت فرمان تو و فرمان پیامبرانت سرپیچی کردند و تو به آنان مهلت دادی و در عذابشان شتاب نکردی، امّا وقتی عصیان و گناه را از حد گذراندند، به حساب آنان رسیدگی کردی و در این دنیا آنان را به عذاب سخت و دردناک مبتلا کردی، آنان کیفر اعمال بد خود را چشیدند و عاقبت کار آنان، خسران بود.

قوم نوح(علیه السلام)، قوم عاد، قوم ثَمود، قوم لوط(علیه السلام).

یکی را به طوفان نابود ساختی، آنان هرگز فکر نمی کردند طوفانی از راه برسد، دیگری را با صاعقه ای آسمانی و زلزله ای سهمگین نابود کردی و هرگز فکر چنین چیزی را هم نکرده بودند. دیگری را با بارانی از سنگ های آسمانی به هلاکت رساندی.

روز قیامت هم که فرا رسد، جایگاه آنان آتش سوزان جهنّم خواهد بود، تو برای آنان عذابی دردناک آماده کرده ای و آنان برای همیشه در آنجا خواهند

سوخت.

اکنون از خردمندان که ایمان آورده اند، می خواهی تا از مخالفت فرمان تو بپرهیزند و تقوا پیشه کنند.

تو به محمّد(صلی الله علیه وآله) مأموریّت دادی تا مردم را پند و موعظه کند و او را پیامبر خود قرار دادی و به او قرآن را نازل کردی تا مؤمنان نیکوکار را از تاریکی های جهل و بُت پرستی به سوی نور ببرد و مایه هدایت و رستگاری آنان شود.

تو نیکوکاران را وعده بهشت می دهی، هر کس که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، در روز قیامت، او را به باغ های بهشتی می بری که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است. نیکوکاران برای همیشه در بهشت خواهند بود و تو برای آنان بهترین روزی ها را آماده کرده ای.

* * *

طلاق: آیه ۱۲

اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَات وَمِنَ الاْرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الاْمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِکُلِّ شَیْء عِلْمًا (۱۲)

سخن از روز قیامت به میان آمد، تو همه انسان ها را در آن روز زنده می کنی، مؤمنان را در بهشت جای می دهی و کافران را در جهنّم گرفتار می سازی، این وعده توست. هرگز سرنوشت خوبان با بدان یکسان نیست.

کسانی که به روز قیامت باور ندارند وقتی می شنوند که تو انسان ها را زنده

می کنی، تعجّب می کنند و با خود می گویند: «چگونه ممکن است وقتی ما مشتی خاك و استخوان شدیم، زنده شویم؟».

آنان نمی داننـد که این کار برای تو بسـیار آسان است، تو آن خدایی هستی که هفت آسـمان و هفت زمین را آفریدی، فرمان تو در بین آسـمان ها و زمین، پیوسـته نازل می شود، تو این جهان را آفریـدی و هر لحظه به فرمان تو اداره می شود، تو بر همه چیز آگاهی داری. برای کسی که هفت آسمان و هفت زمین را آفرید، زنده کردن انسان ها، کاری ندارد.

* * *

در این آیه، از هفت آسمان و هفت زمین سخن به میان آمده است، به راستی منظور از این سخن چیست؟

جهان از هفت مجموعه بزرگ آفریده شده است که فقط یک مجموعه از آن در برابر دیدگان انسان است.

زمین، مـاه و خورشـید و همه سـتارگان و همه کهکشـان هـا، همه در مجموعه اوّل می باشـند. به مجموعه سـتارگان، کهکشان گفته می شود، در آسمان میلیون ها کهکشان وجود دارد. هر کهکشان میلیون ها ستاره دارد.

در آسمان «ده هزار میلیارد میلیارد» ستاره وجود دارد. این چیزی است که علم بشر تا به امروز به آن رسیده است.

بار دیگر این سخن را تکرار می کنم: زمین و خورشید و کهکشان ها همه در مجموعه اوّل جهان قرار دارند.

این زمینِ اوّل و آسمانِ اوّل است !

همه این ها، مجموعه اوّل جهان می باشند.

قرآن به ما می گوید: «شش مجموعه دیگر هم در جهانِ هستی وجود دارند». شش زمین و شش آسمان دیگر.

این شش مجموعه زمین و آسمان، چگونه می باشند؟ از چه تشکیل شده اند؟ این را فقط خدا می داند.

گویا این شش مجموعه، «مَلَکوت» می باشند، دنیایی که از دنیای مادی، برتر است و نمی توان آن را با چشم دید.

من نمی توانم فرشتگان را ببینم، چون فرشتگان از دنیایِ دیگری هستند، از «مَلَکوت» می باشند، امّا به فرشتگان باور دارم، زیرا قرآن از آنان بارها سخن گفته است.

من نمی توانم شش مجموعه دیگر جهان را ببینم، امّا چون قرآن از آن سخن گفته است به آن باور دارم. هر وقت من توانستم فرشتگان و دنیایِ ملکوت را بفهمم و حقیقت آن را درک کنم، شش مجموعه دیگر جهان را هم می توانم درک کنم.(۱۸)

سوره تحریم

اشاره

ص:۷۳

آشنایی با سوره

۱ – این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۶۶ قرآن می باشد.

۲ – «تحریم» به معنـای «حرام کردن» می باشـد، پیامبر یکی از چیزهایی را که خـدا بر او حلال کرده بود، بر خود ممنوع کرد و برای همین این سوره نازل شـد. در آیه اوّل این سوره، خـدا به پیامبر می گوید: «ای محمد! چرا به خاطر خشـنودیِ همسـرانت، حلالِ خدا را بر خودت حرام کرده ای؟». به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده اند.

۳ – موضوعـات مهم این سـوره چنین است: رازی که پیـامبر به دو تن از همسـران خـود گفت، از آتش جهنّم بترسـید، خـود و خانواده خود را از آتش جهنم نجات بدهید، به سوی خدا توبه واقعی کنید، با کافران و منافقان سخت بگیرید.

تحریم: آیه ۵ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاةَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱) قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۲) وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْض فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ (۳) إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ (۴) عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَات مُؤْمِنَات قَانِتَات تَائِبَات عَابِدَات سَائِحَات ثَيِّبَات وَأَبْكَارًا (۵)

ص:۷۵

در ابتدای این سوره با محمّد(صلی الله علیه وآله) درباره ماجرایی که بین او و دو تن از همسرانش پیش آمده است، سخن می گویی. در ابتدا درباره این آیات می نویسم، سپس آن ماجرا را شرح می دهم.

سخن تو با پیامبر این چنین است:

ای محمّد ! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است برای کسب خشنودی همسرانت، بر خود حرام می کنی؟

ای محمّد ! تو سوگند یاد کردی که آن حلال را ترک کنی، من خدای بخشنده و مهربان هستم، من راه شکستن سوگند را بیان کردم، کفّاره سوگند را پرداخت کن !

من سرپرست مؤمنان هستم و بر هر چیز دانا هستم و همه کارهای من از روی حکمت است.

ای محمّد ! تو رازی را به یکی از همسرانت گفتی. آن زن راز تو را فاش کرد و با یکی دیگر از همسرانت بازگو کرد. اینجا بود که من به تو خبر دادم که آن زن، راز تو را فاش کرده است و در این امر به تو خیانت کرده است. تو گوشه ای از این خیانت را به آن زن گفتی و از بیان جزئیّات خیانت او خودداری کردی. تو به آن زن گفتی: «چرا آن راز را آشکار ساختی؟».

آن زن با تعجّب از تو پرسید: «چه کسی به تو خبر داد که من آن راز را فاش کرده ام». تو در جواب به او گفتی: «خدای دانای آگاه به من خبر داد».

ای محمّد ! این گونه بود که آن دو زن راز تو را فاش کردند، اکنون اگر آن دو زن توبه کنند، به نفع خودشان است، زیرا دل های آنان از حقّ منحرف شده

است، امّا اگر آن دو زن بر ضـدّ تو، دست به دست هم دهنـد، هیچ کاری از پیش نخواهند برد، زیرا من و جبرئیل و «آن مؤمن نیکوکار» و فرشتگان، یار و یاور تو هستیم.

ای محمّد ! اگر تو زنان خود را طلاق دهی، من همسرانی بهتر نصیب تو می کنم، فرق نمی کند که آن همسران بیوه یا دوشیزه باشند، مهم این است که آنان مؤمن، فرمانبردار، اهل توبه و اهل عبادت خواهند بود و از گناه دوری خواهند کرد.

* * *

اکنون وقت آن است که این دو نکته را بررسی کنم:

۱ – پیامبر چه چیزی را بر خود حرام کرده بود؟

۲ – رازی را که پیامبر به یکی از همسران خود گفت چه بود؟

شروع به مطالعه می کنم. در کتاب های تفسیری شیعه و سنّی، داستانی عجیب می خوانم.

داستانِ «عسل بدبو» !

تحقیق بیشتر می کنم، می بینم که اصل این ماجرا در کتاب «صحیح بخاری» آمده است. این کتاب یکی از کتاب های معروف اهل سنّت است.

من به درستی این داستان، شک دارم، بعداً علّت شک خود را می گویم، ابتدا اصل داستان را می نویسم:

نام یکی از زنان پیامبر، «زینب» بود. (زینب بنت جَحش). پیامبر گاهی به خانه او می رفت. زینب مقداری عسل تهیّه کرده بود، وقتی پیامبر نزد او

می رفت از آن عسل به پیامبر می داد.

عایشه و حفصه، دو همسر دیگر پیامبر بودند. آنان به زینب حسودی کردند و تصمیم گرفتند زمانی که پیامبر نزد آنان می آید به او بگویند: «دهان تو بوی بدی می دهد، آیا صَمغ مغافیر خورده ای؟».

صمغ مغافیر، ماده ای شیرین است که از درختی ترشّح می شود، این درخت در بیابان ها می روید. این صمغ، بسیار بد بو است، عرب ها آن را به عنوان دارو استفاده می کردند.

عایشه و حفصه می دانستند که پیامبر همیشه مواظب است که بوی نامناسبی از دهانش به مشام نرسد. آنان می خواستند با این سخن، کاری کنند که دیگر پیامبر از عسلی که زینب برای او می آورد، نخورد.

روزی که پیامبر از خانه زینب به خانه حفصه رفت. حفصه به پیامبر گفت:

ـــ چرا دهان تو بوی بد می دهد؟ آیا صَمغ مغافیر خورده ای؟

ـــ من عسلی که زینب برایم آورده است، خورده ام. سوگند یاد می کنم که دیگر از آن عسل نخورم، امّا تو این سخن را به مردم نگو، زیرا مردم خواهند گفت که چرا پیامبر غذای حلالی را بر خود حرام کرده است؟

آن روز گذشت، امّا حفصه این سخن را به عایشه گفت و بعداً این مطلب در میان عدّه ای پخش شد.

آری، این راز پیامبر آشکار شد، پیامبر یک ماه از زنان خود کناره گیری کرد، حفصه و عایشه از این کار خود، پشیمان شدند و توبه کردند و پیامبر آنان را بخشید.

ص:۷۸

این ماجرایی بود که در کتاب «صحیح بخاری» خواندم و در بعضی از کتاب های تفسیری شیعه هم آن را دیدم (به خاطر احترام، نام آن تفسیرها را ذکر نمی کنم).

* * *

اکنون یک بار دیگر آیات ۱ تا ۵ این سوره را مرور می کنم:

اگر ماجرای عسل را قبول کنم باید در تفسیر این آیات بگویم که خدا با پیامبرش چنین سخن گفت: «ای محمّد ! چرا عسلی را که خدا بر تو حلال کرده است، بر خودت حرام کردی؟ چرا سوگند خوردی که دیگر عسل نخوری؟ ای محمّد ! عسل نخوردن تو، رازِ تو بود، حفصه راز تو را فاش کرد».

قدری فکر می کنم !

آیا واقعاً راز پیامبر، حرام کردن عسل بوده است؟

قرآن در اینجا از توطئه دو تن از زنان پیامبر سخن می گوید، آیا راز عسل، بوی توطئه می دهد؟

من نمی توانم باور کنم که آن راز، راز نخوردن عسل باشد !

آن راز، چیز مهمّی بوده است که خدا به آنان هشدار می دهد که شما کاری نمی توانید بکنید، خدا و جبرئیل و «آن مرد نیکوکار» و فرشتگان، پشتیبان پیامبر هستند !

آیه ۴ را با دقّت می خوانم: «اگر آن دو زن بر ضدّ تو، دست به دست هم بدهند، هیچ کاری از پیش نخواهند برد، زیرا من و جبرئیل و آن مؤمن

نیکوکار و فرشتگان، یار و یاور تو هستیم».

در آیه ۵ خدا به زنان پیامبر هشدار می دهد که اگر به این رفتار خود ادامه دهند، پیامبر آنان را طلاق می دهد. آیا خوردن مقداری عسل، این قدر مهم است که خدا به خاطر آن چنین هشداری دهد؟

اصل این ماجرا در کتب اهل سنّت آمده است، در هیچ حدیثی از اهل بیت(علیهم السلام)این مطلب تأیید نشده است.

جالب این است که کتاب «کافی» که معتبرترین کتاب شیعه می باشد، ماجرای دیگری برای این آیات نقل کرده است.

در کتاب کافی از امام باقر(علیه السلام)این حدیث نقل شده است: «این آیات درباره ماریه نازل شده است و پیامبر سوگند یاد کرد که با او رابطه جنسی نداشته باشد، خدا از او خواست تا کفّاره این قسم را بدهد».(۱۹)

منظور امام باقر(علیه السلام) از ماریه، یکی از همسران پیامبر است.

اکنون من باید یکی از این دو را انتخاب کنم:

یا سخن آقای بخاری (که به بغض نسبت به اهل بیت(علیهم السلام)مشهور است) یا سخن امام باقر(علیه السلام) را؟

معلوم است که کدام را انتخاب می کنم...

* * *

ماریه قبطیّه !

او کیست؟ ماجرای او چیست؟

من باید تاریخ را بخوانم: پیامبر تا خدیجه(علیها السلام) زنده بود با زن دیگری ازدواج

نکرد، خدیجه(علیها السلام) بانوی بزرگواری بود که برای پیامبر دو پسر آورد، قاسم و عبدالله. امّا این دو پسر در کودکی از دنیا رفتند.(۲۰)

پنج سال از نبوّت پیامبر گذشت و خدا به پیامبر و خدیجه(علیها السلام)، دختری داد که نام او را فاطمه(علیها السلام) نهادند، پیامبر دخترش را بسیار دوست می داشت. در سال دهم بعثت خدیجه(علیها السلام)از دنیا رفت.

پیامبر بعد از آن با چند زن ازدواج کرد، یکی از آنان عایشه بود، دیگری حفصه.

امّا هیچ کدام آنان برای پیامبر فرزندی نیاوردند. سال ششم هجری فرا رسید. پیامبر نامه ای به پادشاه مصر فرستاد و او را به اسلام دعوت کرد. پادشاه مصر دعوت پیامبر را نپذیرفت امّا به رسم آن روزگار، هدیه هایی برای پیامبر فرستاد، یکی از آن هدیه ها، کنیزی بود که ماریه نام داشت.

پادشاه مصر، ماریه را همراه با خدمتگزاری به مدینه فرستاد. ماریه به مدینه آمد، پیامبر او را به حال خود گذاشت، ماریه آیات قرآن را شنید و در آن فکر کرد و سرانجام مسلمان شد. پیامبر با او ازدواج کرد.

ماریه زنی زیبا بود و به پیامبر علاقه زیادی داشت، پیامبر هم وقتی ایمان او را می دید به او محبّت بیشتری نشان می داد.(۲۱)

این امر سبب شد که بعضی از همسران پیامبر به ماریه حسد بورزند، پیامبر برای این که ماریه از این حسادت ها ناراحت نشود، او را از شهر مدینه به مشربه برد و محلّ زندگی او را آنجا قرار داد.

یک روز ماریه به دیدار پیامبر آمد، پیامبر آن روز در خانه حفصه بود، حفصه

برای کاری از خانه بیرون رفته بود. خدا چنین مقدّر کرده بود که از ماریه یک پسر به پیامبر بدهد، پیامبر در آرزوی داشتن پسری بود. پیامبر با ماریه رابطه جنسی برقرار کرد. وقتی حفصه این ماجرا را فهمید، خشمناک شد و حسادت ورزید. پیامبر برای این که حفصه آرام شود، فرمود: «آرام باش ! من از این لحظه به بعد، ماریه را بر خود حرام کردم و دیگر با او رابطه جنسی نخواهم داشت».(۲۲)

اینجا بود که خدا این آیات را بر پیامبر نازل کرد و به او چنین گفت: «ای محمّد ! چرا همسری را که من بر تو حلال کرده ام، بر خودت حرام کردی؟».

بعد برای این که احترام این سوگند حفظ شود، خدا به او فرمان داد تا برده ای را آزاد کند و این گونه کفّاره بدهد و با ماریه به صورت عادی (مثل هر زن و شوهر دیگری) زندگی کند.

بعد از مدّتی آثار حاملگی در ماریه آشکار شد، پیامبر بسیار خوشحال شد که خدا به او فرزند دیگری عطا می کند، علاقه پیامبر به ماریه هم بیشتر شد، زیرا ماریه به مراقبت بیشتری نیاز داشت.

فرزندِ ماریه به دنیا آمد، پیامبر نام او را ابراهیم گذاشت. پیامبر ابراهیم را بسیار دوست می داشت. البتّه ابراهیم بیش از یک سال و نیم عمر نکرد و از دنیا رفت. پیامبر در مرگ او گریه کرد و اشک ریخت.

* * *

تفسیر آیات ۱ و ۲ این سوره را بیان کردم، فهمیدم که پیامبر به خاطر این که حفصه خشنود شود، ارتباط با ماریه را بر خود حرام کرد.

خدا به پیامبر این دو آیه را نازل کرد و به او چنین گفت: درست است که همسرانت می خواهند تو با ماریه ارتباط نداشته باشی، امّا تو نباید این قدر رعایت حال آنان را کنی، چرا آنچه را که من بر تو حلال کرده ام با سوگند بر خودت حرام کردی؟ چرا چنین سوگندی یاد کردی؟

پیامبر با سوگند چیزی را بر خود حرام کرده بود، خدا هم راه شکستن سوگند را بیان کرد و از او خواست تا کفّاره بدهد.

این مسأله ممکن است برای مسلمانان در هر زمانی پیش بیاید، اگر مسلمانی به نام خدا سوگند یاد کند، آن کار بر او واجب می شود، امّا او می تواند کفّاره دهد و از آن سوگند آزاد شود.

کفّاره سوگند چیست؟

کافی است که فقط یکی از سه امر را انتخاب کند و آن را انجام بدهد: آزاد کردن یک برده یا غذا دادن به ده فقیر یا پوشاندن لباس به ده فقیر. اگر کسی نتواند هیچ کدام از این ها را انجام بدهد، باید سه روز روزه بگیرد.

در واقع قرآن در اینجا اهمیّت سوگند به نام خدا را بیان می کند و به حکم آن اشاره می نماید.

* * *

اکنون آیات ۳ تا ۵ را می خوانم. می خواهم بدانم آن راز چیست که پیامبر با یکی از همسرانش گفت؟

این سه آیه درباره افشای یک راز مهم است.

ماجرای پیش بینی حکومت !

ص:۸۳

یک روز پیامبر به یکی از همسران خود، خبری از آینده داد، خدا به پیامبر از آینده خبر داده بود، پیامبر می دانست که بعد از او، عدّه ای به حکومت می رسند که شایسته این مقام نیستند، درست است که آنان ادّعای ایمان می کردند، امّا در لحظه امتحان، عاشق ریاست می شوند و حکومت را در دست می گیرند و بر سرتاسر سرزمین عربستان حکومت می کنند.

پیامبر این راز را به یکی از زنان خود گفت. آن زن این مطلب را به یکی دیگر از همسران پیامبر گفت، سرانجام این راز به گوش عدّه ای از منافقان رسید. آنان با خود گفتند: «اگر واقعاً چنین چیزی راست است، پس خوب است ما دست به کار شویم و پیامبر را از بین ببریم تا به حکومت برسیم». این توطئه ای خطرناک برای پیامبر بود.

خدا در اینجا از آن دو همسر پیامبر خواست تا توبه کنند، زیرا رازی را فاش کردند. خدا به پیامبر این ماجرا را خبر داد. پیامبر به آن زن گفت: «چرا آن راز را آشکار ساختی؟».

آن زن با تعجّب از پیامبر پرسید: «چه کسی به تو خبر داد که من آن راز را فاش کرده ام». پیامبر در جواب فرمود: «خدای دانای آگاه به من خبر داد».

خدا از آن دو زن خواست تا توبه کنند چون به نفع خودشان است زیرا دل های آنان از حقّ منحرف شده بود، امّا اگر آن دو زن بر ضدّ پیامبر، دست به دست هم دهند، هیچ کاری از پیش نخواهند برد، زیرا تو و جبرئیل و آن مؤمن نیکوکار و فرشتگان، یار و یاور او هستید.

آری، بعضی از زنان پیامبر نه تنها معرفت لازم به مقام پیامبر نداشتند، بلکه

گاهی کارهایی می کردند که باعث رنجش پیامبر می شد، برای همین خدا به آنان هشدار می دهد که آنان فکر نکنند اگر پیامبر آنان را طلاق دهد، همسرانی بهتر جایگزین آن ها نخواهند شد.

* * *

لازم می بینم به این مطلب اشاره کنم:

قرآن در ابتدای سوره از دو ماجرا سخن می گوید:

* اوّل: ماجرای سوگند پیامبر

در آیات ۱ و ۲ به این ماجرا اشاره شده است و خدا به پیامبر فرمان می دهد تا کفّاره سوگند خود را پرداخت کند.

* دوم: ماجرای راز پیامبر

در آیات ۳ تا ۵ از این ماجرا سخن گفته شده است و خدا از خطای دو تن از زنان پیامبر سخن می گوید تا کسی به عصمت آنان، اعتقاد پیدا نکند.

* * *

سؤالی ذهن مرا مشغول می کند:

به راستی چرا خدا این ماجرا را در قرآن ذکر کرده است؟ این ماجرا چه درسی برای مسلمانان دارد؟

همسران پیامبر، معصوم نبودند، آنان زنانی معمولی بودند که ممکن بود خطا و اشتباه کنند. طبیعی بود که پس از مرگ پیامبر، عدّه ای به این زنان قداست دهند و سخنان و رفتار آنان را به عنوان یک ارزش قبول کنند و این خطر بسیار بزرگی برای اسلام بود.

خدا در اینجا از خطای دو تن از همسران پیامبر سخن می گوید تا این مطلب برای همیشه در ذهن مسلمانان باقی بماند، وقتی این مطلب در قرآن بیاید، هیچ کس نمی تواند آن را حذف کند.

هر مسلمان در هر زمان و مکانی که باشد، این آیات برای او درس بزرگی دارد. مسلمانان وقتی تاریخ را می خوانند و درباره اسلام تحقیق می کنند، دیگر به سخنان زنان پیامبر با قداست نگاه نمی کنند زیرا می دانند آنان زنانی معمولی بودند که مثل همه انسان ها ممکن است خطا کرده باشند.

افسوس که مسلمانان، پیام این آیات را درک نکردند؟

وقتی مردم با علی(علیه السلام) به عنوان خلیفه چهارم بیعت کردند، عایشه، دست به شورش زد. حدود بیست و پنج سال از وفات پیامبر گذشته بود که عایشه مردم را بر ضدّ علی(علیه السلام)شوراند. او همراه با هوادارانش از مدینه به بصره رفتند و آنجا را تصرّف نمودند.

در تاریخ مطالبی ذکر شده است که انسان را به تعجّب وامی دارد، آنان به عایشه قداست عجیبی دادند و به فرمان او، دست به شورش زدند.

علی(علیه السلام) با لشکر خود به بصره آمد و آنان را نصیحت کرد، امّا آنان از شورش دست برنداشتند. سرانجام جنگی سخت در گرفت و بیش از ۱۷ هزار نفر از مسلمانان کشته شدند. (این جنگ به جنگ «جَمل» مشهور شد).

عایشه به جنگ علی(علیه السلام) رفت، امّا خلافت معاویه را هدیه ای آسمانی می دانست. معاویه ظلم و ستم های زیادی انجام داد که همه از آن باخبرند، امّا عایشه معتقد بود که خدا لباس خلافت را بر اندام او پوشانده است ! (۲۳)

وقتی عایشه، این سخنان را درباره معاویه بیان کرد، معاویه هم هجده هزار سکّه طلا برای او فرستاد.(۲۴)

درست است که زنان پیامبر از دنیا رفته اند، امّا خطِّ فکری آنان زنده است، قرآن در اینجا به همه پیام می دهد که فکر کنند از چه کسانی پیروی می کنند؟

* * *

مسلمانان بعد از پیامبر از چه کسی باید پیروی کنند؟

چقدر جالب است قرآن در آیه ۳ بعضی از زنان پیامبر را نکوهش می کند و در همین آیه از «مؤمن نیکوکار» نام می برد و به پیامبر چنین می گوید:«ای پیامبر ! اگر آن دو زن بر ضدّ تو، دست به دست هم بدهند، هیچ کاری از پیش نخواهند برد، زیرا من و جبرئیل و آن مؤمن نیکوکار و فرشتگان، یار و یاور تو هستیم».

آن مؤمن نیکوکار کیست؟

وقتی به کتاب های اهل سنّت مراجعه می کنم می بینم آن ها هم گفته اند: «منظور از آن مؤمن نیکوکار، علی(علیه السلام)می باشد». این مطلب در کتب شیعه هم ذکر شده است.(۲۵)

آری، علی(علیه السلام) در همه جا یار و یاور پیامبر بود !

قرآن در آیه ۳ دو خطِّ فکری را بیان می کند:

خطّ اوّل: خطّ علی(علیه السلام) که همان خطّ امامت است و تا روز قیامت ادامه خواهد داشت و امروز هم مهدی(علیه السلام)، امام زمان است.

خطّ دوم: خطّ بعضی از زنان پیامبر که از ظلم و ستم دفاع کردند، امروز

عدّه ای دنباله رو راه آنان هستند.

من امروز باید راه خود را مشخّص کنم. یکی را انتخاب کنم و از دیگری، دوری کنم.

* * *

تحریم: آیه ۷ – ۶

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَهُ عَلَیْهَا مَلَائِکَهٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ (۶) یَا أَیُّهَا الَّذِینَ کَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْیَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷)

سخن درباره زنان پیامبر بود، اکنون از مؤمنان می خواهی خود و خانواده خود را از آتش جهنّم حفظ کنند، همان آتشی که هیزم آن، آدم ها و سنگ ها هستند، آتشی که تو فرشتگان سخت گیر و وظیفه شناس را بر آن نگهبان قرار داده ای و آن فرشتگان هرگز از فرمان تو سرپیچی نمی کنند و هر چه تو فرمان بدهی، اجرا می کنند. هیچ کس نمی تواند از آن آتش فرار کند.

در روز قیامت، کافرانی که در جهنّم گرفتار می شوند از مأموران جهنّم می خواهند که آنان را عذاب نکنند و عذر و بهانه می آورند که شیطان آنان را فریب داده است و خودشان گناهی نداشتند. مأموران جهنّم به آنان می گویند: «هیچ عذر و بهانه ای نیاورید، شما در برابر اعمالی که انجام داده اید، کیفر می شوید».

آری، تو هر انسانی را با اختیار آفریدی، شیطان فقط می تواند انسان را

وسوسه کنـد، امّا این خود انسان است که راه خود را انتخاب می کند، شیطان وسوسه می کند، ولی تو پیامبران را فرسـتادی تا کافران را به سوی حقّ دعوت کنند، آنان حقّ را شـناختند و آن را انکار کردند. آتش جهنّم، نتیجه انتخاب خود آنان است. در آن روز، هیچ عذر و بهانه ای پذیرفته نمی شود.

* * *

تحریم: آیه ۸

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آَمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللَّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا عَسَی رَبُّکُمْ أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ وَیُدْخِلَکُمْ جَنَّات تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ یَوْمَ لَا یُخْزِی اللَّهُ النَّبِیَّ وَالَّذِینَ آَمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ یَسْعَی بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَبِأَیْمَانِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ (۸)

از مؤمنان می خواهی از گناهان خود «توبه واقعی» کنند.

توبه واقعی چیست؟

اگر کسـی از گناهـانش پشـیمان شود و قصـد کنـد که دیگر آن گناهـان را انجام ندهـد، توبه اش «توبه واقعی» است، در زبان عربی به این توبه، «توبه نصوح» می گویند.

اگر مؤمنان توبه کننـد، تو گناه آنان را می بخشـی و آنان را در روز قیامت در باغ های بهشت جای می دهی، همان بهشتی که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است.(۲۶)

ص:۸۹

در آن روز، تو پیامبر و مؤمنان را خوار نمی گردانی، این کافران هستند که به عـذاب جهنّم مبتلا می شوند، تو فرمان می دهی تا فرشتگان غُل و زنجیرهای آهنین بر گردن کافران بیاندازند و آنان را با صورت بر روی زمین بکشند و به سوی جهنّم ببرند، امّا مؤمنان با عزّت و احترام به بهشت می روند.

وقتی مؤمنـان به بهشت می رونـد و نورِ ایمان، از جلوی آنان و سـمت راسـتشان می رود، دست به دعا برمی دارنـد و چنین می گویند: «بارخدایا ! نور ما را کامل کن و خطای ما را ببخش که تو بر هر کاری توانا هستی».

* * *

سخن از توبه به میان آمد، توبه همان بازگشت به سوی تو و پشیمانی از گناه است.

اگر راه توبه بسته بود و فرصت بازگشت از خطاها از انسان گرفته می شد، اثر خطرناکی در روحیّه انسان می گذاشت و انسان دچار یأس و ناامیدی می شد.

راه توبه همیشه باز است، تو بندگان خود را دوست داری و آنان را به سوی خود دعوت می کنی و گناهانشان را می بخشی.

البتّه ممکن است من خود را فریب دهم و گناهـان زیـادی انجام دهم و با خود بگویم که بعـداً توبه می کنم، این خطری است که سعادت مرا تهدید می کند، برای همین از من می خواهی که از گناهان توبه کنم.

من باید «توبه واقعی» نمایم.

توبه «نَصوح».

ص:۹۰

وقتی من به سوی تو بازگردم و واقعاً از گناهان پشیمان شوم و نیّت کنم که دیگر گناه نکنم، توبه ام، توبه واقعی است. این توبه نَصوح است.

* * *

من توبه واقعی می کنم، در لحظه توبه، اشک می ریزم، واقعاً از گناه خود پشیمان می شوم و قصد می کنم گناه نکنم، امّا بعد از مدّتی بار دیگر شیطان فریبم می دهد و گناهی از من سر می زند، تو خودت می دانی که من با تو هیچ دشمنی ندارم، بلکه اسیر هوس می شوم، هدف من هرگز مخالفت با تو نیست، این گناهی است که از روی طغیان هوس ها انجام داده ام، قصدم دشمنی با تو نبوده است.

با خود می گویم: «آیا توبه من دروغ بود؟ شیطان بار دیگر فریبم داد، آیا خدا دیگر مرا نمی بخشد؟».

آیا کسی به من کمک می کند؟

من چه باید بکنم...

شروع به مطالعه می کنم، سخنی از امام باقر(علیه السلام) می خوانم، بار دیگر به مهربانی تو، امیدوار می شوم.

* * *

نام او محمّدبن مسلم بود، از کوفه به مدینه برای دیدار امام باقر(علیه السلام)آمده بود، امام رو به او کرد و فرمود:

ـــ ای محمّدبن مسلم ! اگر خدا، توبه بنده خود را قبول کند، همه گناهان او را

می بخشد. البتّه آن بنده باید اهل ایمان باشد و به خدای یگانه ایمان داشته باشد.

ـــــ آقای من ! اگر بعد از توبه کردن، دوباره گناه کند، آیا باز هم توبه او قبول می شود؟

ـــــ آیا تا به حال دیده ای که بنده مؤمنی از گناهش پشیمان شود و توبه کند و خدا توبه او را نپذیرد؟

ـــــ آقای من ! اگر این کار را تکرار کنـد، یعنی گناه کنـد و سـپس توبه کنـد، باز گناه کند و توبه کند... آیا باز هم خدا توبه اش را می پذیرد؟

ـــــ کسـی که اهل ایمان است هر بار که توبه کنـد، خـدا او را می بخشـد، زیرا خداوند مهربان و توبه پذیر است. ای محمّدبن مسلم ! مواظب باش ! هرگز بندگان خدا را از رحمت خدا ناامید و مأیوس نکنی.(۲۷)

آن روز محمّدبن مسلم درس بزرگ زندگی خود را فرا گرفت، هرگز نباید مردم را از مهربانی خدا ناامید کرد.

* * *

یـک بار دیگر این آیه را می خوانم و به این جمله دقّت می کنم: «در روز قیامت، وقتی مؤمنان به سوی بهشت می رونـد و نورِ آنان، از جلوی آنان و سمت راستشان، حرکت می کند».

منظور از این سخن چیست؟ آن نور چیست؟

خوب است برای تفسیر این آیه، سخن امام صادق(علیه السلام) را در اینجا بنویسم،

روزی، امام صادق(علیه السلام) این آیه را برای یکی از یارانش خواند و فرمود: «در روز قیامت، امامان معصوم، جلو و سمت راست مؤمنان حرکت می کنند و آنان را تا بهشت همراهی می کنند».(۲۸)

وقتی این حدیث را می خوانم به یاد آیه ۷۱ سوره «اِسرا» می افتم، در آنجا قرآن چنین می گوید: «روز قیامت هر گروهی را با پیشوایش فرا می خوانیم».

مؤمنان همراه با امام زمان خود به پیشگاه خدا می روند و همراه با آنان از پل صراط عبور می کنند و به سوی بهشت می روند. ولی کسانی که از رهبران باطل پیروی کرده اند، همراه با رهبران کافر خود به سوی جهنّم برده می شوند، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آنان می بندند و آنان را به سوی جهنّم می کشانند.

این قانون خداست: سرنوشت انسان را پیروی او از رهبرش، معیّن می کند، خوشا به حال کسی که از رهبری آسمانی اطاعت و پیروی می کند !

خدایا !

تو را سپاس می گویم که به من توفیق دادی و نور ایمان را در قلب من قرار دادی و مرا پیرو محمّد و آل محمّد(علیهم السلام) قرار دادی، من ولایت علی(علیه السلام) و یازده امام بعد از او را قبول کردم، امامت، ادامه نبوّت است، امروز هم به ولایت مهدی(علیه السلام)باور دارم.

* * *

ص:۹۳

تحریم: آیه ۹

یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْکُفَّارَ وَالْمُنَافِقِینَ وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ (۹)

در اینجا بار دیگر به توطئه ای که منافقان در سر داشتند، اشاره می کنی، وقتی پیامبر رازی را به دو تن از زنان خود گفت، آن دو زن، راز را فاش کردند. آن راز به گوش منافقان رسید و آنان به فکر توطئه افتادند. اکنون از پیامبر می خواهی تا با کافران و منافقان مبارزه کند و بر آنان سخت بگیرد که در آخرت جایگاه آنان جهنّم است و چه بد سرنوشتی در انتظار آنان است.

جهاد با قتال فرق می کند، «جهاد» یعنی «مبارزه»، امّا «قتال» یعنی «جنگ مسلّحانه».

پیامبر هرگز با منافقان، قتال و جنگ مسلّحانه نکرد، او فقط با کافران، جنگ مسلّحانه داشت، تو در اینجا از او می خواهی که با منافقان و کافران جهاد و مبارزه کند.

پیامبر با منافقان این گونه جهاد و مبارزه می کرد: فرصت فتنه گری را از آنان می گرفت، به آنان فرصت نمی داد تا با دسیسه های خود، ایمان مردم را تضعیف کنند، همواره مواظب رفتار آنان بود، نمی گذاشت دروغ های خود را در جامعه منتشر کنند، مانع جاسوسی آنان برای دشمنان می شد. خلاصه آن که پیامبر هیچ گاه با منافقان، قتال و جنگ مسلّحانه نکرد، زیرا تو به او دستور چنین کاری نداده بودی.

ص:۹۴

* * *

تحریم: آیه ۱۰

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا اِمْرَأَهَ نُوح وَامْرَأَهَ لُوط كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ (۱۰)

تو از میان زنانی که کفر ورزیدند، زنِ نوح و زنِ لوط را به عنوان نمونه ذکر می کنی، این دو زن، در نکاح دو تن از بندگان صالح تو بودند و به آن دو خیانت کردند و کاری از دست شوهران آنان در برابر عذاب تو ساخته نبود، فرشتگان به آن دو زن گفتند: «داخل آتش شوید، همان گونه که دیگران داخل آن می شوند».

آری، وقتی مرگ آن دو زن فرا رسید، فرشتگان آنان را به سوی آتش سوزانی بردند، منظور از آتش، عذابی است که در عالَم برزخ می باشد.

وقتی انسان می میرد، روح از جسمش جدا می شود، جسم او را داخل قبر می گذارند و پس از مدّتی این بدن می پوسد و از بین می رود، امّا روح انسان چه می شود؟ روح انسان به دنیایی می رود که به آن «عالَم برزخ» می گویند. برزخ، مرحله ای است بین این دنیا و قیامت. کافران در آنجا در آتشی سوزان می سوزند. وقتی خدا بخواهد قیامت را برپا کند، ابتدا زمین و آسمان ها را در هم می پیچد، همه کسانی که در برزخ هستند، نابود می شوند. مدّتی می گذرد، پس از آن خدا قیامت را بر پا می کند و همه را زنده می کند و کافران در آتش

ص:۹۵

جهنّم گرفتار می شوند.

* * *

این سخن تو درس بزرگی برای آن دو زن پیامبر بود که راز پیامبر را فاش کردند، تو به آنان با این سخن فهماندی که همسر پیامبر بودن، سبب نجات از عذاب جهنّم نمی شود، مهم این است که خود آنان، ایمان و عمل صالح داشته باشند.

از طرف دیگر، این درس مهمّی برای همه مسلمانان است، آنان هم باید بدانند که همسر پیامبر بودن، ارزشی ندارد، آنچه مهم است ایمان و تقواست. زنِ نوح و زنِ لوط، به عذاب جهنّم گرفتار شدند با این که سال های سال، همسر پیامبر بودند. پیوندها باعث نجات از آتش جهنّم نمی شود، هر کس باید خودش ایمان و عمل نیک داشته باشد تا بتواند به رستگاری برسد.

* * *

تحریم: آیه ۱۲ – ۱۱

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَهَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّهِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۱) وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ (۱۲)

تو از میان زنان مؤمن، آسیه و مریم(علیهما السلام) را به عنوان نمونه ذکر می کنی:

ص:۹۶

آسـیه(علیها السـلام)، زن فرعون بود، او وقتی سـخنان موسـی(علیه السـلام) را شـنید و معجزات او را دید، به او ایمان آورد، امّا ایمان خود را از فرعون مخفی می کرد، سـرانجام فرعون از راز او باخبر شد و از او خواست دست از یکتاپرستی بردارد، فرعون خود را خدایِ زمین می دانست و از مردم می خواست او را بپرستند. فرعون از آسیه(علیها السلام) هم خواست او را بپرستد، امّا آسیه(علیها السلام)نپذیرفت.

این خبر در همه جا پیچیـد که زن فرعون، فرعون را نمی پرسـتد، فرعون عصـبانی شـد و دسـتور داد تا او را زیر آفتاب ببرنـد و دست و پـای او را بـا میـخ هـای بلنـد به زمین بکوبنـد و سـنگ بزرگی را روی سـینه او قرار دهنـد. فرعـون به همه گفت: «این مجازات کسی است که از پرستش فرعون خودداری کند و به خدای موسی ایمان آورد».

در آن لحظات دردناک، آسـیه(علیها السلام)تو را صدا زد و با تو چنین سخن گفت: «بارخدایا ! من از قصر و کاخ های فرعون گذشتم و به تو ایمان آوردم، تو خانه ای بهشتی، در کنار رحمت و مهربانی خودت برایم بنا کن ! مرا از شرّ فرعون نجات بده ! مرا از شرّ مردم ستمکار رهایی بخش !».

آری، آسـیه(علیهـا السـلام) زنـدگی در کـاخ هـای باشـکوه فرعون و مقـام ملکه بودن را رهـا کرد و به تو ایمان آورد، در آن لحظات سخت، که درد تمام وجود او را فرا گرفته بود به تو پناه آورد.

فرعون به او می گفت: «ای آسیه ! دست از دین خود بردار تا از خطایت چشم بپوشم و بار دیگر تو را ملکه این کشور کنم».

آسیه(علیها السلام) زیر شکنجه ها تو را صدا می زد تا تو او را از این دسیسه ها نجات دهی، او از تو خواست تا ایمان او را حفظ کنی، مبادا صبر او تمام شود !

تو هم او را یاری کردی و دعایش را مستجاب کردی و او با قلبی مطمئن زیر آماج شکنجه ها صبر کرد و سرانجام شهید شد و نامش برای همیشه در تاریخ، ماندگار شد و الگوی همه مؤمنان گردید.

* * *

دومین زنی که در اینجا از او یاد می کنی، مریم(علیها السلام) است، او زنی بود که پاکدامنی خود را حفظ کرد، تو جبرئیل را به سوی مریم(علیها السلام)فرستادی، جبرئیل به شکل انسانی زیبا بر مریم(علیها السلام)ظاهر شد و در آستین او دمید و مریم(علیها السلام) حامله شد، تو اراده کرده بودی که به او عیسی(علیه السلام) را عطا کنی. جبرئیل روح عیسی(علیه السلام)را در مریم(علیها السلام) دمید، روحِ عیسی(علیه السلام) را تو خلق کرده بودی.

مریم(علیها السلام) به کتاب های آسمانی تو که قبلاً نازل کرده بودی، ایمان داشت و همواره تو را عبادت می کرد. تو او و فرزندش عیسی(علیه السلام) را نمونه قدرت خود برای مردم قرار دادی.

* * *

در جمله ای از این آیه چنین می خوانم: «آن گاه از روح خود در مریم دمیدیم».

بارها شنیده ام که عیسی(علیه السلام)، «روح الله» است، روح خداست !

آیا خدا روح دارد؟ چگونه می شود که خدا، روحِ خود را در مریم(علیها السلام) دمیده

باشد؟ چگونه می شود عیسی(علیه السلام)، روح خدا باشد؟

به این موضوع فکر می کنم، به یاد آیه **۲۹** سوره حجر می افتم. در آنجا می خوانم که خدا، روح خود را در آدم دمید !

آیا آدم روح خدا بود؟ آیا انسان در وجود خود، روح خدا را دارد؟ مگر خدا روح دارد؟

چه کسی به این سؤال من پاسخ می دهد؟

* * *

روزی محمّدبن مسلم به امام صادق(علیه السلام) رو کرد و گفت:

ـــــ در قرآن خوانده ام که «روح خدا» در ما دمیده شده است. مگر خدا روح دارد؟

ـــــ خدا ابتدا، جسم آدم را از گِل آفرید، پس از آن «روح آدم» را خلق نمود، خدا این «روح» را بر همه مخلوقات خود برتری داد، در واقع روح انسان بود که سرآمد همه آفرینش شد. خدا این روح را در جسم آدم قرار داد.

ـــــ یعنی این روح، قبل از خلقت آدم وجود نداشت. یعنی هزاران سال، خدا بود و این روح نبود، پس این روح، روح خدا نیست. این روح آدم است. اگر این روح، روح خدا بود، باید همیشه باشد، در حالی که این روح را خدا بعداً آفرید.

ـــــ بله. همین طور است. خدا هرگز روح ندارد. او روحی را برای آدم خلق کرد و بعداً در جسم آدم قرار داد.

ص:۹۹

ـــــ آقـای مـن ! اگر این طـور است پس چرا در قرآن آمـده است که من از روح خـود در آدم دمیـدم؟ چرا خـدا در قرآن می گوید: «و از روحم در آدم دمیدم».

ـــــ من مثالی برای تو می زنم. آیا می دانی خـدا در قرآن، از کعبه چگونه یاد می کنـد؟ او به ابراهیم(علیه السـلام) می گوید: «خـانه ام را برای طواف کننـدگان آمـاده کن». معنـای «خـانه خـدا» چیست؟ یعنی خـانه ای که خـدا آن را به عنوان خـانه خود برگزیده است. همین طور خدا وقتی «روح آدم» را خلق کرد، این روح را برگزید، زیرا این روح خیلی باشکوه بود، برای همین خدا از آن این گونه تعبیر کرد.(۲۹)

* * *

سخن امام صادق(علیه السـلام) به پایان رسـید، من اکنون می فهمم که معنای «روح خدا» چیست، من در این سخن فکر کردم، آری، خیلی چیزها را می توان به خدا نسبت داد، مثل خانه خدا، دوست خدا.

معلوم است که خانه خـدا، غیر از خـداست، خانه خـدا را ابراهیم(علیه السـلام)به دسـتور خـدا ساخته است، خانه خـدا ربطی به حقیقت و ذات خدا ندارد.

حالاـ معنـای «روح خـدا» را بهتر می فهمم: روحی که خـدا آن را آفریـده است، روحی که خـدا آن را خیلی دوست می دارد، روحی که گلِ سرسبد جهان هستی است. این روح، آفریده خداوند است.

خدا این روح را در آدم(علیه السلام)دمید، خدا جبرئیل را فرستاد، جبرئیل این روح را در مریم(علیها السلام)دمید.

ص:۱۰۰

* * *

به این چنـد آیه آخر سوره، دقّت می کنم. تو از نوح(علیه السـلام) برایم سـخن گفتی، او یکی از پیامبران بزرگ بود، امّا زنش کافر بود و به عذاب گرفتار شد.

از طرف دیگر، از آسیه(علیها السلام) برایم گفتی، او زنی مؤمن بود که شوهرش، فرعون بود و ادّعای خدایی می کرد.

چه درسی در این سخن توست؟

اگر مرد مؤمنی، زنش راه جهنّم را در پیش گرفت، آن مرد می تواند راه خود را ادامه دهد و به رستگاری برسد.

اگر زن مؤمنی، شوهرش راه جهنّم را در پیش گرفت، آن زن می تواند ایمان خود را حفظ کند و اهل بهشت گردد.

هیچ مردی نمی تواند در روز قیامت بهانه بیاورد که چون همسرم گناهکار بود، من هم راه او را برگزیدم.

اگر در روز قیامت، زنی بگوید: «خدایا ! من چه باید می کردم، شوهر من مرا به گناه فراخواند و من چاره ای نداشـتم، باید راه او را می رفتم»، خدا برای او آسیه(علیها السلام)را مثال می زند.(۳۰)

ص:۱۰۱

…

…

ص:١٠٢

سوره مُلک

اشاره

ص:۱۰۳

آشنایی با سوره

۱ – این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۶۷ قرآن می باشد.

۲ – «مُلْک» به معنـایِ «فرمانروایی» می باشـد، در آیه اول این سوره چنین آمـده است: «خـدا بلنـدمرتبه است و فرمانروایی همه جهان در دست اوست»، چون در اینجا از فرمانروایی خدا یاد شده است، این سوره را به این نام خوانده اند.

۲ – موضوعات مهم این سوره چنین است: زندگی، مرگ، نشانه های قدرت خدا، عذاب کافران در جهنّم، گفتگوی فرشتگان با کافران در جهنم، روز قیامت...

ص:۱۰۴

مُلک: آیه ۳ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ تَبَارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۱) الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیَاهَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِیزُ الْغَفُورُ (۲) الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَی فِی خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَی مِنْ فُطُورٍ (۳)

تو خدای بلندمرتبه ای که فرمانروایی همه جهان در دست توست و تو بر هر کاری توانایی. تو هرگز نابود نمی شوی و از همه عیب ها و نقص ها، دور می باشی و وجودت، سراسر خیر و برکت است.

تو مرگ و زندگی را آفریدی تا بندگان خود را آزمایش کنی که اعمال کدام یک از آنان بهتر است. این آزمایش برای این بود که آنان خودشان را بهتر

ص:۱۰۵

بشناسـند و گرنه تو به همه چیز آگـاهی داری و نیاز به امتحانِ بنـدگانت نـداری. تو خـدای توانا و بخشـنده ای می باشـی، اگر بندگانت در این دنیا، خطایی انجام دهند و سپس از عمل خویش پشیمان شوند و توبه کنند تو آنان را می بخشی.

تو هفت آسـمان را بر فراز یکـدیگر آفریـدی، در این جهانی که تو آفریـدی، هیـچ بی نظمی و نقصان به چشم نمی آید، تو از انسان می خواهی که با دقّت به این جهان نگاه کند، در جهان به این بزرگی، هیچ اثری از ناهماهنگی به چشم نمی آید.

این آسمانی که من می بینم پر از ستارگان و سیّارات است، تو نظام ستارگان را بر اساس جاذبه ها و دافعه ها به گونه ای تنظیم کردی که هر ستاره و سیّاره ای در مدار خود می چرخد.

زمین میلیون هـا سـال است که بـدون ذرّه ای انحراف، در مـدار خود به دور خورشـید می چرخـد، یک سال طول می کشـد تا زمین حرکت خود به دور خورشید را کامل کند.

خورشید که یکی از ستارگان کهکشان راه شیری است، در هر ثانیه ۲۲۵ کیلومتر به دور مرکز کهکشان راه شیری می چرخد، ۲۰۰ میلیون سال طول می کشد تا خورشید بتواند مدار خود را دور بزند.

به تازگی سـتاره شناسان اعلام کردند که در کهکشان راه شیری بیش از ۱۰۰ میلیارد ستاره وجود دارد، این ستاره ها میلیون ها سال است که در مدار خاصّی حرکت می کنند و هرگز از مسیر ویژه خود منحرف نشده اند.

* * *

مُلک: آیه ۵ – ۴

ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ (۴) وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ (۵)

یک بار دیگر از انسان می خواهی تا به جهان نگاه کند، انسان هر قدر هم به این جهان نظر کند، باز هیچ بی نظمی و نقصانی نمی یابد، چشم او خسته و ناتوان می شود، امّا نمی تواند هیچ بی نظمی را پیدا کند.

تو آسمان نزدیک به زمین را با خورشید و ماه و ستارگان و شهاب ها زینت دادی.

تو آسمان را با شهاب ها از رخنه شیاطین حفظ نمودی و برای شیاطین عذابی دردناک را آماده نمودی.

* * *

قرآن در اینجا از شهاب ها سخن می گوید، منظور از این سخن چیست؟ شهاب ها چگونه مانع رخنه شیاطین به آسمان می شوند؟

معنای این سخن چیست؟

برای فهمیدن این سخن باید به آیات ۱۷ و ۱۸ سوره «حجر» مراجعه کنم. در آنجا می خوانم که خدا آسمان را از هر شیطان ملعونی حفظ کرده است، اگر شیطانی بخواهد چیزی را مخفیانه بشنود، شهابی او را آشکارا دنبال می کند.

برای فهم این سخن باید به این مطلب دقّت کنم: همواره بعضی از انسان ها به کار پیش گویی مشغول بودند و حوادث آینده را پیش بینی می کردند، به آنان

«کاهن» می گفتنـد. آنان با گروهی از جنّ (که همان شـیاطین بودند)، ارتباط می گرفتند و از آن ها درباره آینده سؤالاتی می کردند.

امّا جنّ ها چگونه از آینده باخبر می شدند؟

جنّ ها هم به آسمان می رفتند و به سخنان فرشتگان گوش می دادند. فرشتگان از حوادث آینده خبر دارند و گاهی درباره آن سخن می گویند، جنّ ها به دنیای فرشـتگان می رفتند و مخفیانه، سخنان آنان را می شنیدند و سپس به روی زمین می آمدند و به «کاهنان» می گفتند.

رفت و آمـد جنّ ها به آسـمان آزاد بود، امّا وقتی محمّـد(صـلی الله علیه وآله) به دنیا آمـد، رفت و آمد آن ها را به آسـمان ها ممنوع کردی، تو اراده کردی تا دیگر آنان آزادانه به ملکوت آسمان ها وارد نشوند.

تو به فرشـتگان دسـتور داده ای که اگر یکی از جنّ هـا، مخفیـانه وارد دنیای آن ها شود، آن ها آن جن را با نوری عجیب دور کنند.

اکنون که این مطلب را دانستم، این جا هشت نکته را می نویسم:

۱ – فرشـتگان در ملکوت آسـمان ها هسـتند، فرشـتگان در دنیای خود درباره حوادثی که در آینده روی زمین، اتفاق می افتد، سخن می گویند.

۲ – منظور از شـیاطین در اینجا گروهی از جنّ ها هسـتند که از رحمت تو دور شـده انـد، آنان پیروان ابلیس هسـتند و او را در هدفش یاری می رسانند.

۳ – شیاطین، دیگر از ورود به دنیای فرشتگان منع شده اند.

۴ – شیاطین می خواهند به دنیای فرشتگان نزدیک شوند و از حوادث آینده باخبر شوند.

ص:۱۰۸

۵ – به فرشتگان دستور داده ای تا آن شیاطین را با نوری عجیب دور کنند، نوری که شیاطین تاب تحمّل آن را ندارند.

۶ – منظور از «شهاب» در این آیه، این شهابی نیست که من در آسمان می بینم، شهابی که من می بینم چیزی جز قطعه سنگ های آسمانی نیست که وقتی وارد فضای زمین می شوند، به سبب سرعت زیادشان می سوزند و من نور آن ها را می بینم. منظور از شهاب در اینجا، نوری است که همچون آتش است و شیاطین، تاب تحمّل آن را ندارند، فرشتگان با آن نور، شیاطین را از دنیای خود دور می کنند.

۷ – قبل از تولّد محمّد(صلی الله علیه وآله)، کاهنان می توانستند آینده را به صورت دقیق پیش بینی کنند، زیرا مانعی برای رفت و آمد شیاطین به دنیای فرشتگان نبود و آن ها می توانستند ساعت ها در آنجا بمانند و سخنان فرشتگان را با دقّت بشنوند.

۸ – هنوز افرادی هستند که با شیاطین ارتباط دارند ولی شیاطین بعد از تولّد محمّد(صلی الله علیه وآله)نمی توانند آزادانه به دنیای فرشتگان رفت و آمد کنند، گاهی ممکن است بعضی از شیاطین، مخفیانه به دنیای فرشتگان وارد شوند و ممکن است که چیزی از حوادث آینده را به صورت ناقص بشنوند.

* * *

مُلک: آیه ۱۱ – ۶

وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۶) إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ (۷) تَكَادُ

تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ (٨) قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ (٩) وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (١٠) فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ (١١)

جهان را برای انسان آفریدی و انسان را برای کمال. انسان گلِ سرسبد جهان هستی است. تو به انسان اختیار دادی تا راه خود را انتخاب کند، پیامبران را برای هدایت او فرستادی، همه حقّ را شناختند ولی عدّه ای راه کفر را برگزیدند، تو در این دنیا به آنان مهلت می دهی، امّا در روز قیامت آنان را به عذاب جهنّم گرفتار می سازی، به راستی که جهنّم چه بد جایگاهی است !

تو فرمان می دهی که فرشتگان کافران را به سوی جهنّم ببرند، وقتی آنان نزدیک جهنّم می رسند، درهای جهنّم باز می شود، صدای وحشتناکی از جهنّم می شنوند، جهنّم می جوشد و می خروشد. جهنّم از شدّت خروش، نزدیک است که از هم بپاشد. هر گروه از کافران که در جهنّم قرار می گیرند، مأموران جهنّم به آنان رو می کنند و می گویند:

ـــــ ای کافران ! چرا شما به این روز سیاه، افتادید؟ آیا شما راهنما نداشتید؟ آیا کسی نبود که شما را از جهنّم بترساند؟

ـــــ بله. ما راهنما داشتیم، پیامبران از طرف خدا آمدند و ما را از این عذاب ترساندند، امّا سخن آن ها را نپذیرفتیم.

ـــــ ای کافران ! پیامبران به شما چه گفتند و شما چه پاسخی به آنان دادید؟

ـــــ پیامبران به ما گفتند: «از طرف خدا به ما وحی شده است»، امّا به آنان گفتیم: «شما دروغ می گویید، خدا هرگز وحی بر شما نازل نکرده است، شما در گمراهی هستید و می خواهید ما را هم گمراه کنید و از دین پدرانمان جدا کنید».

ـــــ ای کافران ! چرا شما به پیامبرانی که برای هدایت شما آمده بودند، چنین گفتید؟

ـــــ اگر ما گوش شنوا داشتیم و یا عاقلانه رفتار می کردیم، امروز در این آتش سوزان نمی سوختیم.

وقتی کافران این گونه به گناه خود اعتراف می کنند، بعد از آن، تو ندا می کنی: «اهل جهنّم از رحمت من دور باشند !».

آری، این قانون توست: «تا زمانی که پیامبری برای مردم نفرستی و راه حقّ را نشان آنان ندهی، آنان را عذاب نمی کنی، تو راه حقّ و باطل را نشان بندگان می دهی و آنان را مجبور به پذیرفتن حقّ نمی کنی».

* * *

مُلک: آیه ۱۲

إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۲)

این سرگذشت کافران بود، امّا کسانی که به تو ایمان آوردند و از تو بیم داشتند، چه سرگذشتی خواهند داشت؟ همان کسانی که تو را به چشم

ندیدند، امّا به تو باور داشتند، آنان می دانستند که تو غیب هستی و با چشم ها دیده نمی شوی، تو بالاتر از این هستی که صفات آفریده های خود را داشته باشی، آنان سخن پیامبران تو را شنیدند، تو از خطای آنان می گذری و پاداشی بزرگ به آنان می دهی، بهشتی که زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است، جایگاه آنان است.

* * *

مُلک: آیه ۱۵ – ۱۳

وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۳) أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۴) هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِی مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ (۱۵)

تو از همه چیز باخبری، اگر انسان ها سخن فاش بگویند یا پنهان، تو آن را می شنوی، تو از اسرار دل ها آگاه می باشی. چگونه می شود که تو از آفریده های خود بی خبر باشی؟ تو این جهان را آفریدی و به همه ذرّات آن، آگاهی داری.

تو این زمین را برای انسان هموار ساختی تا انسان بر روی آن راه برود و از رزق و روزی تو بخورد و از آن بهره ببرد. تو انسان را آفریدی و بعد از مرگ هم او را زنده می کنی، در روز قیامت، همه زنده می شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، خوبان به بهشت می روند و بدان به جهنّم گرفتار می شوند.

* * *

ص:۱۱۲

مُلک: آیه ۱۸ – ۱۶

أَأَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّمَاءِ أَنْ یَخْسِفَ بِکُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِیَ تَمُورُ (۱۶) أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّمَاءِ أَنْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ کَیْفَ نَذِیرِ (۱۷) وَلَقَدْ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَکَیْفَ کَانَ نَکِیرِ (۱۸)

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای هدایت انسان ها فرستادی، مردم مکّه سخن او را شنیدند امّا به او ایمان نیاوردند، به راستی چرا آنان قدری فکر نکردند؟ چرا راه کفر را پیمودند؟

آیا آنان از عذابی که فرشتگان به فرمان تو می فرستند، در امان بودند؟ همان عذابی که اگر فرا می رسید، زمین به شدّت می لرزید و شکافته می شد و آنان را در دل خود فرو می برد، همان عذابی که اگر فرا می رسید، تندبادی از سنگریزه بر سر آنان فرود می آمد.

به راستی آنان چه می توانستند بکنند؟

اگر عذاب فرا می رسید، آنان هیچ راه فراری نداشتند و آن وقت بود که می فهمیدند که وعده عذاب تو چگونه است.

این غفلت، فقط مخصوص آنان نبود، قوم نوح(علیه السلام)، قوم عاد، قوم ثَمود و قوم لوط(علیه السلام) هم در غفلت و بی خبری بودند.

آنان پیامبران خود را دروغگو شمردند و تو به آنان مهلت دادی و سرانجام آنان را عذاب کردی و عذاب آنان چقدر دردناک و سخت بود. یکی را به

طوفان نابود ساختی و آنان هرگز فکر نمی کردند طوفانی از راه برسد، دیگری را با صاعقه ای آسمانی و زلزله ای سهمگین نابود کردی و هرگز فکر چنین چیزی را هم نکرده بودند. دیگری را با بارانی از سنگ های آسمانی به هلاکت رساندی.

* * *

مُلک: آیه ۱۹

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّات وَيَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَىْء بَصِيرٌ (۱۹)

چرا بُت پرستان مکّه به پرندگانی که در آسمان بال گشوده اند، دقّت نمی کردند، همان پرندگانی که بال های خود را باز و بسته می کنند، هیچ قدرتی جز قدرت تو، آنان را این گونه بین زمین و آسمان نگاه نمی دارد. به راستی که تو به هر چیزی بینا می باشی.

* * *

چرا در اینجا از «پرندگان» نام بردی؟ در پرندگان چه وجود دارد که نامشان را جداگانه می آوری؟

خلقت پرندگان پر از اسرار و شگفتی است، ویژگی های آنان چشم و دل هر انسان عاقلی را به سوی خود جذب می کند. پرندگان بر خلاف قانون جاذبه بر فراز آسمان ها پرواز می کنند.

بعضی از آنان به صورت دسته جمعی از قارّه ای به قارّه دیگر مهاجرت

می کننـد، آگـاهی عجیب آنان در پیش بینی وضعِ هوا و اطّلاع دقیقشان از جغرافیای زمین بسـیار عجیب است، آنان هرگز راه خود را گم نمی کنند، همه این ها نشانه هایی از قدرت توست.

در اینجا از پرندگان نام بردی تا همه را با درس مهمّی از درس های توحید آشنا کنی.

* * *

مُلک: آیه ۲۱ – ۲۰

أَمَّنْ هَـٰذَا الَّذِی هُوَ جُنْدٌ لَکُمْ یَنْصُـرُکُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنِ الْکَافِرُونَ إِلَّا فِی غُرُور (۲۰) أَمَّنْ هَـٰذَا الَّذِی یَرْزُقُکُمْ إِنْ أَمْسَکَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِی عُتُوّ وَنُفُور (۲۱)

مردم مکّه بُت ها را می پرستیدند و بُت ها را پشت و پناه خود می دانسـتند و می گفتند: «اگر عذابی از آسمان فرا رسد، بُت ها می توانند ما را نجات دهند»، این چه باور غلطی بود، اگر تو بخواهی آنان را عذاب کنی، هیچ بُتی نمی تواند عذاب را از آنان دور کنـد، بُت ها چیزی جز قطعه های سـنگ نبودنـد، نه می توانسـتند نفعی برسانند و نه ضـرری. این مردم چقدر در گمراهی بودند ! شیطان آنان را فریب داد و آنان را به بُت پرستی فرا خواند.

اگر تو روزی آنان را قطع می کردی، چه کسی می توانست به آنان روزی دهد؟

اگر بُت پرستان به این سخنان فکر کنند، دست از بُت پرستی برمی دارند، امّا

آنان در راهی که برگزیده اند، لجاجت می کنند، راه آنان، راه سرکشی و نفرت از حقّ است.

* * *

مُلک: آیه ۲۳ – ۲۲

أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاط مُسْتَقِيم (۲۲) قُلْ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (۲۳)

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را فرستادی، عدّه ای به او ایمان آوردند و گروهی هم با او دشمنی کردند و کافر شدند.

ایمان نور است و قلب را روشن می کند و مایه آرامش می شود، روح و جان را زنده می کند، مؤمن در راهی راست، گام برمی دارد، کفر تاریکی است، قلب کافر هرگز آرامش واقعی را تجربه نمی کند، او همچون مرده ای است در میان زندگان. او حقیقت زندگی را درک نمی کند، کافر کور است و هیچ جا را نمی بیند.

این سخن توست: «آیا کسی که هنگام راه رفتن، بر زمین می افتد، با کسی که استوار در راه راست می رود، یکسان است؟».

چه کسی هنگام راه رفتن، بر زمین می افتد؟

نابینا چند قدم راه می رود، به مانعی برخورد می کند و با صورت بر روی زمین می افتد. کافر همانند چنین کسی است، او نمی تواند حقّ را ببیند و

ص:۱۱۶

نمی تواند به سوی منزلگاه سعادت، پیش برود.

ولی مؤمن، چشـمی بینا دارد، همه جا را می بیند، راه را با دقّت مشاهده می کند، او در راهی راست، گام برمی دارد و به سوی سعادت پیش می رود.(۳۱)

* * *

راه راست که در اینجا از آن نام برده شده است، کدام راه است؟

راه راست، همـان راه توحیـد، نبوّت و امـامت است، خـدا از پیامبرش خواست تا علی(علیه السـلام) را به مردم معرّفی کنـد و از آنان بخواهد که از او پیروی کنند.(۳۲)

خدا هرگز انسان ها را بدون امام رها نمی کند، او دوازده امام را از گناه و زشتی ها پاک گرداند و به آنان مقام عصمت داد و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهاد.

امروز راه مهدی(علیه السلام) راهی است که مرا به سعادت می رساند، پیروی از مهدی(علیه السلام)، همان راه راست است که مایه رستگاری و سعادت می شود.

* * *

مُلک: آیه ۲۴

قُلْ هُوَ الَّذِی ذَرَأَکُمْ فِی الْأَرْضِ وَإِلَیْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴)

مؤمن به روز قیـامت بـاور دارد و برای آن روز، توشه برمی دارد، امّا کافر قیامت را دروغ می پنـدارد و می گویـد: «چگونه می شود که وقتی بدن من به مشتی خاک و استخوان تبدیل شد، بار دیگر زنده شوم؟».

ص:۱۱۷

تو که بـار اوّل انسان را از خاک آفریـدی و به او نعمت زنـدگی دادی، بار دیگر هم می توانی او را از خاک زنـده کنی ! روز قیامت همه سر از خاک برمی دارند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند.

* * *

مُلک: آیه ۲۶ – ۲۵

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲۶)

محمّد(صلی الله علیه وآله) بُت پرستان را از عذاب روز قیامت می ترساند، آنان به او می گفتند: «ای محمّد ! تو می گویی در روز قیامت همه ما زنده می شویم، اگر راست می گویی بگو که قیامت کی برپا می شود».

تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی به آنـان بگویـد که وقت رسیدنِ قیامت را فقط تو می دانی، تو زمان قیامت را از همه پنهان داشته ای تا هیچ کس خود را در امان نبیند و قیامت را دور نبیند، انسانی که همواره شیفته دنیا می شود، بهتر است نداند قیامت چه زمانی است، این برای سعادت او بهتر است، زیرا هر لحظه که به یاد قیامت می افتد، آن را نزدیک می بیند.

آری، زمان قیامت را کسی نمی داند، امّا برپایی قیامت برای تو، کار پیچیده و مشکلی نیست، کافی است تو اراده کنی و بانگ آسـمانی فرا رسـد، همه چیز عـادی است، ناگهان همه غافلگیر می شونـد که حتّی فرصت نمی کننـد وصیّتی کننـد یا به سوی خانواده خود برگردند.

محمّد(صلی الله علیه وآله) وظیفه داشت پیام تو را به مردم برساند و آنان را آشکارا از آتش

جهنّم بترساند، تو از او نخواستی که آنان را مجبور به ایمان کند. تو به انسان ها اختیار داده ای، مهم این است که محمّد(صلی الله علیه وآله) راه حقّ را نشان آنان دهد، پس از آن، دیگر اختیار با خودشان است.

* * *

مُلک: آیه ۲۷

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِى كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ (۲۷)

بُت پرستان به سخنان محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان نیاوردند و روز قیامت را تکذیب کردند، امّا وقتی آن روز فرا رسد، آتش جهنّم را به چشم خود می بینند، آثار غم و اندوه در چهره آنان آشکار می شود، فرشتگان به آنان می گویند: «این همان عذابی است که شما خواهان آن بودید».(۳۳)

* * *

مُلک: آیه ۳۰ - ۲۸

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَاب أَلِيم (۲۸) قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ آمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَال مُبِين (۲۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاء مَعِين (۳۰)

بزرگان مکّه وقتی دیدند دین اسلام رو به رشد است، به یکدیگر می گفتند: «وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) بمیرد، دین و آیین او هم از یادها خواهد رفت و پیروانش هم متفرّق خواهند شد». آری، آنان در انتظار مرگِ محمّد(صلی الله علیه وآله) بودند و خیال

می کردند با مرگ او، اسلام نابود می شود و مسلمانان هم دست از دین خود برمی دارند. آنان می پنداشتند که محمّد(صلی الله علیه وآله) و پیروانش در گمراهی اند.

اکنون تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا به آن مردم چنین بگوید:

ای مردم ! اگر خدا، مرگِ من و پیروانم را برساند یا در حقّ ما مهربانی کند و مرگ ما را عقب اندازد، ما تسلیم فرمان او هستیم، می دانیم که او مهربان است، امّا بگویید بدانم چه کسی شما را از عذاب دردناک نجات خواهد داد !

ای مردم ! ما به خدای یگانه ای که مهربان است، ایمان آورده ایم و بر او توکّل می کنیم.

شما خیال می کنید که ما گمراه شده ایم، امّا به زودی می فهمید که چه کسی در گمراهی آشکار است.

ای مردم ! آیا فکر کرده اید اگر آب های سرزمین شما در زمین فرو برود، چه کسی می تواند آب جاری و گوارا را در دسترس شما قرار دهد؟

* * *

خدا زمین را به گونه ای آفریده است که لایه اوّل آن، آب را در خود جذب می کند و سفره های زیرزمینی آب تشکیل می شود. لایه اوّل زمین، تقریباً ۳۰۰ متر است. این لایه رسوبی است که آب می تواند در آن ذخیره شود. انسان می تواند با ایجاد چاه به این آب ها دسترسی داشته باشد.

بعد از لایه اوّل، لایه دوم قرار دارد که از سنگ های سخت تشکیل شده است و هرگز آب در آن فرو نمی رود. ارتفاع این لایه، بیش از یک کیلومتر است.

اگر این لایه سخت نبود، آب در دل زمین فرو می رفت. از سطح زمین تا مرکز زمین بیش از سه هزار کیلومتر فاصله است.

* * *

در آیه ۳۰ به این نکته اشاره شده است که اگر خدا لایه دوم زمین را سخت قرار نمی داد، هیچ سفره زیرزمینی درست نمی شد، چاه و چشمه ای شکل نمی گرفت. این معنایی است که از ظاهر این آیه به دست می آید.

این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: یکی از یاران امام کاظم(علیه السلام)به دیدار آن حضرت رفت و از او درباره این آیه سؤال کرد. امام در پاسخ به او چنین فرمود: «وقتی امام شما از دیده ها پنهان شود، شما چه خواهید کرد؟».(۳۴)

قرآن می گوید: «اگر آب در زمین فرو برود، چه کسی می تواند آب جاری و گوارا را در دسترس شما قرار دهد؟»، این سخن می تواند اشاره به روزگار غیبت باشد، وقتی که مهدی(علیه السلام) از دیده ها پنهان می شود.

به راستی مردم در روزگار غیبت چه خواهند کرد؟

امامی که خدا به او همه علم آسمان و زمین را داده است، از دیده ها پنهان می شود.

روزگار غیبتِ مهدی(علیه السلام)، روزگار امتحان مؤمنان است. آیا آنان در اعتقاد خود ثابت قدم خواهند ماند؟

آیا روزگار غیبت مهدی(علیه السلام)، روزگار سیاهی ها و تاریکی ها است؟

ص:۱۲۱

تا تو نخواهی مهدی(علیه السلام) ظهور نخواهد کرد، تو باید اراده کنی تا او بیاید و تشنگان علم واقعی را سیراب کند.

تا به کی باید صبر کنم؟

خوشا به حال کسانی که در زمانی زندگی می کردند که امام خود را می دیدند ! من که در این روزگار به دنیا آمده ام، چه کنم؟ از امام خود، جدا افتاده ام !

این سخنی بود که بارها با خود می گفتم، امّا وقتی بیشتر مطالعه کردم، مطلب زیبایی خواندم ! سخنی از امام سجّاد(علیه السلام)خواندم. این سخن، قلب مرا آرام نمود.

امام سجّاد(علیه السلام) به یکی از یاران خود چنین فرمود: «آیا می دانی بهترین مردمِ همه زمان ها چه کسانی می باشند؟ کسانی که در زمان غیبت، زندگی می کنند و به امامت امام زمان خود اعتقاد دارند و در انتظار ظهور هستند. آن ها بهترین مردم همه زمان ها هستند. آن ها خود مَظهَر ظهور هستند و گلِ سرسبد دنیا هستند».

اگر من بتوانم منتظر واقعی مهدی(علیه السلام) باشم، حتّی از یاران امام حسین(علیه السلام) هم بهتر هستم.

درست است که در روزگار غیبت هستم و از دیدار مهدی(علیه السلام)بی بهره ام، امّا می توانم از این شرایط به گونه ای استفاده کنم که همه مردم تاریخ، حسرت درک و کمال مرا داشته باشند !

در اینجا می خواهم ادامه سخن امام سجاد(علیه السلام) را بنویسم. آن حضرت سخن

خود را چنین ادامه داد: «در روزگار غیبت کسانی هستند که به اندازه ای از فهم و معرفت و شناخت می رسند که دیگر غیبت و حضور امام برایشان مساوی است. آنان مانند کسانی هستند که در رکاب پیامبر بوده و برای دفاع از اسلام شمشیر زده اند. آنان شیعیان واقعی و بندگان خوب خدا هستند».(۳۵)

اکنون که این سخن را خواندم، دیگر از این که در این روزگار به دنیا آمده ام، شِکوه و گلایه نمی کنم.

می دانم که می توانم به جایی برسم که دیگر حضور و غیبت برایم فرقی نکند. این وعده امام سجاد(علیه السلام) است.

خدا عادل است و در حقّ هیچ کس ظلم نمی کند، او می داند که من از مهدی(علیه السلام) دور هستم، خدا می داند که اکنون مصلحت نیست مهدی(علیه السلام) ظهور کند، شاید سال ها طول بکشد تا روزگار ظهور فرا رسد، امّا من می توانم به سطحی از آگاهی و شناخت برسم که دیگر غیبت مهدی(علیه السلام) و حضور او برای من مساوی باشد.(۳۶)

ص:۱۲۳

...

ص:۱۲۴

سوره قلم

اشاره

ص:۱۲۵

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۶۸ قرآن می باشد.

۲ - در این سوره قرآن به «قلم» سوگند یاد می کند و برای همین آن را به این نام می خوانند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: سرانجام دشمنان قرآن چیزی جز جهنم نیست، داستان برادرانی که باغ سرسبزی داشتند و تصمیم گرفتند به فقیران چیزی از میوه های آن را ندهند و باغِ آنان در صاعقه ای آسمانی سوخت و از بین رفت. چگونگی روز قیامت و عذاب سخت کافران در آن روز...

ص:۱۲۶

قلم: آیه ۷ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (۱) مَا أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّک بِمَجْنُون (۲) وَإِنَّ لَک لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُون (۳) وَإِنَّک لَعَلى خُلُقٍ عَظِيم (۴) فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ (۵) بِأَيِّيكُمُ الْمَفْتُونُ (۶) إِنَّ رَبَّک هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۷)

در ابتدا، حرف «نون» را ذکر می کنی، این حرف، یکی از حروف الفبا است، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

تو می دانی که بزرگان مکّه دشمن محمّد(صلی الله علیه وآله) هستند، برای این که مردم به سخنان محمّد(صلی الله علیه وآله)گوش ندهند، به مردم می گویند: «ای مردم ! به هوش باشید، محمّد مردی دیوانه است، به سخنش گوش فرا ندهید». اکنون تو با محمّد(صلی الله علیه وآله)

ص:۱۲۷

چنین سخن می گویی:

ای محمّد ! سوگند به قلم و آنچه با قلم می نویسند که من به تو لطف فراوان کرده ام، من تو را به پیامبری برگزیدم و تو دیوانه نیستی !

ای محمّـد ! تو در راه دین من، سختی فراوان کشیدی و سخنان ناروا شنیدی، می دانم که تو در این راه، خسته نمی شوی ! بدان که من به تو پاداشی بزرگ و ماندگار خواهم داد.

ای محمّـد ! تو دارای اخلاق بسیار نیکویی هستی، همه خوبی ها در تو جمع است. اگر مردم را به عبادت من فرا می خوانی، خودت بیش از همه عبادت می کنی، آنان به تو آزار می رسانند، سنگت می زنند و خاکستر بر سرت می ریزند، امّا باز هم برای آنان دل می سوزانی و با آنان سخن می گویی و آنان را به سوی هدایت فرا می خوانی !

من می دانم دشمنانت تو را دیوانه می خوانند، به زودی همه می فهمند که چه کسی دیوانه است. حقیقت، هیچ گاه پنهان نمی ماند، مردم به زودی حقیقت را خواهند فهمید، دین تو همه جا را فرا خواهد گرفت.

من می دانم چه کسی از راه حقّ منحرف شده است و چه کسی هدایت شده است.

* * *

«سوگند به قلم و آنچه با قلم می نویسند».

چه سوگند عجیبی !

این قلم چیست که خدا به آن سوگند یاد می کند؟

قلم، سرچشمه پیدایش تمدّن ها می باشد.

قلم، ریشه آگاهی بشر است.

قلم، پل ارتباط گذشته و آینده بشر است، حتّی ارتباط آسمان و زمین نیز، از طریق نوشتار ایجاد شده است.

قلم، رازدار بشر و خزانه دار دانش ها می باشد و تجربه های قرن ها زندگی انسان را جمع کرده است و برای آیندگان به یادگار گذاشته است.

درست است که در شهر مکّه فقط بیست نفر می توانند بنویسند، بیشتر مردم آن زمان، به سخنرانی اهمیّت می دادند، امّا خدا به قلم قسم یاد می کند، زیرا خدا عظمت قلم را به خوبی می داند.

سوگند به قلم !

خدا به سخن سخنگویان و حتّی به قرائت قاریان قرآن، سوگند یاد نمی کند، امّا به قلمی که می نویسد، سوگند یاد می کند.

بهترین سخنرانی ها از یادها می رود، امّا این نوشته است که می ماند !

قلمی که بر روی کاغذ جلو می رود، صدای ضعیفی ایجاد می کند، این صدا از زمین به سوی آسمان ها می رود و همه حجاب هایی که بین زمین و عرش خداست، پاره می کند و به سوی عالَم ملکوت می رود. این صدا هفتاد هزار حجاب را پشت سر می گذارد. این سخن پیامبر است.(۳۷)

* * *

معلوم است اگر کسی برای شهرت و ثروت بنویسد، کار او نزد خدا هیچ ارزشی ندارد. خوشا به حال کسی که در نوشتن، اخلاص دارد و این کار،

چقدر سخت است !

سخنران ها با بلندگو، سخنرانی می کنند و حرف های زیبا می زنند، امّا چرا خدا به صدایِ قلم، این ارزش را داده است؟ چرا پیامبر می گوید: «نویسنده ای که برای دین خدا می نویسد، صدای قلم او به عرش خدا می رسد».

چه رازی در این کلام است؟

صدای بلندِ سخنرانان کجا و صدای آهسته قلم کجا؟

قلم، همان ابزار نوشتن است، (مداد یا خودکار یا صفحه کلید کامپیوتر)، هیچ کدام، در هنگام نوشتن، صدای بلندی ندارند.

نویسنده تا به خلوت نرود، نمی تواند فکر نو ایجاد کند، صبر بر تنهایی سخت است. کسی که می نویسد، هیچ کس در کنار او نیست، او با قلم خویش به خلوت نشسته است.

اگر او برای دین خدا بنویسد، همان لحظه ای که می نویسد، صدای قلم او به عرش می رسد. شاید جامعه ارزش کار او را نداند، شاید اصلاً کسی نفهمد او چه نوشته است و چه کرده است، شاید کتاب او چاپ نشود و در کنج خانه اش بماند، امّا خدا که صدایِ قلم او را می شنود.

خدا صبر نمی کند تا کتاب یک نویسنده چاپ شود، بلکه همان لحظه که او قلم می زند، صدای آن قلم را به عرش خود می برد تا فرشتگان، آن را بشنوند، همین برای نویسنده بااخلاص، کافی است.

* * *

روزی یکی از یاران امام جواد(علیه السلام) نزد آن حضرت رفت، امام جواد(علیه السلام)به او رو

ص:۱۳۰

کرد و فرمود:

ـــــ این چه کتابی است که همراه خود آورده ای؟

ـــــ مولای من ! این کتابی است که «یونس یَقطینی» نوشته است.

امام جواد(علیه السلام) کتاب را از او می گیرد و شروع به مطالعه کتاب می کند. در این کتاب، سخنان اهل بیت(علیهم السلام) جمع آوری شده است.

یونس یَقطینی کیست؟

او یکی از شیعیان واقعی بود و در بغداد زندگی می کرد، او تلاش زیادی برای رشد مکتب شیعه انجام داد.

لحظاتی گذشت، امام جواد(علیه السلام)هنوز داشت آن کتاب را مطالعه می کرد، بعد از مدّتی، امام جواد(علیه السلام) فرمود: «خدا به نویسنده این کتاب، به عدد هر حرفی که نوشته است، نوری در روز قیامت عطا خواهد نمود».(۳۸)

این ارزش قلم است ! سوگند به قلم !

اگر یونس یَقطینی در زمان خود، فقط سخنرانی می کرد، هرگز این احادیث امروز به ما نمی رسید، ما امروز هر چه از معارف مکتب شیعه داریم، به خاطر تلاش افرادی مانند یونس یَقطینی است. خدا همه آنان را رحمت کند.(۳۹)

* * *

قلم: آیه ۹ – ۸

فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ (٨) وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ (٩)

ص:۱۳۱

بزرگان مکّه محمّـد(صـلی الله علیه وآله) را دیوانه می خواندنـد و از مردم می خواسـتند به سـخنان او گوش ندهند، گروهی به دین او علاقه نشان دادند، بزرگان مکّه ترسـیدند که مبادا پیروان محمّد(صلی الله علیه وآله)زیاد شوند و دین یکتاپرستی فراگیر شود، برای همین نزد پیروان محمّـد(صـلی الله علیه وآله)آمدنـد و به آنان گفتنـد که اگر از دین محمّـد دست برداریـد به شـما جایزه های زیادی می دهیم.

همچنین آنان نزد محمّد(صلی الله علیه وآله)رفتند و به او پیشنهاد دادند که اگر دست از مبارزه با بُت پرستی بکشد به او ثروت زیادی خواهند داد.

اینجـاست که تو این آیـات را نـازل می کنی، تو بـا محمّـد(صـلی الله علیه وآله)سـخن می گویی، امّـا هـدف تو، سـخن با همه مسـلمانان است: «ای محمّـد ! بـا کسـانی که قرآن را دروغ می شـمارند، سازش نکن، آنان دوست دارنـد که تو با آنان سازش کنی و دیگر با بت ها مبارزه نکنی، آنان منتظرند با آنان مدارا کنی تا آن ها هم با تو مدارا کنند، امّا از آنان پیروی نکن».

* * *

قلم: آیه ۱۶ – ۱۰

وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّاف مَهِين (١٠) هَمَّاز مَشَّاء بِنَمِيم (١١) مَنَّاع لِلْخَيْرِ مُعْتَد أَثِيم (١٢) عُتُلّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيم (١٣) أَنْ كَانَ ذَا مَال وَبَنِينَ (١٤) إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (١٥) سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُوم (١٦)

یکی از بزرگان مکّه «ولیـد» بود (ولیدبن مُغیره). او ثروت زیادی داشت و ثروت خود را در راه مبارزه با اسـلام هزینه می کرد، او تلاش می کرد تا با دادن

پـول بـه مسـلمانان، آنـان را از دیـن تـو جـدا کنـد. اکنـون تـو دربـاره او و کسـانی کهماننـد او هسـتند، سـخن می گـویی و از محمّد(صلی الله علیه وآله) و مسلمانان می خواهی تا از او پیروی نکنند:

ای محمّـد ! از دروغگوی پست فطرت پیروی نکن ! همـان کسـی که عیب جو و سـخن چین است و از کار خیر جلوگیری می کند و به حقوق دیگران تجاوز می کند و گناهکار است، او گستاخ، ستمگر، بدنام و زنازاده است.

ای محمّـد ! او ثروت هنگفت و فرزنـدان زیادی دارد و مغرور شده است و شـکر این نعمت هایی را که من به او داده ام، به جا نمی آورد، وقتی تو برای او قرآن می خوانی می گوید: «این ها، افسانه های پیشینیان است».

ای محمّد ! من در این دنیا به او مهلت می دهم و در عذاب او شتاب نمی کنم، امّا به زودی بر بینی او، داغ شمشیر می نهم !

* * *

منظور از این سخن چیست: «به زودی بر بینی او، داغ شمشیر می نهم».

چنـد سال از این ماجرا گـذشت، پیامبر به مـدینه هجرت کرد، جنگ بدر پیش آمد، کافران با سـپاه بزرگی به جنگ مسـلمانان آمدند، تعداد کافران هزار نفر بود و تعداد مسلمانان فقط سیصد و سیزده نفر !

خدا در آن روز مسـلمانان را یاری کرد و مسلمانان بر کافران پیروز شدند، هفتاد نفر از کافران کشته شدند، در این جنگ ولید یکی فرماندهان سپاه کفر بود، در جنگ، شمشیری به بینی او اصابت کرد و بینی او شکافته شد.(۴۰)

آری، این وعده خدا بود که به زودی، بر بینی او نشانه ای از شمشیر حقّ می ماند. این همان «داغِ شمشیر» بود.

البتّه در روز قیامت، ولیدبن مُغیره به عذاب سختی مبتلا می شود، عذاب خوارکننده در انتظار اوست !

فرشتگان زنجیر آهنین بر گردن او می اندازند و او را با صورت بر روی زمین می کشانند و به سوی جهنّم می برند !

فرشتگان بینی او را به خاک می مالند، غرور او می شکند.

این سرگذشت همه کسانی است که با ثروت خویش به جنگ دین خدا می آیند.

* * *

قلم: آیه ۱۸ – ۱۷

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ (۱۷) وَلَا يَسْتَثْنُونَ (۱۸)

از بزرگان مکّه سخن به میان آمد، کسانی که با دین تو دشمنی می کردند، تو آنان را به بلایِ قحطی و خشکسالی مبتلا می کنی، همان گونه که صاحبان آن باغ را به بلا گرفتار ساختی !

کدام صاحبان باغ؟

کدام باغ؟

در سرزمین یمن، باغی بزرگ و زیبا بود، صاحب آن، پیرمردی بود که به تو

ایمـان داشت و هر سال، قسـمتی از میوه های باغ خود را به نیازمنـدان می داد. وقتی از دنیا رفت، باغ به پسـران او رسـید. وقتی فصـل برداشت رسـید، آنان چنین گفتنـد: «خودِ ما به میوه های باغ، سـزاورتر هستیم، برای چه ما بایـد مقـداری از میوه ها را به نیازمندان بدهیم؟ ما باید میوه ها را بفروشیم و ثروتمند شویم».

این گونه بود که آنان تصـمیم گرفتنـد تا نیازمنـدانی که هر ساله از میوه های آن باغ بهره منـد می شدند، محروم کنند. در این میان یکی از آنان گفت: «چرا شکر نعمت های خدا را به جا نمی آورید؟».

بقیّه به سـخن او گوش نکردند و سوگند یاد کردند که صـبح زود، همه میوه ها را می چینند. آنان می خواسـتند قبل از این که نیازمندان باخبر شوند و به باغ بیایند، میوه ها را فروخته باشند.

آنان با خود گفتند: «صبح زود از شهر بیرون می رویم و خود را به باغ می رسانیم و میوه ها را می چینیم»، آنان تصمیم گرفتند حتّی مقدار کمی از میوه ها را هم به فقیران ندهند.

کاش آنان تصمیم می گرفتند تا مقدار کمی از میوه ها را به فقیران بدهند !

افسوس که آنان دچار بخل و حرص شده بودند، آنان با خود گفتند: «ما هیچ میوه ای را به فقیران نمی دهیم».

* * *

قلم: آیه ۲۵ – ۱۹

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ (١٩) فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (٢٠) فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ (٢١) أَنِ اغْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ (٢٢) فَانْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ (٢٣) أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ (٢٤) وَغَدَوْا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ (٢٥)

نیمه شب بود و همه آنان در خواب بودند و تو صاعقه ای آسمانی فرستادی، آن صاعقه آن قدر سهمگین بود که همه باغ در آتش سوخت و از آن جز خاکستری سیاه باقی نماند !

صبح زود آنان یکدیگر را صدا زدند و گفتند: «برخیزید و زودتر روانه باغ شوید اگر می خواهید میوه ها را بچینید».

آنان با عجله به سوی باغ خود حرکت کردند و آهسته با یکدیگر چنین می گفتند: «امروز نباید بگذاریم هیچ فقیری وارد باغ شود». آری، آنان از کمک نکردن به فقیران، سخن ها گفتند تا به باغ رسیدند.

* * *

قلم: آیه ۳۳ – ۲۶

فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ (٢٦) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (٢٧) قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ (٢٨) قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (٢٩) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ (٣٠) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ (٣١) عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ (٣٢) كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ

ص:۱۳۶

الْاخِرَهِ أَکْبَرُ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ (۳۳)

وقتی آنـان به بـاغ رسـیدند، مـات و مبهوت شدنـد زیرا چیزی جز خاکستر ندیدنـد، همه درختان سوخته بود، آنان به یکـدیگر گفتند: «این باغ، باغ ما نیست، ما راه را اشتباه آمده ایم».

ولی وقتی دقّت کردنـد فهمیدنـد که راه را درست آمـده انـد، بـاغ آنان، سوخته است و از آن چیزی جز خاکستر نمانـده است. آنان به یکدیگر گفتند: «نه ! راه را درست آمده ایم، باغ ما سوخته است و ما از هستی ساقط شده ایم !».

یکی از آنـان که از همه عاقـل تر بود به برادرانش گفت: «آیا به شـما نگفتم که شـکر خـدا را به جا آوریـد و به فقیران کمک کنید؟».(۴۱)

اینجا بود که آنان پشیمان شدند و توبه کردند و گفتند: «خدا هرگز به ما ظلم نکرد، او از هر عیب و نقصی به دور است، ما به خود ظلم کردیم».

سپس به ملامت یکدیگر پرداختند و گفتند: «ای وای بر ما که طغیانگر بودیم، امیدواریم که خدا گناه ما را ببخشد و باغی بهتر از باغی که سوخت به ما عطا کند که ما به سوی خدا رو آورده ایم و امیدواریم او توبه ما را بپذیرد».

این عذاب تو در این دنیا بود. تو این داسـتان را ذکر کردی تا انسان ها با این حقیقت آشـنا شوند که هر کس راه خطا برود، او را به عـذاب این دنیـا گرفتـار می سازی تـا از خواب غفلت بیـدار شود. صاحبـان آن بـاغ، از خواب غفلت بیـدار شدنـد و توبه نمودند و راه سعادت را پیدا کردند.

ص:۱۳۷

تـو این مـاجرا را برای بزرگـان مکّه بیـان کردی، محمّـد(صـلی الله علیه وآله) آنـان را به یکتـاپرستی فراخوانـد، امّـا آنـان او را دروغگو خواندند و با او دشمنی کردند، تو آنان را به قحطی و خشکسالی مبتلا کردی، شاید از خواب غفلت بیدار شوند ! این قحطی و خشـکسالی، عذاب دنیایی بود، اگر آنان قدری فکر می کردند،می فهمیدند که عذاب روز قیامت، بسیار سخت تر از عـذاب دنیا می باشـد، عذاب دنیا، تمام می شود، سـرانجام قحطی و خشـکسالی پایان می یابد، امّا عذاب جهنّم هیچ گاه، پایان ندارد.

* * *

قلم: آیه ۳۴

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۳۴)

سخن از عـذاب جهنّم به میـان آمـد، جهنّمی که هیـچ گـاه آتش آن خـاموش نمی شود، تو کـافران را در روز قیـامت به جهنّم گرفتـار می سـازی ولی مؤمنـان پرهیزکـار را در بـاغ هـای بهشتی جای می دهی، همان بهشتی که سـرشار از نعمت های زیبای توست، همان بهشتی که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است.

* * *

قلم: آیه ۴۱ - ۳۵

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (۳۵) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۶) أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (۳۷) إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ (۳۸) أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ

ص:۱۳۸

لَمَا تَحْكُمُونَ (۳۹) سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ (۴۰) أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۴۱)

کافران تصوّر می کنند که سرانجام مؤمنان با آنان یکسان است، آنان می پندارند که هیچ کس به جهنّم نخواهد رفت.

این پندار باطلی است !

چگونه ممکن است که تو مؤمنان را همانند مُجرمان و کافران گناهکار قرار دهی؟

به راستی آنان را چه می شود که این گونه قضاوت می کنند؟

آیا کتابی از آسمان نازل شده است و به آنان خبر داده است که سرنوشت مؤمنان با کافران یکسان است؟ آیا در آن کتاب آسمانی، هر چه را که آن ها می خواهند، برایشان نوشته شده است؟

آیا آنان عهد و پیمانی با تو دارند؟

شاید خیال می کنند که با تو عهدی دارند و به خاطر آن عهد، در روز قیامت، تو به سخنشان گوش می دهی و آنان را عذاب نمی کنی !

چرا آنان فکر نمی کنند، کدام یک از آنان، چنین چیزی را ضمانت می کند؟ کدام یک از آنان از این پیمان خبر دارد؟

ولی این خیال باطلی است، آنان هیچ پیمانی با تو ندارند.

آنان بُت های خود را می پرستند و خیال می کنند بُت ها شریک تو هستند و

ص:۱۳۹

می توانند آنان را شفاعت کنند و از عذاب نجات دهند، امّا این بُت ها، چیزی جز قطعه های سنگ نیستند و هرگز شریک تو نیستند، اگر آنان راست می گویند ثابت کنند که بُت ها شریک تو هستند؟

چرا آنان این قدر نادانند، چگونه می شود که قطعه های سنگ، شریک تو باشند؟ بُت ها نه سخن می گویند و نه کاری می توانند انجام دهند.

آری، همه انسان ها را در روز قیامت زنده می کنی، مؤمنان را در بهشت (که نشانه رحمت توست) جای می دهی و کافران را در آتش جهنّم گرفتار می سازی، در آن روز هیچ یار و یاوری نخواهد بود.

* * *

قلم: آیه ۴۳ – ۴۲

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ (۴۲) خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ (۴۳)

اکنون از روز قیامت یاد می کنی، روزی که کافران در شدّت بحران به سجده فرا خوانده می شوند، امّا آنان نمی توانند سجده کنند. آنان با چشمانی خیره و ترسان در پیشگاه تو می ایستند و سر تا پای آنان را ذلّت و خواری فرا می گیرد، وقتی آنان در دنیا بودند، مؤمنان آنان را به سجده فرا می خواندند. کافران سالم بودند و می توانستند سجده کنند، امّا در مقابل عظمت تو سجده نکردند.

روز قیامت وقتی فرشتگان به آنان می گویند: «سجده کنید»، آنان دیگر

قدرت بر سجده ندارند، چون در دنیا راه کفر را برگزیدند و نماز نخواندند و سجده نکردند.

تو فرمان می دهی تا فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها بیاندازند و آنان را با صورت بر روی زمین بکشند و به سوی جهنّم ببرند.(۴۲)

* * *

به آیه ۴۲ دقّت می کنم. در بعضی از ترجمه ها چنین می خوانم: «به یاد آورید روزی را که ساق پا، برهنه می گردد و کافران به سجده فراخوانده می شوند».

در اینجا ماجرای «زراره» را نقل می کنم، زراره، از کشور ترکیه بود، او مسلمان شده بود و مدّت زیادی، سنّی مذهب بود، امّا او به حقّ بودن مذهب شیعه پی برد و شیعه شد.

روزی او نزد امام صادق(علیه السلام) آمد و این آیه را برای آن حضرت خواند و از معنای آن پرسید. امام فهمید که در ذهن زراره، معنای اشتباهی از این آیه وجود دارد، امّا لحظاتی صبر کرد و سپس از جای خویش بلند شد و ساق پای خویش را به زراره نشان داد و سپس دست روی سر خود گرفت و فرمود: «خدای بزرگ من از همه عیب ها و نقص ها دور است».(۴۳)

زراره به فکر فرو رفت. او فهمید که خدا هرگز، ساقِ پا ندارد، خدا اصلاً جسم نیست و از صفات و ویژگی های مخلوقات خود به دور است. خدا هرگز پا ندارد.

وقتی این ماجرا را خواندم، بسیار تعجّب کردم، گروهی از مسلمانان که این

آیه را می خواندنـد تصوّر می کردند که در روز قیامت خدا نزد کافران می آید و پیراهن خود را از ساق پایش بالا می گیرد و ساقِ پای خدا آشکار می شود !

این چه پندار باطلی بود که این گمراهان داشتند !

این نتیجه دور شدن از اهل بیت(علیهم السلام) بود !

آری، کسی که خاندان پیامبر را رها کند به اینجا می رسد که خدا را این گونه می شناسد.

خدایی که ساق پای خود را نشان کافران می دهد و کافران نمی توانند سجده کنند !

اکنون که چنین سخنی را نوشتم: باید هزاران بار فریاد برآورم:

سبحانَ الله !

خدایا ! من تو را از همه این سخنان ناروا، بالاتر و برتر می دانم !

* * *

«روزی که ساق پا برهنه می گردد».

منظور از این سخن چیست؟

وقتی تحقیق می کنم به این نتیجه می رسم که این یک «ضرب المثل» است.

برای پسر خردسالم کتاب می خواندم. به این جمله رسیدم: «سربازان ایرانی دامن به کمر زدند و دشمن را شکست دادند».

پسـرم به من رو کرد و گفت: «سـربازان ایرانی مرد بودند یا زن؟». گفتم: «معلوم است که مرد بودند»، پسرم گفت: «مگر مردان هم دامن دارند؟». من

برای او توضیح دادم که منظور نویسنده این است: «سربازان ایرانی همّت کردند و با اراده ای قوی و با شجاعت، دشمن را شکست دادند».

قرآن در این آیه می گوید: «روزی که ساق پا برهنه می گردد».

این یک ضرب المثل است. باید معنای آن را فهمید تا آن را ترجمه کرد.

اگر به فرهنگ عرب مراجعه کنیم، این معنا را به خوبی می فهمیم. یکی از شاعران عرب می گوید: «جنگ ما را بر ساق پا نگه داشت»، یعنی جنگ به شدّت بحران رسید، ترس و وحشت همه ما را فرا گرفت.

«برهنه کردن ساق پا» یعنی: «شدّت بحران».

عرب ها در آن زمان لباس بلندی می پوشیدند که تا پایین پا می آمد، وقتی آنان به میدان جنگ می رفتند و جنگ آغاز می شد، این لباس بلند، مانعی برای آنان بود. آنان این لباس را بالا می زدند.

عرب ها در آن زمان، زیر آن پیراهن یک شلوار کوتاه می پوشیدند که از ناف تا زانو را می پوشاند. این شلوار ساق پا را نمی پوشاند. وقتی آنان پیراهن بلند خود را بالا می زدند، ساق پای آنان آشکار می شد.

اگر من در آن زمان بودم و به میدان جنگ می رفتم، وقتی نگاه می کردم که مردان جنگجو ایستاده اند و پیراهن خود را بالا نزده اند، می فهمیدم که هنوز جنگ آغاز نشده است، امّا وقتی که مردان جنگجو، پیراهن خود را بالا می زدند و آن را به کمر گره می زدند و ساق پای آنان آشکار می شد، این نشانه این بود که کار به مرحله بحران رسیده است، ترس و وحشت در دل افراد

ترسو می نشست.

اکنون که این مطلب را دانستم، یک بار دیگر آیه ۴۲ را می خوانم. در بعضی از ترجمه ها چنین می خوانم: «به یاد آورید روزی را که ساق پا برهنه می گردد و کافران به سجده فراخوانده می شوند».

امّا ترجمه بهتر این است: «روزی که کافران در شدّت بحران به سجده فرا خوانده می شوند».

این بحران چه بحرانی است !

بحران قیامت !

وقتی که خورشید خاموش می شود، کوه ها متلاشی می شوند، دریاها به جوش می آیند، جهنّم زبانه می کشد، ناله کافران بلند است، تشنگی بیداد می کند و... فرشتگان ایستاده اند تا کافران را به جهنّم ببرند. فرشتگان در آن شرایط سخت و بحرانی، به همه فرمان می دهند که سجده کنند، مؤمنان به سجده می افتند، همان کسانی که در دنیا به اختیار خود، ایمان را برگزیدند و نماز خواندند و سجده کردند.

ولی کافرانی که در دنیا ایمان نیاوردند، نمی توانند سجده کنند، آنان در دنیا سخن حقّ را شنیدند، پیامبران آنان را به راه راست فراخواندند، امّا آنان به اختیار خود، راه باطل را برگزیدند و در مقابل عظمت خدا سجده نکردند، پس در روز قیامت هم نمی توانند سجده کنند.(۴۴)

آری، این منظره ای است که خدا آن را در روز قیامت ایجاد می کند، مؤمنان

پیشانی خود را به خاک می سایند و در مقابل عظمت او سجده می کنند، امّا کافران ایستاده اند، آنان هرکار می کنند نمی توانند به سجده بروند. این جلوه ای از حقیقتی است که مؤمنان و کافران در زندگی خود در دنیا به تصویر کشیده اند.

بعد از آن خدا فرمان می دهد تا فرشتگان مؤمنان را به بهشت ببرند و کافران را به سوی آتش جهنّم روانه کنند.

* * *

قلم: آیه ۴۵ – ۴۴

فَذَرْنِی وَمَنْ یُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِیثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُونَ (۴۴) وَأُمْلِی لَهُمْ إِنَّ كَیْدِی مَتِینٌ (۴۵)

سخن از بزرگان مکّه بود که در این دنیا حاضر نیستند نماز بخوانند و سجده کنند، تو به آنان مهلت می دهی و در عذاب آنان شتاب نمی کنی، محمّد(صلی الله علیه وآله)برای آنان قرآن می خواند و آنان سخن او را دروغ می پنداشتند، اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا آن کافران را به تو واگذارد تا آن ها را به تدریج و از جایی که گمان ندارند، گرفتار سازی، تو به آنان مهلت می دهی و در عذابشان شتاب نمی کنی، به راستی که مجازات تو برای آنان، بسیار شدید است.

* * *

تو کافران را به «استدراج» مبتلا می کنی. «استدراج» یعنی کسی را آرام آرام در

دام انداختن !

اگر کسی راه گمراهی را در پیش گیرد، تو مال و ثروت او را زیاد می کنی، در واقع او را به دام انداخته ای، او را به دنیا مشغول می کنی و او آن چنان غرق دنیا می شود که دیگر توبه را فراموش می کند.

کسی که آیات تو را تکذیب کند، از راهی که متوجّه نمی شود، آرام آرام به دامش می اندازی و سرانجام زندگی اش را برمی چینی و به عذاب گرفتارش می کنی. این همان استدراج است.

این قانون توست، تو گناهکارانی را که دیگر امیدی به بازگشت آن ها نیست، مرحله به مرحله، از رحمت خود دور می کنی و آنان تو را فراموش می کنند و پس از آن به یک باره در عذاب گرفتار می آیند.

آری، این طرح و نقشه تو برای آنان است، نقشه ای که قوی و حساب شده است و کافران را به دام می اندازد و به کیفر اعمالشان می رساند.

* * *

قلم: آیه ۴۶

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۶)

تو به محمّد(صلی الله علیه وآله) فرمان دادی که آنان را هدایت کند و هرگز از آنان از مالِ دنیا چیزی به عنوان مزد نخواهد، پس چرا آنان سخن محمّد(صلی الله علیه وآله)را نپذیرفتند؟ محمّد(صلی الله علیه وآله) که از آنان پول و مال دنیا را به عنوان پاداش طلب نکرد، اگر محمّد(صلی الله علیه وآله)از آنان چنین پاداشی می خواست، آنان می توانستند بگویند: «ما نمی توانیم به

محمّـد(صـلی الله علیه وآله) پول بـدهیم»، اکنون که محمّـد(صـلی الله علیه وآله) از آنان پول و ثروتی درخواست نکرده است، پس چرا بهانه می آورند؟ چرا حقّ را نمی پذیرند؟

* * *

قلم: آیه ۴۷

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۷)

بزرگان مکّه درباره محمّد(صلی الله علیه وآله)چنین گفتند: «محمّد شاعری است که ما انتظار مرگش را می کشیم»، آنان خیال می کردند که به زودی محمّد(صلی الله علیه وآله)از دنیا می رود و هیچ اثری از او باقی نمی ماند؟ (۴۵)

به راستی مگر آنان علم غیب داشتند که چنین حکم می کردند؟ (۴۶)

مگر از آینده خبر داشتند؟ از کجا می دانستند که آنان بیشتر از محمّد(صلی الله علیه وآله) عمر می کنند؟

آیا آنان می خواستند نقشه ای شیطانی بکشند و محمّد(صلی الله علیه وآله) را به قتل برسانند؟ آن ها نمی دانند که خودشان به این نقشه هـا و تـوطئه هـا گرفتـار می شونـد، تـو پیـامبر خود را یـاری می کنی، او به مـدینه هجرت خواهـد کرد، در سـال دوم هجری، جنگی روی خواهد داد و هفتاد تن از بزرگان مکّه به دست یاران پیامبر کشته خواهند شد.

* * *

قلم: آیه ۵۰ – ۴۸

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ (۴۸) لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ

لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ (۴۹) فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۵۰)

محمّد(صلی الله علیه وآله) بُت پرستان را از آتش جهنّم می ترساند و از آنان می خواست به یکتاپرستی روی آورند، امّا آنان به او سنگ پرتاب می کردند و بر سرش خاکستر می ریختند و او را دروغگو می خواندند، اکنون تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی بر این سختی ها صبر کند و منتظر فرمان تو باشد تا تو مقدّمات پیروزی او را فراهم سازی، تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی مانند یونس(علیه السلام) نباشد که همدم ماهی دریا شد و پشیمان شد و به درگاه تو رو کرد و با نهایت اندوه، تو را خواند، اگر لطف و مهربانی تو شامل حال او نمی شد، از شکم ماهی به صحرایی بی آب و علف بیرون نمی افتاد.

او توبه کرد و تو هم توبه او را پذیرفتی و او را از بندگان شایسته خود قرار دادی.

آری، درست است که محمّد(صلی الله علیه وآله)در مکّه است، امّا تو می دانی که او به مدینه هجرت می کند و مردم زیادی مسلمان می شوند، او هشت سال در مدینه می ماند و سپس با لشکری ده هزار نفری به مکّه می آید و این شهر را از بُت و بُت پرستی پاک می گرداند.

* * *

تو یونس(علیه السلام) را به پیامبری برگزیدی و از او خواستی تا به سوی مردم نینوا

ص:۱۴۸

(در کشـور عراق) برود. او به نینوا رفت و سـی و سه سـال، مردم را به یکتـاپرستی دعوت کرد، در این مـدّت فقـط دو نفر به او ایمان آوردنـد، مردم با یونس(علیه السـلام)تنـدی کردنـد و او را تهدیـد به قتل نمودنـد، سـرانجام یونس(علیه السـلام) آنان را نفرین کرد و از تو خواست تا بر آنان عذاب را نازل کنی.

به یونس(علیه السـلام) وحی کردی که طلوع آفتـاب روز چهارشـنبه، نیمه ماه عـذاب نازل می شود، یونس(علیه السـلام) زمان نزول عذاب را به دیگران خبر داد، او از دست مردم بسـیار عصـبانی بود که چرا فریب شیطان را خورده اند و به گمراهی افتاده اند، سپس شتابان به سوی رود فرات رفت.

شهر نینوا کنار رود فرات واقع شـده بود، رود فرات رود بزرگی بود و کشتی ها به راحتی در آن رفت و آمد می کردند. کشتی به سوی «خلیج فارس» حرکت کرد. وقتی کشتی به وسط دریا رسـید، تو نهنگ بزرگی را بر اهل آن کشتی مسلّط کردی، آن ها فهمیدند که نهنگ، یکی از آنان را می خواهد، آنان قرعه زدند و قرعه به نام یونس(علیه السلام) درآمد، آن ها یونس(علیه السلام) را به آب انداختند. یونس(علیه السلام)درون شکم نهنگ قرار گرفت. (بعضی از نهنگ ها بیش از ۳۰ متر طول دارند).

یونس(علیه السلام) تقریباً یک هفته در شکمِ نهنگ باقی ماند، زنده ماندن یک انسان در شکم نهنگ به قدرت و اراده تو بود، تو به هر کاری که بخواهی توانا هستی.(۴۷)

یونس(علیه السلام) سزاوار این سرزنش و سختی بود، زیرا او نباید قبل از آن که تو به

او فرمان می دادی از مردم جدا می شد، کمی عجله کرد، او باید صبر می کرد تا تو فرمان می دادی که از شهر بیرون برود، (البتّه این کار او گناه نبود، ولی بهتر بود که او عجله نمی کرد).

یونس(علیه السلام) به معجزه تو در آنجا زنده ماند. او در تاریکی گرفتار شده بود !

شب بود و دل دریا هم تاریک بود و شکم نهنگ هم تاریک تاریک !

او در این تاریکی ها تو را خواند و گفت: «جز تو خدایی نیست، تو از هر عیب و نقصی به دور هستی، این من هستم که به خود ستم کردم». تو او را از شکم نهنگ، نجات دادی.

یونس(علیه السلام) بسیار ضعیف شده بود، مدّتی در ساحل ماند، وقتی سلامتی خود را بازیافت، به سوی قوم خود رفت، قوم او بیش از صدهزار نفر بودند، مردم با دیدن او بسیار خوشحال شدند و به او ایمان آوردند و تا زمان مرگشان آنان را از نعمت های خود بهره مند ساختی.(۴۸)

* * *

قلم: آیه ۵۲ – ۵۱

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (۵۱) وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۵۲)

بزرگان مکّه از هر راهی برای دشمنی با محمّد(صلی الله علیه وآله) استفاده کردند، آنان یاران او را شکنجه دادند، به سوی او سنگ پرتاب کردند، خاکستر بر سرش

ریختنـد، امّـا او راهش را ادامه می داد، به او وعـده ثروت دادنـد، ولی او قبول نکرد. از طرف دیگر، بزرگان مکّه نزد ابوطالب آمدند، ابوطالب عموی محمّد(صلی الله علیه وآله) بود و یکی از بزرگان قریش بود و از محمّد(صلی الله علیه وآله)حمایت می کرد، کافران از ابوطالب خواستند دست از یاری محمّد(صلی الله علیه وآله) بردارد، امّا ابوطالب قبول نکرد، کافران می دانستند تا زمانی که ابوطالب زنده است، آنان نمی توانند محمّد(صلی الله علیه وآله) را به قتل برسانند.

کافران دور هم جمع شدند تا راهی برای بُت پرستی پیدا کنند، آنان شـنیده بودند که مردی عرب در زخم چشم زدن، مشـهور است. آن مرد، سه روز، گرسـنگی می کشـید، بعـد از سه روز مثلاًـ به شـتر خـوبی نگـاه می کرد و می گفت: «به به ! چه شـتر خوبی !». بعد از مدّتی آن شتر می مرد !

کافران تصـمیم گرفتند به آن مرد پول زیادی بدهند و از او بخواهند محمّد(صـلی الله علیه وآله)را چشم زخم بزنند، آن مرد سه روز گرسـنگی را تحمّل کرد. بزرگان مکّه هم مانند او عمل کردند، آن ها هم سه روز به خود گرسـنگی دادند و آماده شدند تا محمّد(صلی الله علیه وآله)را چشم بزنند !

سه روز گرسـنگی آنان تمام شـد، معمولاً محمّـد(صـلی الله علیه وآله) کنار کعبه می آمد و برای مردم قرآن می خواند، همه با هم نزد محمّد(صـلی الله علیه وآله)آمدند، قرآن را شـنیدند و به محمّد(صلی الله علیه وآله) نگاه کردند، همه منتظر بودند که با این کار، آسیبی به محمّد(صلی الله علیه وآله)برسد.(۴۹)

اینجا بود که تو این دو آیه را نازل کردی: «ای محمّد ! نزدیک است که این

کـافران هنگـامی که آیـات قرآن را می شـنوند با چشم زخم تو را از بین ببرنـد، آنان می گوینـد که تو دیوانه ای، هرگز چنین نیست، تو پیامبر من هستی و این قرآن هم مایه پند جهانیان است».

* * *

چه وقت کسی را چشم می زنند؟

وقتی که در او زیبایی و کمالی دیده شود.

کافران به دنبال آن مرد عرب رفتند تا آن مرد پس از درک زیبایی قرآن، او را چشم بزند.

معنای این کار آنان چه بود؟

این یعنی اعتراف به زیبایی قرآن !

آری، قرآن در اوج زیبایی بود، کافران وقتی قرآن را می شـنیدند، زیبایی آن را درک می کردند و شـیفته آن می شدند، آنان آن قدر مجذوب قرآن می شدند و در برابر آن در شـگفتی فرو می رفتند که می خواسـتند محمّد(صـلی الله علیه وآله) را چشم بزنند !

کافران زیبایی قرآن را درک می کردند، امّا با این حال، می گفتند: «محمّد دیوانه است».

این چه سخنی بود؟

چقدر کار آنان عجیب بود !

آنان این گونه شـیفته قرآن می شدنـد ولی محمّـد(صـلی الله علیه وآله) را دیوانه می پنداشـتند ! دیوانه، جز سـخن پریشان نمی گوید، دیوانگی کجا و زیبایی قرآن کجا؟

ص:۱۵۲

پریشانیِ سخن دیوانه کجا و سخنان دلنشین و زیبای محمّد(صلی الله علیه وآله)کجا؟

چرا کافران قدری اندیشه نمی کردند؟ این قرآن پیام و پندی از طرف توست، تو قرآن را فرستادی تا همه مردم جهان از خواب غفلت بیدار شوند و راه سعادت را بیابند و به رستگاری برسند.

* * *

آیا چشم زدن حقیقت دارد؟

در بعضی از چشم ها، نیروی ویژه ای وجود دارد که حتّی با تمرین می توان آن را تقویت نمود، حوادث زیادی پیش آمده است که علّت آن می تواند چشم زدن باشد، البتّه مردم در این زمینه، خرافات زیادی ساخته اند.

روزی من تصمیم گرفتم تا نکته هایی که در اسلام در این زمینه رسیده است را بررسی کنم. بعد از مطالعه و بررسی به این چهار نکته رسیدم:

نکته اوّل: در آیه ۶۷ سوره یوسف چنین خواندم: وقتی در کنعان قحطی شد، یعقوب(علیه السلام)تصمیم گرفت تا پسران خود را برای تهیّه آذوقه به مصر بفرستد. یعقوب(علیه السلام) به آنان گفت: «پسرانم ! وقتی به مصر رسیدید، از یک دروازه وارد شهر نشوید، بلکه به چند گروه تقسیم بشوید و هر گروه از دروازه ای وارد شهر شوید».

راز این سخن یعقوب(علیه السلام) چه بود؟

یعقوب(علیه السلام) از چشم زخم می ترسید، فرزندان او زیبا و رشید بودند و اگر همگی از یک دروازه وارد شهر می شدند، ممکن بود که مردم آنان را چشم

بزنند.

نکته دوم: روزی پیامبر حسن و حسین(علیهما السلام) را در آغوش گرفت و برای آنان دعایی خواند که قسمتی از آن چنین بود: «شما را از شرّ هر چشم بد به خدا می سپارم».

نکته سوم: علی(علیه السلام) فرمود: «چشم زدن، حقّ است و توسّل به دعا برای دفع آن نیز حقّ است».

نکته چهارم: امام صادق(علیه السلام)فرمود: اگر کسی می ترسد که شخصی را چشم بزند یا می ترسد که شخص دیگری او را چشم بزند، پس چنین بگوید:

ما شاءَ الله، لا قُوّةَ الاّ باللهِ العلیِّ العَظیمِ

معنای این ذکر این است: «هر آنچه خدا بخواهد، همان می شود، هیچ قدرتی جز قدرت خدای بزرگ نیست».(۵۰)

ص:۱۵۴

...

سوره حاقّه

اشاره

ص:۱۵۵

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۶۹ قرآن می باشد.

۲ - «حاقّه» به معنای چیزی که حق و حقیقت است می باشد، در آیه اول این سوره، روز قیامت با این عنوان ذکر شده است، یعنی روز قیامت حتماً فرا می رسد و حقّ و حقیقت است. به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده اند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: روز قیامت، هلاکت قوم ثمود و قوم عاد، اشاره ای به سرگذشت فرعون، انسان ها در روز قیامت زنده می شوند، مؤمنان به بهشت می روند و کافران به جهنّم. عذاب سخت کافران در جهنّم، قرآن شعر و سخن انسان نیست، بلکه از طرف خدا بر قلب پیامبر نازل شده است.

ص:۱۵۶

حاقّه: آیه ۱۲ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَاقَّةُ (۱) مَا الْحَاقَّةُ (۲) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ (۳) كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَهِ (۴) فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَهِ (۵) وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَه (۶) سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَهَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَه (۷) فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَه (۸) وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَهِ (۹) فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَهً رَابِيَهً (۱۰) إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَهِ (۱۱) لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَهً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَهٌ (۱۲)

روز قیامت، حقّ است، روز قیامت چه هنگامی است؟

ص:۱۵۷

هیچ کس نمی داند که آن روز چگونه فرا می رسد.

قوم ثمود و قوم عـاد روز قیـامت را دروغ پنداشـتند، تو به آنـان مهلت دادی و آنان راه کفر را پیمودنـد، وقتی مهلتشان به پایان رسـید، همگی نابود شدند، قوم ثمود با صاعقه ای آسمانی از بین رفتند و قوم عاد با تندبادی سرد و بنیادکن هلاک شدند، آن تنـدباد هفت شـبانه روز بر آنان وزیـد، بدن های آنان مانند تنه های پوسـیده درخت خرما از این طرف به آن طرف می افتاد و دیگر از آن قوم کافر هیچ کس باقی نماند.

فرعون و دیگر اقوام پیش از او، اهل گناه بودند، منظور از اقوام قبل از فرعون، مردم شهر «اَیکه» و «اصحاب رَسّ» می باشند.

قوم لوط(علیه السـلام) نیز اهل گناه بودند، تو شهر قوم لوط(علیه السلام) را ویران کردی. تو برای هر قومی، پیامبری فرستادی، امّا آنان به سخن پیامبران گوش فرا ندادند و تو هم آنان را به عذابی سخت، گرفتار کردی.

در زمـان نوح(علیه السـلام) آب طغیـان کرد و طوفـانی همه جـا را فرا گرفت، تو نوح(علیه السـلام) و مؤمنان را بر کشتی سوار کردی و آنـان را نجـات دادی، این گونه بود که تو مـاجرای کشتی نوح(علیه السـلام)را مـایه پنـد برای انسـان هـا قرار دادی و گوشی شنوا این پند را درمی یابد و از آن درس می گیرد.

* * *

در اینجا به سرگذشت اقوام زیر اشاره شده است:

۱ - برای قوم «ثَمود»، صالح(علیه السـلام)را فرسـتادی، آنان از صالح(علیه السـلام)شتری به عنوان معجزه خواسـتند، سپس آنان شتر را کشتند و تو همه آنان را با صاعقه ای

آسمانی نابود کردی.

۲ – هود(علیه السلام) را برای قوم «عاد» فرستادی امّا آنان سخن او را انکار کردند. تو هود(علیه السلام) و یارانش را نجات دادی و آن مردم را گرفتار تندبادها کردی و همه آنان از بین رفتند.

۳ – برای «اصحاب رَسّ»، پیامبری فرستادی. «رسّ» به معنای چاه می باشد، آنان درخت پرست بودند، درخت صنوبری را می پرستیدند، آنان به سخن پیامبر خود گوش نکردند و چاه عمیقی کندند و پیامبرشان را در چاه انداختند و سر چاه را بستند تا آن پیامبر شهید شد، پس از آن بود که تو آنان را هلاک کردی.(۵۱)

۴ – شعیب(علیه السلام) را برای هدایت مردم شهر «ایکه» فرستادی، این شهر نام دیگری هم داشت، بعضی ها آن شهر را به نام «مدین» می خواندند. آنان مردمی بُت پرست بودند و دچار انحراف اقتصادی شده بودند و در معامله با دیگران تقلّب و کم فروشی می نمودند، آنان به سخنان شعیب(علیه السلام) گوش نکردند و عذاب آسمانی بر آنان فرود آمد و همگی نابود شدند.

۵ – لوط(علیه السلام) را برای هدایت مردمی فرستادی که به همجنس بازی رو آورده بودند، لوط(علیه السلام) آنان را از عذاب تو ترساند، ولی آن ها با او دشمنی کردند، سرانجام بارانی از سنگ های آسمانی را بر سر آن مردم ریختی و همه را نابود کردی.

۶– موسی(علیه السلام) را برای هدایت فرعون فرستادی، امّا او نیز نافرمانی کرد و با موسی(علیه السلام)دشمنی کرد، تو به فرعون مهلت دادی، امّا سرانجام او و پیروانش را

در رود نیل غرق نمودی.

۷ – نوح(علیه السلام) را برای هدایت قومش فرستادی، امّا آنان نوح(علیه السلام)را دروغگو شمردند، نوح(علیه السلام) سال های سال آنان را به یکتاپرستی فرا خواند، ولی فایده ای نکرد و سرانجام کافران در طوفان غرق شدند.

همه اینان، پیامبران تو را دروغگو شمردند و به سخنان آنان ایمان نیاوردند و به عذاب تو گرفتار شدند.

* * *

آیه ۱۲ را یک بار دیگر می خوانم: «ماجرای کشتی نوح(علیه السلام) را مایه پند برای انسان ها قرار دادم و گوشی شنوا این پند را درمی یابد و از آن درس می گیرد».

هر مؤمنی که به قرآن ایمان دارد، از این سخنان، پند می گیرد، همه مؤمنان از قرآن درس فرا می گیرند و به آن عمل می کنند، امّا بهترین مؤمنان چه کسی است؟ چه کسی به قرآن و پندها و سخنان آن بیش از همه عمل نمود؟

برای رسیدن به پاسخ این سوال، تحقیق می کنم و به سخن پیامبر می رسم.

پیامبر علی(علیه السلام) را به عنوان «گوش شنوا» یاد می کند، همان «گوش شنوا» که در آیه ۱۲ این سوره از آن سخن به میان آمده است.

آری، علی(علیه السلام) اوّلین کسی بود که مسلمان شد و به قرآن ایمان آورد، هیچ کس مانند او به پندهای قرآن گوش نداد و هیچ کس همانند او به قرآن عمل نکرد.

هر کس می خواهد بداند قرآن چه نتیجه ای بر روی انسان ها دارد، علی(علیه السلام) را نگاه کند، سراسر زندگی علی(علیه السلام)، تجسّم قرآن است.(۵۲)

* * *

حاقّه: آیه ۱۶ – ۱۳

فَإِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ نَفْخَهٌ وَاحِدَهٌ (۱۳) وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُکَّتَا دَکَّهً وَاحِدَهً (۱۴) فَیَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَهُ (۱۵) وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِیَ یَوْمَئِذٍ وَاهِیَهٌ (۱۶)

وقتی که برای اوّلین بار، اسرافیل در صور (شیپور) می دمد، زمین و کوه ها از جا کنده می شوند و یک باره در هم کوبیده و از هم متلاشی می شوند، آن وقت است که قیامت برپا می شود.

در آن روز، آسمان هم متلاشی می شود و از هم می پاشد.

* * *

اسرافیل دو بار در صور خود می دمد، در صور اوّل، که نزدیک برپایی قیامت است همه می میرند و جهان نابود می شود، کوه ها متلاشی می شوند، خورشید خاموش می شود و... خود اسرافیل هم می میرد، هیچ موجود زنده ای باقی نمی ماند.

مدّتی می گذرد، وقتی که خدا بخواهد قیامت را برپا کند، اسرافیل را زنده می کند و او در صور خود می دمد. این صور دوم است.

اینجاست که قیامت برپا می شود، همه (انسان ها، فرشتگان، جنّ ها) زنده می شوند. انسان ها از قبرهای خود خارج می شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند.

* * *

حاقّه: آیه ۱۷

وَالْمَلَکُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَیَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ

ص:۱۶۱

فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذ ثَمَانِيَةٌ (١٧)

«در آن روز، فرشتگان منتظر فرمان خدا می شوند و عرش خدا را هشت فرشته بر دوش می گیرند».

در اینجا سخن از صور دوم است، وقتی که جهان آخرت برپا می شود. در آن روز، عرش خدا را هشت فرشته بر دوش می گیرند.

در این جمله فکر می کنم.

منظور از «عرش» در اینجا «مجموعه جهان آخرت» است. روز قیامت که فرا می رسد، دنیا نابود می شود و جهان دیگری آفریده می شود، جهانی که برتر و کامل تر از این دنیا می باشد.

خدا جسم نیست تا بخواهد بر روی تختِ پادشاهی خودش بنشیند. او بالاتر از این است که بخواهد در مکانی و جایی قرار بگیرد.

منظور از «عرش» در این آیه همه جهان آخرت می باشد.

وقتی پادشاه بر روی تخت خود می نشیند، در واقع او قدرت و احاطه خود را به کشور خود نشان می دهد. تخت پادشاه، نشانه قدرت او بر کشورش است.

خدا از جهان آخرت خبر دارد، هیچ چیز بر او پوشیده نیست.

* * *

معنای واژه «عرش» را فهمیدم، اکنون وقت آن است که بدانم فرشتگان

چگونه عرش را حمل می کنند.

روزی خبری را در یکی از سایت های خبری خواندم، عنوان خبر، این بود: «بار سنگین مالیات بر دوش مردم فرانسه».

این خبر حکایت می کرد که دولت فرانسه می خواهد برای جبران کسری بودجه خود، مالیات ها را افزایش دهد و مردم هم با این کار مخالف هستند و دست به اعتراض زده اند.

وقتی به عکس های تظاهرات نگاه کردم، هیچ کس را ندیدم که بار مالیات را بر دوش گرفته باشد !

کسی مالیات را که بر دوش نمی گیرد، مالیات را از حقوق مردم کم می کنند.

این سخن کنایه است. وقتی می گوییم: «مردم بار مالیات را بر دوش گرفته اند». یعنی دولت از آنان خواسته است که مالیات بدهند.

این معنا در زبان فارسی بسیار روشن است و نیاز به توضیح ندارد.

اکنون وقت آن است که آیه را معنا کنم: قرآن به زبان عربی است، در این آیه چنین گفته شده است: «فرشتگان، عرش خدا را حمل می کنند».

این معنی کنایه ای است !

لازم نیست خدا تختی داشته باشد و فرشتگان این تخت را بر دوش بگیرند. معنای آیه این است: «در آن روز، خدا فرشتگان را موظّف خواهد کرد تا جهان آخرت را اداره کنند، آنان کارِ اداره آن جهان را بر دوش خواهند گرفت».

ص:۱۶۳

فرشتگان، مأموران خدا هستند، خدا در روز قیامت به آنان مأموریّت های مختلفی می دهد، بعضی از فرشتگان، مؤمنان را به بهشت می برند و در بهشت همراه آنان می باشند، بعضی دیگر مأمور عذاب کافران هستند، آری، فرشتگان جهان آخرت را با دقّت و نظم اداره می کنند و هرگز نافرمانی خدا را نمی کنند.(۵۳)

* * *

حاقّه: آیه ۳۷ – ۱۸

يَوْمَئِذ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ (۱۸) فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ (۱۹) إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاق حِسَابِيَهْ (۲۰) فَهُوَ فِي عِيشَه رَاضِيَه (۲۱) فِي جَنَّه عَالِيَه (۲۲) قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ (۲۳) كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّام الْخَالِيَهِ (۲۴) وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ (۲۵) وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ (۲۶) يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَهَ (۲۷) مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهْ (۲۸) هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ (۲۹) خُذُوهُ فَغُلُّوهُ (۳۰) ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ (۳۱) ثُمَّ فِي سِلْسِلَه ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ (۳۲) إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيم (۳۳) وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۳۴) فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ (۳۵) وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِين (۳۶) لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ (۳۷)

در آن روز، همه بندگان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند و هیچ چیز از

اعمال آنان مخفی نخواهد ماند، مردم دو دسته می شوند:

* گروه خوش بختان

آنان کسانی هستند که پرونده اعمالشان به دست راستشان داده می شود. هر کدام از آنان با سربلندی و افتخار به دیگران می گوید: «بیایید پرونده اعمال مرا بخوانید. وقتی در دنیا بودم، ایمان آوردم و عمل نیک انجام دادم، زیرا یقین داشتم قیامتی در کار است و به حساب اعمالم رسیدگی خواهد شد».

فرشتگان آنان را به سوی بهشت می برند، آنان در باغ های بهشت زندگی کاملاً دلپذیری خواهند داشت، باغ هایی که بسیار زیبا و بلندمرتبه است و میوه های آن در دسترس است. فرشتگان به آنان می گویند: «بخورید و بیاشامید، گوارایتان باشد. این نعمت ها به پاس اعمال نیک و شایسته ای است که در گذشته از پیش فرستاده اید».

* گروه بدبختان

آنان کسانی هستند که پرونده اعمالشان به دست چپشان داده می شود. هر کدام از آنان با شرمندگی چنین می گویند: «ای کاش این پرونده را هرگز به من نمی دادند، ای کاش من از حساب اعمالم بی اطّلاع می ماندم. ای کاش با مرگ همه چیز تمام می شد و حسابی در کار نبود. امروز مال و ثروتم سبب نجات من نشد، همه قدرت و پُست و مقام من هم نابود شده است».

تو به فرشتگان چنین فرمان می دهی: «او را بگیرید و در غُل و زنجیر کنید و به آتش جهنّم بیفکنید، سپس او را به زنجیری که طولش هفتاد ذراع است،

ببندید».

هر ذراع، تقریباً نیم متر است، در روز قیامت کافران را با زنجیری می بندند که ۳۵ متر طول دارد.

به راستی چرا کافران به چنین سرنوشتی مبتلا می شوند؟

آنان در دنیا به یکتایی تو ایمان نیاوردند و برای تو شریک قرار دادند، در مقابل عظمت تو تواضع نکردند و هرگز فقیری را بر سفره غذای خود به رغبت فرا نخواندند، برای همین است که در آن روز، هیچ دوستی، آنان را یاری نمی کند و هیچ یار مهربانی ندارند و برای همیشه در جهنّم گرفتار خواهند بود و غذای آنان چیزی جز چرک و خونابه جهنّمیان نخواهد بود، این غذایی است که فقط گناهکاران از آن می خورند.

* * *

آری، تو وعده دادی که هرگز سرنوشت کافران با مؤمنان یکسان نخواهد بود، تو به وعده ات عمل می کنی و کافران در آتش جهنّم افکنده می شوند و مؤمنان در امن و امان خواهند بود.

* * *

حاقّه: آیه ۴۲ – ۳۸

فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ (۳۸) وَمَا لَا تُبْصِرُونَ (۳۹) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُول كَرِيم (۴۰) وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ (۴۱) وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (۴۲)

ص:۱۶۶

محمّد(صلی الله علیه وآله) برای مردم مکّه قرآن می خواند امّا کافران او را دروغگو و شاعر می پنداشتند، وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) از حوادث روز قیامت خبر می داد، آنان با خود می گفتند که محمّد(صلی الله علیه وآله)«کاهن» است.

کاهن کسی است که با شیاطین در ارتباط است و از آنان درباره حوادث آینده، سخنانی می شنود. کافران خیال می کردند که محمّد(صلی الله علیه وآله)هم با شیاطین در ارتباط است.

اکنون به جهان (همه آنچه دیده می شود و همه آنچه دیده نمی شود)، سوگند یاد می کنی که این قرآن، گفتار پیامبری بزرگوار است، محمّد(صلی الله علیه وآله)دروغگو نیست، تو او را به پیامبری برگزیدی و قرآن را به او نازل کردی.

درست است که قرآن، سخنی زیباست، ولی قرآن، سخن یک شاعر نیست، ولی عدّه کمی ایمان می آورند، قرآن، سخن یک پیشگو نیست، ولی گروه اندکی از این قرآن پند می گیرند.

* * *

مناسب است در اینجا دو نکته بنویسم:

* نکته اوّل

چرا محمّد(صلی الله علیه وآله) شاعر نیست؟

شاعران غرق در پندار شاعرانه خود هستند، آنان در بند منطق و استدلال نیستند، شعر شاعران از هیجان های عاطفی آنان تراوش می کند، این هیجان ها هر زمانی، شاعر را به سویی می برند.

وقتی از کسی راضی و خشنود هستند، با شعر خود او را مدح می کنند و از او فرشته ای زیبا می سازند، امّا ساعتی دیگر، اگر از همان شخص خشمگین شوند، با شعر خود، او را بدترین انسان ها خطاب می کنند. شعر شاعران، منطق ندارد و از احساس آن ها پیروی می کند.

محمّد(صلی الله علیه وآله) هرگز شاعر نیست و قرآن او هم شعر نیست !

قرآن، سخنی حساب شده است و منطق دارد و بزرگ ترین درس های زندگی را به انسان می دهد. شاعران از خال یار خود سخن می گویند، محمّد(صلی الله علیه وآله)از یکتاپرستی و عدالت سخن می گوید و از مردم می خواهد از زشتی ها دوری کنند. اندیشه های محمّد(صلی الله علیه وآله)، ساختار و نظم دارد.

* نکته دوم

چرا محمّد(صلی الله علیه وآله) کاهن نیست؟

کاهن کسی است که با شیاطین در ارتباط است و بعضی از حوادث آینده را بازگو می کند، کاهن هرگز شیاطین را لعنت نمی کند، زیرا می داند اگر چنین کاری کند، شیاطین دیگر نزد او نمی آیند.

در قرآن بارها شیطان، لعن و نفرین شده است. محمّد(صلی الله علیه وآله)این قرآن را بازگو می کند، چگونه ممکن است که محمّد(صلی الله علیه وآله)کاهن باشد در حالی که او شیاطین را لعنت می کند؟

* * *

حاقّه: آیه ۴۷ – ۴۳

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۳) وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ (۴۴) لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (۴۵) ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (۴۶) فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَد عَنْهُ حَاجِزِينَ (۴۷)

محمّد(صلی الله علیه وآله) برای کافران قرآن را می خواند، گروهی از آنان چنین می گفتند: «آیا واقعاً خدا این سخنان را به محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل کرده است؟ شاید او این سخنان را از پیش خودش، بافته باشد !».

در اینجا جواب آنان را می دهی و قرآن را برای همه معرّفی می کنی: قرآن، کتابی است که تو آن را نازل کرده ای، تو خدای جهانیان هستی و این قرآن، سخن توست.

محمّد(صلی الله علیه وآله) آنچه را که تو بر او نازل کرده ای، برای مردم بیان می کند، اگر او سخنی از خودش بافته بود و آن را به تو نسبت می داد، تو او را با دست قدرتت می گرفتی و رگِ قلبش را قطع می کردی و هیچ کس نمی توانست او را از خشم تو نجات دهد.

* * *

اگر محمّد(صلی الله علیه وآله) سخنی را که جزء قرآن نیست به قرآن اضافه می کرد، خدا او را فوراً نابود می کرد. اکنون سؤالی به ذهن می رسد: در هر زمان، عدّه ای دروغگو ادّعای پیامبری می کنند، پس چرا آنان فوراً نابود نمی شوند؟

وقتی دقّت می کنم می فهمم که قانون خدا این است: وقتی پیامبری با

معجزات آشکار به پیامبری می رسد، اگر دروغ بگوید، خدا او را فوراً نابود می کند، امّا کسی که هیچ معجزه ای ندارد و ادّعای پیامبری می کند، لازم نیست خدا فوراً او را نابود کند، زیرا مردم عقل دارند و می توانند بفهمند که او دروغ می گوید.

قانون خدا این است: پیامبری که معجزه دارد، مردم به او اطمینان می کنند، اگر او سخنی دروغ به خدا نسبت دهد، مردم نمی توانند این دروغ را بفهمند، اگر چنین پیامبری، دروغی به خدا نسبت دهد، فوراً نابود می شود تا حقّ برای مردم آشکار شود.

البتّه همه پیامبران معصوم هستند و از هرگونه خطا و گناهی به دور هستند، خدا در قرآن از این قانون خود سخن می گوید تا انسان ها به محمّد(صلی الله علیه وآله)اطمینان کنند و بدانند که او هرگز چیزی از پیش خود به قرآن اضافه نکرده است.

* * *

حاقّه: آیه ۵۲ – ۴۸

وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ (۴۹) وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ (۵۰) وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ (۵۱) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۵۲)

این قرآن، مایه پندِ پرهیزکاران است، آنان به قرآن عمل می کنند و از گناهان دوری می کنند و عمل نیک انجام می دهند و به رستگاری می رسند، گروهی هم قرآن را می شنوند و پیام آن را درک می کنند، امّا آن را تکذیب می کنند.

ص:۱۷۰

مهم این است که راه حقّ برای آنان آشکار می شود و خودشان راه کفر را برمی گزینند، تو همه کافران را می شناسی به آنان مهلت می دهی و در عذابشان شتاب نمی کنی. روز قیامت که فرا رسد، قرآن، مایه حسرت آنان خواهد شد.

کافران در آن روز می فهمند که چه نعمت بزرگی را از دست داده اند، قرآن راه سعادت را به آنان نشان داد ولی آنان قرآن را دروغ پنداشتند و از سعادت محروم شدند، آن روز است که حسرت، تمام وجود آنان را فرا می گیرد.

به درستی که این قرآن، حقّ و حقیقت است و در آن هیچ شکّی نیست.

آری، روز قیامت، کافران به جهنّم گرفتار می شوند، این وعده توست، تو به وعده ات وفا می کنی.

اکنون از همه می خواهی تو را «تسبیح» گویند که تو خدای بزرگ و بی همتا هستی و از همه عیب ها و نقص ها به دور می باشی.

سبحانَ الله !

تو هرگز به بندگان خود ظلم نمی کنی. تو به چیزی نیاز نداری، اگر بندگانت را به عبادت خود فرا می خوانی، نیازی به عبادت آنان نداری، تو می خواهی بندگانت به رشد و کمال و سعادت برسند.(۵۴)

ص:۱۷۱

...

ص:۱۷۲

سوره معارج

اشاره

ص:۱۷۳

آشنایی با سوره

۱ - این سوره، سوره شماره ۷۰ قرآن می باشد و بیشتر آیات آن، «مکیّ» است، سه آیه اوّل آن، مدنیّ است.

۲ - در زبـان عربی به آسـمان ها، «معارج» می گوینـد، در آیه ۳ این نکته بیان می شود: «فرشـتگانِ خدا، بر آسـمان ها بالا می روند». به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده اند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: داستان کسی که تقاضای عذابی آسمانی نمود، روز قیامت پنجاه هزار سال طول می کشـد، کافران هیـچ پناهی در آن روز ندارنـد، عذاب کافران، پاداش مؤمنان، ویژ گی های مؤمنان، زنده شدن انسان ها در روز قیامت.

ص:۱۷۴

معارج: آیه ۴ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَـذَاب وَاقِع (۱) لِلْکَافِرینَ لَیسَ لَهُ دَافِعٌ (۲) مِنَ اللَّهِ ذِی الْمَعَارِجِ (۳) تَعْرُجُ الْمَلَائِکَهُ وَالرُّوحُ إِلَیْهِ فِی یَوْم کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَه (۴)

محمّـد(صلی الله علیه وآله) در مکّه است، او بُت پرستان را از عذاب روز قیامت می ترساند و برای آنان از آتش جهنّم سخن می گوید. یکی از بُت پرستان نزد محمّد(صلی الله علیه وآله)می آید و می گوید: «ای محمّد ! این عذابی که تو از آن سخن می گویی، کی فرا می رسد؟ اگر راست می گویی این عذاب را بر سر ما فرود آور !».

اینجاست که تو با محمّـد(صلی الله علیه وآله)چنین سخن می گویی: «ای محمّـد ! تقاضاکننـده ای از تو تقاضای عـذاب برای خود کرد، عذابی که بر کافران نازل

ص:۱۷۵

می شود، هیچ کس نمی تواند آن را برطرف گرداند ، زیرا نازل شدن عذاب از سوی من است، من آن خدایی هستم که فرشتگانم، بر آسمان ها بالا می روند. در روز قیامت، فرشتگان و روح به سوی عرشِ من بالا می روند، روز قیامت پنجاه هزار سال طول می کشد».

* * *

در آیه ۴ از «روح» سخن به میان آمده است. این روح چیست؟

یکی از نام های جبرئیل، «روح القُدُس» است، آیا منظور از روح، همان جبرئیل است؟

این سؤالی است که مدّتی ذهن مرا مشغول کرده بود. سخنی از امام صادق(علیه السلام)را خواندم. آن حضرت فرموده است: «روح، فرشته ای است که بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل است».(۵۵)

پس معلوم می شود که منظور از روح در اینجا، جبرئیل نیست. او فرشته ای است که مقام و جایگاهش بسیار بالاتر از جبرئیل است.

نکته دیگر این که در آیه ۴ از بالا رفتن فرشتگان به سوی خدا سخن به میان آمده است، خدا که هیچ جا و مکانی ندارد، منظور از این سخن این است: «فرشتگان در روز قیامت به سوی عرشِ خدا، بالاـ می روند». منظور از عرشِ خدا در اینجا، بالاترین عالَم جهان می باشد، عالَمی که از مَلَکوت هم برتر است، جایی که عقل بشر نمی تواند آن را درک کند.

* * *

آیه اوّل را یک بار دیگر می خوانم: «ای محمّد ! تقاضاکننده ای از تو تقاضای

عذاب برای خود کرد».

این آیه ماجرای دیگری هم دارد که باید آن را شرح دهم: این آیه ابتدا در مکّه نازل شد، زمانی که هنوز پیامبر به مدینه هجرت نکرده بود، اما سال ها گذشت، پیامبر به مدینه هجرت کرد، سال دهم هجری فرا رسید، یک بار دیگر جبرئیل این آیه را برای پیامبر خواند...

ماجرای سرزمین «غدیر خمّ»، سال دهم هجری...

من باید به سفری تاریخی بروم تا از این ماجرا باخبر شوم... من باید جواب سؤال خویش را بیابم...

چرا جبرئیل یک بار دیگر این آیه را برای پیامبر می خواند؟

بعضی از آیات قرآن، یک بار قبل از هجرت پیامبر به مدینه و یک بار بعد از هجرت نازل شده اند. (برای مثال: سوره حمد دو بار نازل شده است، آیه ۱۲ سوره هود هم این گونه است).

سفر تاریخی من آغاز می شود...

پیامبر از مدینه به مکّه آمده است و اعمال حجّ را انجام داده است. پس از پایان مراسم حج، پیامبر به سوی مدینه می رود، بیش از صدهزار نفر از مسلمانان همراه او هستند.

روز هجدهم ذی الحجّه فرا می رسد، آن ها به سرزمین «غدیر خُمّ» می رسند، پیامبر به همه دستور می دهد تا در آنجا منزل کنند، نزدیک ظهر است، همه برای نماز آماده می شوند. صف های نماز مرتّب می شود، همه نماز ظهر را با پیامبر می خوانند.

بعـد از نماز پیامبر با مردم سـخن می گویـد و سـپس علی(علیه السـلام)را صدا می زند، علی(علیه السـلام) نزد پیامبر می رود و طرف راست پیامبر می ایستد.(۵۶)

پیامبر دست علی(علیه السـلام) را در دست می گیرد و با صـدای بلنـد می گوید: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلیٌّ مَوْلاهُ; هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست».

سپس پیـامبر چنیـن دعـا می کنـد: «خـدایا ! هر کس علی را دوست دارد تـو او را دوست بـدار و یـاری کن و هر کس بـا علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن».(۵۷)

پیامبر این سخن خود را سه بار تکرار می کند.(۵۸)

بعد از آن پیامبر از مسلمانان می خواهد تا با علی(علیه السلام) بیعت کنند. مراسم بیعت سه روز طول می کشد.

* * *

روز بیست و یکم ماه ذی الحجّه فرا می رسد. مردی سراسیمه به سوی پیامبر می آید . اسم او حارث فَهری است ، او نزد پیامبر می ایستد و چنین می گوید : «ای محمّد ! به ما گفتی که به یگانگی خدا و پیامبری تو ایمان بیاوریم ، پذیرفتیم ، سـپس گفتی که نماز بخوانیم و حـجّ به جا آوریم ، باز هم پـذیرفتیم ، امّا اکنون پسـر عموی خود را بر ما امیر کردی ، بگو بـدانم آیا تو این کار را از جانب خود انجام دادی یا این که خدا این دستور را داده است ؟» .

پیامبر نگاهی به او می کند و می گوید : «آنچه من گفتم دستور خدا بوده و من از خود سخنی نمی گویم» .

حارث تا این سخن را می شنود سر خود را به سوی آسمان می گیرد و

می گوید : «خدایا ! اگر محمّد راست می گوید و ولایت علی از آسمان آمده است ، پس عذابی بفرست و مرا نابود کن !».

حارث سه بار این جمله را می گوید و از پیامبر روی برمی گرداند .(۵۹)

پیامبر نگاهی به او می کند و می خواهد تا از آنچه بر زبان جاری کرده است توبه کند .

حارث می گوید : «من از سخنی که گفته ام پشیمان نیستم و توبه نمی کنم» .

او در دلش می خندد و می گوید : «پس چرا عذاب نازل نشد ؟ شما که خود را بر حقّ می دانستید ، پس کو آن عذابی که من طلب کردم !» .

او تصوّر می کند که پیروز این میدان است ، زیرا عذابی نازل نشد .

* * *

اگر عذاب نازل نشود مردم فکر می کنند که همه سخنان پیامبر دروغ است .

امّا عذابی نازل نمی شود. چرا؟

پیامبر نگاهی به او می کند و می گوید : «اکنون که توبه نمی کنی از پیش ما برو» .(۶۰)

حارث می گوید : «باشد من از پیش شما می روم» .

او با خوشحالی سوار بر شتر خود می شود و از پیش آنها می رود ، سالم و سرحال !

عذابی نازل نمی شود، عدّه ای در شک و تردید هستند. بعد از مدّتی، حقیقت را می فهمند: خدا در قرآن می گوید : «ای پیامبر ! تا زمانی که تو در میان این مردم هستی من عذاب نازل نمی کنم» .(۶۱)

محمّد(صلی الله علیه وآله)، پیامبر مهربانی است ، اینجا سرزمین غدیر است ، سرزمینی مقدّس !

چگونه خدا در این سرزمین مقدّس و در حضور پیامبر عذاب نازل کند ؟ !

وقتی حارث از این سرزمین دور شود، عذاب او فرا خواهد رسید.

* * *

حارث سوار بر شتر خود در دل بیابان به سوی خانه اش می رود . او خیال می کند که پیروز میدان است.

ناگهان صدای پرنده ای کوچک به گوش می رسد .

این پرنده ابابیل است !

وقتی اَبرهه برای خراب کردن کعبه آمده بود خدا این پرندگان کوچک را فرستاد ، بر منقار هر کدام از آن ها سنگی بود که بر سر سپاه اَبرهه زدند و همه آن ها را نابود کردند .

این پرنده کوچک هم بر منقار خود سنگی دارد ، او می آید و درست بالای سر حارث پرواز می کند .

او منقار خود را باز می کند و سنگ را بر سر او می اندازد . وقتی سنگ بر سر حارث می خورد سر او را می سوزاند و در آن فرو می رود و او روی زمین می افتد و می میرد .(۶۲)

ای حارث ! تو عذاب خدا را برای خود طلب کردی ، این هم عذاب خدا !!

* * *

جبرئیل بر پیامبر نازل می شود و این آیات را برای او می خواند:

«تقاضاکننده ای از تو تقاضای عذاب برای خود کرد، عذابی که بر کافران نازل می شود و هیچ کس نمی تواند آن را برطرف گرداند ...».(۶۳)

از این به بعد، هر وقت این آیه ها را می خوانم، این حادثه را به یاد می آورم.

خبر نازل شدن عذاب بر حارث به گوش همه مردم می رسد ، آن ها به سخنان پیامبر یقین بیشتری پیدا می کنند .

پیامبر نگاه به مردم می کند ، می بیند که هلاکِ شدنِ حارث ، زمینه خوبی در مردم ایجاد کرده است .

خیلی به جا است که پیامبر برای مردم سخنرانی کند .

الآن باید از فرصت پیش آمده استفاده کرد ، پیامبر دستور می دهد تا همه مردم پای منبر جمع شوند .

او بالای منبر رو به مردم می گوید : «ای مردم ! خوشا به حال کسی که ولایت علی را قبول کند و وای بر کسی که با علی دشمنی کند ، علی و شیعیان او در روز قیامت به سوی بهشت خواهند رفت و در آن روز ، هیچ ترس و واهمه ای نخواهند داشت . خداوند از آن ها راضی خواهد بود و آن ها غرق رحمت و مهربانی خدایند. شیعیان علی به سعادت ابدی خواهند رسید و در بهشت منزل خواهند کرد و فرشتگان بر آنان سلام خواهند نمود ».(۶۴)

مراسم غدیر با این سخنان پیامبر به پایان می آید ، آخرین سخنان پیامبر در غدیر، وعده بهشت برای شیعیان علی(علیه السلام)است .

هر کس که به ولایت علی(علیه السلام)وفادار بماند و او را دوست بدارد، بهشت منزلگاه او خواهد بود .

ص:۱۸۱

بعد از آن پیامبر به سوی مدینه حرکت می کند.(۶۵)

* * *

معارج: آیه ۵

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (۵)

از این آیه تا آخر سوره در مکّه نازل شده است، محمّد(صلی الله علیه وآله)بُت پرستان را از آتش جهنّم می ترساند و از آنان می خواست به یکتاپرستی روی آورند، امّا آنان به او سنگ پرتاب می کردند و بر سرش خاکستر می ریختند و او را دروغگو می خواندند، اکنون تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی بر این سختی ها، صبر نیکو نماید. صبری نیکو چیست؟

هر کس بر سختی ها صبر کند و چهار شرط را هم مراعات کند، صبری نیکو داشته است.

کدام چهار شرط؟

۱ – هرگز زبان به شِکوه و اعتراض نگشاید.

۲ – از لطف تو ناامید نشود.

۳ – به وعده های تو باور داشته باشد.

۴ – یقین داشته باشد که تو خیر و صلاح او را می خواهی.

* * *

معارج: آیه ۱۸ – ۶

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا (۶) وَنَرَاهُ قَرِيبًا (۷) يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ (۸) وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (۹) وَلَا يَسْأَلُ

حَمِیمٌ حَمِیًما (۱۰) یُبَصَّرُونَهُمْ یَوَدُّ الْمجْرِمُ لَوْ یَفْتَدِی مِنْ عَذَابِ یَوْمِئِذ بِبَنِیهِ (۱۱) وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِیهِ (۱۲) وَفَصِیلَتِهِ الَّتِی تُؤْوِیهِ (۱۳) وَمَنْ فِی الْارْضِ جَمِیعًا ثُمَّ یُنْجِیهِ (۱۴) کَلَّا إِنَّهَا لَظَی (۱۵) نَزَّاعَهً لِلشَّوَی (۱۶) تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّی (۱۷) وَجَمَعَ فَأَوْعَی (۱۸)

دشمنان محمّد(صلی الله علیه وآله) روز قیامت را دور می دیدند، ولی تو آن را نزدیک می بینی !

روز قیامت چه روزی است؟

در آن روز، آسمان مانند فلز گداخته می شود، کوه ها همانند پشم از هم جدا شده، خواهند شد، هیچ دوستی سراغ دوست خود را نمی گیرد. در روز قیامت هر کس، دوست خود را می بیند، ولی همه آن چنان گرفتار کار خود می باشند که هیچ کس به فکر نجات دوستش نمی افتد.

وقتی فرشتگان مُجرمان را به سوی جهنّم می برند آنان حاضرند که فرزندان، همسر و برادرشان را فدا کنند تا خود از آتش نجات پیدا کنند، آنان حاضرند که خاندانشان که در دنیا از آن ها حمایت می کردند را فدا کنند تا خود نجات پیدا کنند و نیز حاضرند تمام مردم روی زمین را فدا کنند تا از آتش سوزان جهنّم رهایی یابند، امّا در آن روز، هیچ راه نجاتی نیست، زیرا شعله های آتش جهنّم، زبانه می کشد و گوشت و پوست را می سوزاند.

آتش جهنّم هر کس را که از حقّ روی گرداند و با حقّ دشمنی کرد، به سوی

خود می خواند، آتش جهنّم هر کس که مال دنیا را جمع و ذخیره کرد و حقِ نیازمندان را نداد، به سوی خود فرا می خواند.

* * *

معارج: آیه ۳۵ – ۱۹

إنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (۱۹) إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (۲۰) وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا (۲۱) إِلَّا الْمُصَلِّينَ (۲۲) الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (۲۳) وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ (۲۴) لِلسَّائِلِ وَالْمحْرُوم (۲۵) وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْم الدِّين (۲۶) وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۲۷) إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُون (۲۸) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۲۹) إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۳۰) فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۳۱) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۳۲) وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ (۳۳) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۳۴) أُولَئِكَ فِي جَنَّات مُكْرَمُونَ (۳۵)

انسان موجودی حریص و کم طاقت است، وقتی رنج و بلایی به او می رسد، بی تابی می کند و هنگامی که خوبی به او می رسد، بخل میورزد و به دیگران کمک نمی کند، این ویژگی بیشتر انسان ها می باشد، امّا مؤمنان چنین نیستند. مؤمنان در برابر بلاها و سختی ها صبر می کنند و اگر تو به آنان نعمتی دادی به نیازمندان کمک می کنند.

ص:۱۸۴

آری، تو غرایز مختلفی در وجود انسان قرار دادی، این غرایز به خودی خود، بد نیستند، بلکه اسباب کمال انسان می باشند، اگر این غرایز در مسیر انحرافی قرار گیرند، سبب بدبختی انسان می شوند.

حرص، یک غریزه است، باعث می شود انسان به راحتی، دست از تلاش و کوشش نکشد، این یک عطش سوزان است، اگر این عطش در راه کسب علم و معرفت به کار افتد، مایه کمال او می شود، خوشا به حال انسانی که تشنه علم و بی قرار معرفت باشد، امّا اگر این حرص در راه جمع کردن دنیا به کار افتد، مایه بدبختی انسان می شود.

* * *

سخن از مؤمنانی بود که غرایز را در راه درست به کار می گیرند و به سعادت می رسند. من دوست دارم بدانم ویژگی این مؤمنان چیست؟

در اینجا برای مؤمنان هشت ویژگی ذکر می کنی:

* ویژگی اوّل: نماز مستحبّی

آنان همواره نمازهای مستحبّی می خوانند و تو را یاد می کنند. شب ها از خواب بیدار می شوند و در تاریکی شب با تو نجوا می کنند و نمازِ شب می خوانند.(۶۶)

* ویژگی دوم: دادن صدقه

آنان از مال و ثروت خود، صدقه می دهند و سهم مشخّصی را برای فقیران و محرومان قرار می دهند، البتّه این صدقه، غیر از زکات است. زکات، واجب است، امّا صدقه مستحبّ است.

* ویژگی سوم: ایمان به قیامت

آنان به روز قیامت ایمان دارند و می دانند که در آن روز برای حسابرسی زنده خواهند شد.

* ویژگی چهارم: بیم و امید

آنـان از عـذاب آن روز، بیمناک هسـتند و هیـچ گاه خود را از عـذاب آن روز، در امان نمی بیننـد، آنان همواره در میان بیم و امیـد هسـتند، به رحمت و مهربانی تو امیـد دارند و از جهنّم می ترسـند، می دانند که اگر تو لحظه ای آنان را به حال خود رها کنی، فریب شیطان را می خورند و از راه سعادت به دور می افتند.

* ویژگی پنجم: پاکدامنی

مؤمنان از هر گونه آلودگی جنسی دوری می کنند و هرگز دامن خود را به گناه آلوده نمی کنند. آمیزش جنسی مردان فقط با همسـر یـا کنیز جـایز است، زنـان هم فقط با شوهر خود می تواننـد رابطه جنسـی داشـته باشـند. اگر کسـی با مراعات قانون تو، آمیزش جنسـی داشـته باشد، هیچ ملامت و سرزنشـی بر او نیست. کسـی که از قانون تو پا فراتر گذارد، طغیان و سرکشی کرده است.

* ویژگی ششم: امانت داری

مؤمنان هرگز در امانت خیانت نمی کننـد، اگر کسـی نزد آنان چیزی را به امانت گذاشت از آن به خوبی محافظت می کنند و هنگامی که صاحب امانت آن را درخواست کرد به او تحویل می دهند.

* ویژگی هفتم: گواهی دادن به حق

آنان در گواهی دادن برای حفظ حقوق مردم، ثابت و استوارند و هرگز به

دروغ به چیزی گواهی نمی دهند.

* ویژگی هشتم: مواظبت بر نماز واجب

مؤمنـان نمـاز خود را در اوّل وقت می خواننـد، آداب و شـرایط نمـاز را مراعـات می کننـد. آنان می داننـد که نماز، معراج دل انسان است، با خواندن نمازهای پنج گانه (صـبح، ظهر، عصـر، مغرب و عشا) دل خود را از آلودگی های دنیا پاک می کنند و با تو به مناجات می پردازند.

این هشت ویژگی مؤمنـانی بـود که تو وعـده دادی آنـان سـعادتمند می شونـد، جـالب است ویژگی اوّل و ویژگی آخر آن ها درباره نماز است: «نمازهای مستحبّی، نمازهای واجب». این اهمیّت ویژه نماز را می رساند، نماز انسان را از بدی ها و زشتی ها بازمی دارد، نماز ستون دین است، نماز معراج مؤمن است.

این هشت ویژگی مؤمنـان بود، روز قیـامت که فرا رسـد تو به این مؤمنـان پاداشـی بس بزرگ می دهی و آنـان را در باغ های بهشتی جای می دهی و فرشتگان از آنان پذیرایی می کنند و آنان را گرامی می دارند.

* * *

ویژگی پنجم مؤمنان، پاکـدامنی بود، در دین اسـلام بر عفّت و پاکـدامنی تأکید زیاد شده است و بی بندوباری جنسـی و زنا به عنوان گناهان بزرگ معرّفی شده است.

در اینجا لازم است چند نکته بنویسم:

۱ - زنا و داشتن رابطه نامشروع با زنان، سبب گسسته شدن پیوندهای

خانوادگی می شود و جامعه را به تباهی می کشاند. در جامعه ای که زنا رواج دارد، میل و رغبت به ازدواج کمتر می شود، آمار طلاق زیاد می شود و روز به روز بر تعداد فرزندان نامشروع اضافه می شود.

سلامت جامعه به سلامتی خانواده بستگی دارد، اگر نهاد خانواده آسیب ببیند، جامعه روی سعادت را نخواهد دید. زنا، نهاد خانواده را نابود می کند.

۲ - اگر کسی با مراعات قانون دین، آمیزش جنسی داشته باشد، هیچ ملامت و سرزنشی بر او نیست. کسی که از قانون تو پا فراتر گذارد، طغیان و سرکشی کرده است.

در دین مسیحیّت، ازدواج نکوهش شده است و تجرّد را فضیلت بزرگی برای انسان می دانند، مقام های روحانی این دین ازدواج نمی کنند. آنان اعتقاد دارند رابطه جنسی اگر چه با همسر باشد، خلاف ارزش های انسانی است.

امّا در اسلام، ازدواج پیمان مقدّسی است، این سخن پیامبر است: «ازدواج، سنّت و شیوه من است، هر کس از سنّت من دوری کند، از من نیست». در سخنان بزرگان دین آمده است که ازدواج باعث حفظ نصف دین مسلمان می شود.(۶۷)

وقتی مرد و زن ازدواج (دائم یا موقّت) می کنند، می توانند با هم رابطه جنسی داشته باشند و این امر، هرگز در اسلام، مخالف ارزش های انسانی معرّفی نشده است. غریزه جنسی برای بقای نسل انسان است و اگر به صورت صحیح و با حفظ حرمت ها ارضا شود، زمینه آرامش روحی و روانی انسان را فراهم می سازد.

۳ – مرد مسلمان می تواند با همسر یا کنیزِ خود رابطه جنسی داشته باشد.

منظور از «کنیز» چیست و چرا در آیه ۷ این سوره از «کنیز» سخن به میان آمده است؟

اگر زن غیر مسلمانی در جنگ اسیر شود، به مجرّد اسارت، رابطه زناشویی او با شوهرش قطع می شود و او باید «عِدّه» نگاه دارد، «عِدّه» یعنی سپری شدن زمانی برای این که معلوم شود او باردار است یا نه. عدّه این زنان یک بار حالت زنانگی (پریود) است، اگر معلوم شد که باردار است باید تا زمان زایمان صبر کند.

به هر حال، زن غیر مسلمانی که در جنگ اسیر شده است، بعد از گذشت زمان «عِدّه» می تواند به عنوان کنیز به مرد مسلمانی داده شود.

به راستی فلسفه این قانون چیست؟

درباره زن شوهردارِ غیر مسلمان که در جنگ اسیر شده است، سه کار می توان کرد:

الف. او را به محیط کفر بازگرداند که مشخّص است این کار سبب تقویت کفر می شود و بر خلاف اصول تربیتی اسلام است.

ب. در میان مسلمانان باشد و هرگز ازدواج نکند. این راه حل ظالمانه است و مفاسدی را به دنبال دارد.

ج. رابطه او با شوهر سابقش قطع شود و بعد از گذشت زمان «عدّه» اگر مسلمان شد از نو ازدواج نماید و اگر هنوز در کفر خود باقی ماند، به عنوان کنیز به مسلمانی داده شود. اسلام راه حلّ آخر را برگزیده است.

ص:۱۸۹

* * *

معارج: آیه ۴۱ – ۳۶

فَمَالِ الَّذِینَ کَفَرُوا قِبَلَکَ مُهْطِعِینَ (۳۶) عَنِ الْیمِینِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِینَ (۳۷) أَیَطْمَعُ کُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ یُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِیمٍ (۳۸) کَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا یَعْلَمُونَ (۳۹) فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ (۴۰) عَلَی أَنْ نُبَدِّلَ خَیْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ (۴۱)

محمّد(صلی الله علیه وآله) کنار کعبه می نشست و برای مردم قرآن می خواند، کسانی که زمینه هدایت داشتند، دور محمّد(صلی الله علیه وآله) جمع می شدند و به قرآن گوش می دادند، گاهی کافران هم به آنجا می آمدند و سخن محمّد(صلی الله علیه وآله)را می شنیدند.

محمّد(صلی الله علیه وآله) از وعده ای که تو به مؤمنان داده ای، سخن می گفت و این آیات را می خواند: «روز قیامت مؤمنان در بهشت زیبایی خواهند بود، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است، مؤمنان در آن روز به خوشی و شادمانی مشغول خواهند بود، آنان همراه با همسرانشان زیر سایه درختان بر تخت ها تکیه می زنند، برای آنان میوه های گوناگون فراهم است و هر چه بخواهند و اراده کنند، برایشان آماده می شود...».(۶۸)

کافران وقتی این سخنان را می شنیدند، به سوی محمّد(صلی الله علیه وآله)می آمدند و می گفتند: «ای محمّد ! اگر قیامتی در کار باشد، این نعمت هایی که می گویی به ما می رسد زیرا خدا ما را بیش از همه دوست دارد، او در این دنیا به ما ثروت داده است، این ثروت ما نشانه ارزش ما نزد اوست. بهشتی که تو از آن سخن

می گویی هرگز به پیروان تو نمی رسد، زیرا آنان فقیر هستند و هر کس که فقیر باشد، نشانه این است که خدا بر او خشم گرفته است».

این سخن ثروتمندان مکّه، سخنی باطل بود، هرگز ثروت، نشانه محبّت تو نیست، همان گونه که فقر نشانه خشم تو نیست. ثروت و فقر فقط وسیله ای برای امتحان انسان ها می باشد، تو یکی را با ثروت امتحان می کنی، دیگری را با فقر. به گروهی ثروت می دهی تا ببینی آیا شکرگزار تو خواهند بود یا نه، گروهی دیگر را به فقر مبتلا می کنی تا ببینی آیا بر سختی ها صبر خواهند داشت یا نه. آری، نه ثروت نشانه این است که تو ثروتمند را دوست داری و نه فقر نشانه آن است که تو فقیر را دشمن می داری.

* * *

اکنون با محمّد(صلی الله علیه وآله) چنین سخن می گویی:

ای محمّد ! این کافران را چه شده است که گروه گروه و شتابان از هر طرف به سوی تو می آیند و طمع بهشت دارند؟

آیا هر کدام از آنان انتظار دارند که وارد بهشتی گردند که پر از نعمت است؟

با کدام ایمان و با کدام عمل، چنین شایستگی را در خود می بینند؟

هرگز آن کافران مغرور وارد بهشت نخواهند شد.

چرا آنان این قدر مغرورند؟ حال آن که خودشان می دانند از چه آفریده شده اند؟

از نطفه ای ناچیز و بدبو !

ای محمّد ! من آفریدگار مشرق ها و مغرب ها هستم. به نام خود سوگند یاد

می کنم که من توانـایی دارم نسل کافران را از بین ببرم و به جای آنان کسانی را خلق کنم که از آنان بهتر هستند، هیـچ کس نمی تواند مانع کار من شود، قدرت و قوّت من از همه بیشتر است.

* * *

تو محمّـد(صلی الله علیه وآله) را فرستادی تا با این کافران سخن بگوید و آنان را به ایمان فرا خواند، کافران مغرور خیال می کنند که تو به ایمان و بندگی آنان نیاز داری !

هرگز چنین نیست، تو خدای بی نیاز هستی، ایمان یا کفر انسان ها هیچ نفع یا ضرری برای تو ندارد، این انسان ها هستند که به تو نیازمندند.

تو دوست داری بندگانت به کمال و رستگاری برسند، اگر محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برگزیدی برای این بود که می خواستی آنان هدایت شوند و گرنه می توانی آنان را از بین ببری و گروه دیگری را جایگزین آنان نمایی.

* * *

اکنون در این جمله فکر می کنم: «من آفریدگار مشرق ها ومغرب ها می باشم».

به راستی منظور از «مشرق ها» و «مغرب ها» چیست؟

خورشید هر روز از نقطه ای طلوع می کند، اگر من به نقطه طلوع خورشید نگاه کنم، می بینم (مثلاً در فاصله اول تابستان تا اول زمستان)، نقطه طلوع خورشید از شمال شرقی به سمت جنوب شرقی حرکت کرده است.

آری، خورشید هر روز در نقطه ای طلوع کرده است که روز قبل در آن طلوع نکرده است، این معنای «خدای مشرق ها» می باشد.

در غروب خورشید هم این اتّفاق به همین شکل روی می دهد، «خدای مغرب ها» هم به این معنا می باشد.

* * *

این مشرق ها و مغرب ها چگونه به وجود می آیند؟ چرا خورشید همیشه در یک نقطه مشخّص طلوع و غروب ندارد؟

وقتی من تحقیق می کنم، می فهمم که اگر خورشید همیشه در یک نقطه طلوع و غروب می کرد، دیگر چهار فصل پدید نمی آمد و همیشه یک فصل بود، از بهار، تابستان، پاییز و زمستان خبری نبود !

زمین به دور خورشید می چرخد، مدار زمین به صورت بیضی می باشد، گردش زمین در این مدار بیضی، سبب به وجود آمدن چهار فصل می شود، این که خورشید هر روز در چه نقطه ای طلوع می کند، بستگی به این دارد که زمین در چه نقطه ای از مدار خود قرار گرفته است.

تو خدای مشرق ها و مغرب ها هستی !

تو فرمان دادی که زمین به دور خورشید بچرخد، زمین در هر ثانیه ۳۰ کیلومتر در مدار خود دور خورشید را طی می کند، مدار زمین به دور خورشید ۹۴۰ میلیون کیلومتر است. زمین این مسافت را در ۳۶۵ روز و شش ساعت طی می کند. یک سال، در واقع از گردش کامل زمین به دور خورشید پدید می آید.

* * *

معارج: آیه ۴۴ – ۴۲

فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۴۲) يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصُبٍ يُوفِضُونَ (۴۳) خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۴۴)

کافران به آیین خود، دل خوش کرده بودند، شیطان آیین آنان را برایشان زیبا جلوه داده بود، اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا آنان را به حال خود رها کند تا سرگرم زندگی دنیا و لذّت ها و شهوت های خود شوند. تو به آنان فرصت می دهی تا آن روزی که به آنان وعده داده شده است فرا رسد.

وقتی قیامت برپا شود، کافران شتابان سر از قبر برمی آورند، گویا که به سوی بُت های خود می دوند. در این دنیا، وقتی مثلاً روز عیدی فرا می رسد، همه شتابان به سوی بُت های خود می روند تا در آنجا جشن برگزار کنند، وقتی زمان برپایی قیامت فرا رسد، تو به اسرافیل فرمان می دهی تا در صور خود بدمد، اینجاست که همه مردگان زنده می شوند، هیچ کس نمی تواند به این ندا جواب ندهد، همه زنده می شوند و شتابان به پیشگاه تو حاضر می شوند تا به حساب آنان رسیدگی کنی.

کافران در آن روز چگونه خواهند بود؟

آنان با چشمانی خیره و ترسان در پیشگاه تو می ایستند و سر تا پای آنان را ذلّت و خواری فرا می گیرد، آن روز تو فرمان می دهی تا فرشتگان غُل و

زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها بیندازند و آنان را با صورت بر روی زمین بکشند و به سوی جهنّم ببرند.(۶۹)

آتش جهنّم زبـانه می کشـد، کـافران صـدای جهنّم را می شـنوند، ترس و وحشت، تمـام وجود آنان را فرا می گیرد، این همان روزی است که پیامبران وعده فرا رسیدن آن را به کافران می دادند. قیامت وعده توست و سرانجام فرا می رسد.(۷۰)

ص:۱۹۵

...

...

ص:196

سوره نوح

اشاره

ص:۱۹۷

آشنایی با سوره

۱ – این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۷۱ قرآن می باشد.

۲ – نوح(علیه السلام) یکی از پیامبران بزرگ است و ماجرای او در این سوره ذکر شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

۳ – موضوعات مهم این سوره چنین است: مشکلاتی که نوح برای دعوت مردم به یکتاپرستی تحمّل کرد، مناجات نوح(علیه السلام) با خدا، نوح(علیه السلام) نشانه های قدرت خدا و نعمت های خدا را برای قوم خود بیان می کند، قوم نوح به بُت پرستی ادامه می دهند و سرانجام نوح(علیه السلام)آنان را نفرین می کند، عذاب خدا فرا می رسد...

ص:۱۹۸

نوح: آیه ۴ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَی قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ (۱) قَالَ یَا قَوْمِ إِنِّی لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ (۲) أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِیعُونِ (۳) یَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ وَیُؤَخِّرْکُمْ إِلَی أَجَلٍ مُسَمًّی إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا یُؤَخَّرُ لَوْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴)

تو نوح(علیه السلام) را برای هدایت مردمی فرستادی که در عراق کنار رود فرات زندگی می کردند، بیشتر آنان در جایی زندگی می کردند که اکنون کوفه قرار دارد. تو به نوح(علیه السلام)چنین گفتی: «ای نوح ! قوم خودت را پیش از آن که عذابی دردناک به آنان برسد، هشدار بده».

نوح(علیه السلام) به آنان چنین گفت: «ای قوم من ! من پیامبر شما هستم و با بیانی

ص:۱۹۹

روشن شـما را از عذاب خدا می ترسانم، من از شما می خواهم خدا را بپرستید و از مخالفت او بپرهیزید و از من پیروی کنید تا خدا گناهان شـما را ببخشد و مرگ شـما را تا زمانی مشـخّص به عقب اندازد و عمر شما را طولانی کند که وقتی، زمان مرگ حتمی شـما برسـد، دیگر هیـچ تأخیری در کار نخواهد بود. اگر شـما فکر کنید می فهمید با گناهانی که انجام می دهید مرگ شما زودتر از آن زمان مشخّص فرا می رسد، گناهان باعث می شود عمر شما کوتاه شود».

نوح(علیه السـلام)، نهصد و پنجاه سال مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد و از پرستش بت ها باز داشت، در این مدّت، کمتر از هشتاد نفر به او ایمان آوردند.(۷۱)

مردم، نوح(علیه السـلام) را بسیار اذیّت نمودند، گاهی او را آن قدر کتک می زدند که خون از صورت او جاری می شد و سه روز، بی هوش روی زمین افتاده بود.(۷۲)

* * *

نوح: آیه ۱۲ – ۵

قَالَ رَبِّ إِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلًا وَنَهَارًا (۵) فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعَائِی إِلَّا فِرَارًا (۶) وَإِنِّی کُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِی آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِیَابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَاسْتَکْبَرُوا اسْتِکْبَارًا (۷) ثُمَّ إِنِّی دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا (۸) ثُمَّ إِنِّی أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا (۹) فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کَانَ غَفَّارًا (۱۰) یُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَیْکُمْ مِدْرَارًا (۱۱) وَیُمْدِدْکُمْ بِأَمْوَال وَبَنِینَ وَیَجْعَلْ لَکُمْ جَنَّات وَیَجْعَلْ لَکُمْ أَنْهَارًا (۱۲)

نوح(علیه السلام) هر چه آن مردم را نصیحت می کرد، کمتر نتیجه می گرفت، سرانجام او از هدایت آنان ناامید شد و دست به دعا برداشت و با تو چنین سخن گفت:

خدایا ! من شب و روز، قوم خود را به راه راست دعوت کردم، امّا دعوت من جز بر گریز آنان از حقّ نیفزود.

خدایا ! هر وقت من آنان را دعوت کردم که ایمان بیاورند تا تو آنان را ببخشی، آنان انگشت در گوش نهادند و جامه بر سر کشیدند تا سخن مرا نشنوند، آنان بر کفر خود اصرار ورزیدند و هر چه بیشتر بر تکبّر و غرور خود افزودند.

خدایا ! من آنان را آشکارا دعوت کردم و در مجالس عمومی آنان را به ایمان فرا خواندم و در خلوت و پنهان هم با آنان سخن گفتم، امّا هیچ کدام از این کارهای من، اثری نکرد.

خدایا ! من به آنان گفتم: «از خدای خود طلب بخشش کنید که او بسیار آمرزنده است، این کار شما باعث می شود تا خدا باران فراوان برای شما بفرستد و شما را از قحطی و خشکسالی نجات دهد. اگر شما توبه کنید خدا به شما ثروت و فرزندان زیادی می دهد و برای شما باغ های خرّم و نهرها را پدید می آورد».

* * *

نوح: آیه ۲۰ – ۱۳

مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا (۱۳) وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا (۱۴) أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَات طِبَاقًا (۱۵)

وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا (۱۶) وَاللَّهُ أَنْبَتَكَمْ مِنَ الاٴرْضِ نَبَاتًا (۱۷) ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكَمْ إِخْرَاجًا (۱۸) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الاٴرْضَ بِسَاطًا (۱۹) لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا (۲۰)

نوح(علیه السلام) به آن مردم چنین گفت:

ای مردم ! چرا از شُکوه و عظمت خدا بیم ندارید حال آن که خدا شما را مرحله به مرحله خلق کرده است؟ شما نطفه ای ناچیز بودید، در رحم مادر قرار گرفتید، رشد کردید و به این دنیا آمدید، خدا به شما روزی داد و شما بزرگ شدید. پس چرا نعمت های او را فراموش می کنید؟

ای مردم ! مگر نمی دانید که خدا چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری، آفریده است؟ مگر نمی بینید که در آسمان ها، ماه را مایه روشنایی شب و خورشید را چراغ فروزان روز، قرار داده است؟

ای مردم ! خدا از زمین گیاهان گوناگون رویانده است، اوست که شما را می میراند و شما را به خاک برمی گرداند و بار دیگر در روز قیامت شما را از خاک زنده می کند و شما برای حسابرسی به پیشگاه او حاضر می شوید.

ای مردم ! خدا زمین را فرش گسترده ای قرار داد تا از راه های وسیع و پهناور آن به سوی مقصدهای خود، رفت و آمد کنید.

* * *

نوح: آیه ۲۴ - ۲۱

قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِی وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ

يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا (۲۱) وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا (۲۲) وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا (۲۳) وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا (۲۴)

وقتی نوح(علیه السلام) از هدایت آن مردم ناامید شد، چنین گفت:

خدایا ! این مردم به سخن من گوش نکردند، آنان از رهبرانی پیروی می کنند که مال و ثروت زیادی دارند و این مال و ثروت چیزی جز زیان برای آن رهبران در پی نداشته است.

خدایا ! رهبران کافر دست به نیرنگی بس بزرگ زدند و مردم را به بُت پرستی فرا خواندند. این رهبران به مردم گفتند: «از پرستش بُت های خود دست برندارید، هرگز پنج بُت بزرگ خود را رها نکنید. از پرستش وَدّ و سُواغ و یَغُوث و یَعُوق و نَسر دست نکشید».

خدایا ! این رهبران کافر گروه زیادی را به گمراهی کشاندند، آنان هم به خود و هم به دیگران ستم کردند و سرمایه وجودی خویش را تباه کردند، من از تو می خواهم که آنان را به حال خود رها کنی تا در گمراهی خود غوطهور شوند.

* * *

قوم نوح(علیه السلام)، پنج بُت بزرگ داشتند که نام های آنان چنین بود:

۱ - وَدّ که به شکل مرد بود.

۲ - سُواغ که به شکل زن بود.

۳ - یَغُوث که به شکل شیر جنگل بود.

۴ - یَعُوق که به شکل اسب بود.

۵ - نَسر که به شکل باز (پرنده شکاری) بود.

رهبران کـافر مردم را به عبـادت این بُت ها تشویق می کردنـد، منافع این رهبران در بُت پرستی مردم بود و برای همین با فریبی بزرگ، بُت پرستی را برای این مردم، حقّ جلوه می دادنـد و مانع می شدند مردم به نوح(علیه السـلام) ایمان بیاورند، البتّه خود مردم هم مقصّر بودند، زیرا اگر آنان از این رهبران پیروی نمی کردند، آنان نمی توانستند این گونه بُت پرستی را رواج دهند.

* * *

نوح: آیه ۲۸ - ۲۵

مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا (۲۵) وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا (۲۶) إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا (۲۷) رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا (۲۸)

تو دعـای نوح(علیه السـلام) را مسـتجاب کردی و سـرانجام آن مردم به خاطر کفرشان، در طوفان غرق شدنـد و در آتش وارد شدند.

منظور از این آتش، آتشِ برزخ است، آنان بعد از مرگ به دنیایِ برزخ وارد می شوند و در آنجا در آتش می سوزند.

آری، پس از مرگ، روح انسان ها وارد برزخ می شود، کافران در آتش می سوزند و مؤمنان در باغ هایی زیبا قرار می گیرند.

ص:۲۰۴

* * *

تو آن مردم را از رحمت خود محروم ساختی و آنان هیچ یار و یاوری نیافتند.

آری، نوح(علیه السـلام) وقتی فهمیـد که مردم دیگر ایمـان نمی آورنـد دست به دعـا برداشت و چنین گفت: «بارخـدایا ! هیچ یـک از این کـافران را بر روی زمین بـاقی مگـذار زیرا اگر آنـان را زنـده بگـذاری، بنـدگانت را گمراه می کننـد و جز نسـلی گناهکار و ناسپاس پدید نمی آورند».

وقتی طوفان همه جا را فرا گرفت، نوح(علیه السـلام) این گونه دعا کرد: «خـدایا ! مرا و پدر و مادرم و همه مؤمنانی که به خانه من آمدند و همه مردان و زنان مؤمن را ببخش و از خطای ما چشم پوشی کن و بر عذاب کافران ستمکار بیفزا !».

* * *

مناسب می بینم که در اینجا درباره کشتی نوح(علیه السلام) بیشتر بنویسم:

نوح(علیه السـلام) سال های سال مردم را به یکتاپرستی فرا خوانـد، در این مـدّت، کمتر از هشـتاد نفر به او ایمان آوردند، تو به نوح(علیه السـلام)وحی کردی که بیش از این گروهی که ایمان آورده انـد، دیگر هیچ کس ایمان نخواهد آورد، اینجا بود که نوح(علیه السلام) آن کافران را نفرین کرد.(۷۳)

تو به نوح(علیه السـلام) دسـتور دادی که کشتی بسـازد و تو او را در چگونه ساختن آن یاری کردی، کشتی نوح(علیه السـلام) باید در مقابل طوفان سهمگینی که قرار بود فرا رسد، مقاوم باشد، پس جبرئیل را فرستادی تا به او در این امر یاری رساند.(۷۴)

ص:۲۰۵

به نوح(علیه السلام) فرمان داده بودی تا از هر حیوانی، جفتی را تهیّه کند و در کشتی خود قرار دهد، زیرا طوفان همه زمین را فرا خواهد گرفت و نباید نسل آن ها منقرض شود، پس کشتی او باید بزرگ باشد.

محلّ ساختن کشتی نزدیک مکانی بود که امروزه «مسجد کوفه» قرار دارد.

هر روز صبح که آفتاب طلوع می کرد، نوح(علیه السلام) همراه با یارانش شروع به کار می کردند. آنان در جایی که صدها کیلومتر از دریا فاصله داشت، کشتی بزرگی ساختند.

مردم به جای این که درباره دعوت نوح(علیه السلام) بیشتر فکر کنند و یا احتمال بدهند وعده عذاب نزدیک است، همچنان بر کفر خود پافشاری می کردند، آن مردم به نوح(علیه السلام) و یارانش سنگ پرتاب می کردند و آنان را مسخره می کردند.

یکی می گفت: «حالا که کشتی می سازی، دریای آن را هم بساز»، دیگری می گفت: «چه شد که پس از پیامبری، سر از نجّاری درآوردی؟». آن یکی می گفت: «نوح عقل خود را از دست داده است و یارانش هم دیوانه شده اند، در بیابان کشتی می سازند !».

نوح(علیه السلام) در پاسخ چنین می گفت: «اگر شما ما را مسخره می کنید، ما هم روزی شما را مسخره خواهیم کرد».

* * *

کار ساختن کشتی به پایان رسید، تو به قدرت خود، حیوانات را مطیع او قرار دادی و او از هر حیوانی، یک جفت انتخاب نمود، غذای کافی هم برای حیوانات آماده شد.(۷۵)

نوح(علیه السلام) در انتظار فرا رسیدن وعده تو بود. تو به او گفته بودی که هر وقت از تنور خانه ات، آب جوشید بدان که وعده من فرا رسیده است. (خانه نوح(علیه السلام) در محلّ مسجد کوفه است و جایِ آن تنور امروزه در وسط مسجد کوفه کاملاً مشخّص است و در آنجا حوض آبی ساخته اند).

عجیب این است که زن نوح(علیه السلام)از کافران بود و به او ایمان نیاورده بود، روزی، زن نوح(علیه السلام)برای پختن نان سراغ تنور رفت، دید که از تنور آب می جوشد.(۷۶)

بیشتر اوقات داخل تنور آتش وجود دارد، معمولاً هیچ رطوبتی، داخل تنور نیست، زن نوح(علیه السلام) از دیدن این منظره تعجّب کرد، به نوح(علیه السلام) خبر داد، نوح(علیه السلام)فوراً کنار تنور آمد. فهمید که وعده عذاب فرا رسیده است، او درپوشی را بر تنور نهاد و دور درپوش را با گِل گرفت، به امر تو، آب از جوشش ایستاد.

نوح(علیه السلام) به یاران خود گفت: «بسم الله بگویید و سوار کشتی شوید، حرکت کشتی و توقّف آن با خداست، بدانید که خدا بخشنده و مهربان است».

سه پسر و یک دختر نوح(علیه السلام)همراه با مؤمنان سوار بر کشتی شدند، نوح(علیه السلام)، همسر خود را سوار کشتی نکرد زیرا او از کافران بود. نوح(علیه السلام)، پسری دیگری هم داشت که نامش کنعان بود، کنعان منافق بود، به ظاهر ادّعا می کرد به نوح(علیه السلام)ایمان آورده است، امّا ایمان او واقعی نبود. او سوار بر کشتی نشد، او به گفته پدر ایمان نداشت.

* * *

هنوز هیچ خبری نشده بود، همه چیز عادی بود، مردم به کارهای آنان

می خندیدند و می گفتند: این ها امروز دیگر واقعاً دیوانه شده اند !

یاران نوح(علیه السلام) هشتاد نفر بودند، همه سوار کشتی شدند، هشتاد نفر در مقابل آن همه مردم، جمعیّت کمی بود. نوح(علیه السلام)به سراغ تنور رفت و درپوش را از روی آن برداشت، آب فوران کرد، او خود را به کشتی رساند و سوار شد. به فرمان تو، باران سیل آسا از آسمان بارید، رود فرات طغیان کرد، آب روی زمین بالا آمد و کشتی بر روی آب قرار گرفت، این همان طوفانی بود که تو وعده آن را داده بودی. کشتی نوح(علیه السلام)مانند کوهی محکم و استوار، در میان موج ها شروع به حرکت کرد.

نوح(علیه السلام) از بالای کشتی نگاه کرد، پسرش کنعان را دید که از دامنه کوهی بالا می رود، گاهی می افتد و گاهی بلند می شود. کنعان به ظاهر به او ایمان آورده بود امّا ایمان او واقعی نبود، قلب او از نور ایمان خالی بود.

نوح(علیه السلام) پسرش را با دنیایی از عاطفه و احساس صدا کرد و به او گفت:

ـــ پسرم ! بیا با ما سوار کشتی شو و با کافران مباش !

ـــ من به بالای کوه پناه می برم، این کوه می تواند مرا از غرق شدن نجات دهد.

ـــ امروز روز عذاب این کافران است، جز لطف خدا، هیچ چیز نمی تواند تو را از این عذاب برهاند.

پسر نوح خیال می کرد که آن کوه می تواند او را نجات دهد، او از روی لجاجت سخن پدر را نپذیرفت، همین طور که او از کوه بالا می رفت، موجی آمد و نوح(علیه السلام) دیگر او را ندید، او در آب غرق شد.(۷۷)

طوفان سهمگین همه زمین را فرا گرفت، آب همه قلّه های بلند را هم فرا

گرفت.

نوح(علیه السلام) زمام کشتی را به تو سپرده بود و آب و طوفان، کشتی را به هر سو می برد، هفت روز گذشت، دیگر وقت آن بود که نوح(علیه السلام) و یارانش زندگی جدیدی را روی زمین آغاز کنند.

به زمین وحی کردی که آب خود را فرو ببرد و آسمان باران را قطع کند، آب ها در زمین فرو رفت و کشتی بر کوه «جُودی» قرار گرفت. (کوه جودی نزدیک شهر موصل در عراق قرار دارد).(۷۸)

* * *

یک بار دیگر آیه ۲۸ را می خوانم، نوح(علیه السلام) چنین دعا کرد: «خدایا ! هر کس به خانه من آمد و مؤمن بود ببخش».

خانه نوح(علیه السلام) مسجد کوفه بود، امّا در خانه او، همسرش و پسرش کنعان هم بودند، این دو کافر بودند، نوح(علیه السلام) گفت: «هر کس که به خانه ام آمد و مؤمن بود»،منظور نوح این است که برای همسر کافر و پسر کافرش دعا نکند، زیرا آنان کافر بودند و شایستگی رحمت و مهربانی خدا را نداشتند. از طرف دیگر، گاهی کافران هم به خانه نوح(علیه السلام)می آمدند، نوح آنان را نیز از دعای خود، خارج می کند.

* * *

من دانستم که در آیه ۲۸ از «خانه نوح(علیه السلام)» یاد شده است که اکنون مسجد کوفه است، نوح(علیه السلام) برای همه مؤمنانی که وارد خانه او شدند، دعا کرد.

ولی این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می کنیم. «بطنِ

قرآن» معنـایی است که از نظرهـا پنهـان است: یـک روز امـام صادق(علیه السـلام)این آیه را برای یکی از یاران خود خوانـد و گفت: «منظور از خانه نوح(علیه السـلام)، ولایت است، هر کس به ولایت باور داشـته باشـد در خانه پیامبران وارد شـده است». (۷۹)

آری، دوستی خاندان پیامبر یعنی ادامه راه پیامبران !

راه امامت، اسـتمرار راه پیامبران است، خدا انسان ها را بدون امام رها نکرده است، خدا دوازده امام را از گناه و زشتی ها پاک گرداند و به آنان مقام عصمت داد و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهاد و از مردم خواست تا از آنان پیروی کنند.

امروز هم مهدی(علیه السـلام)، امام زمان و حجّت خدا روی زمین است، هر کس از مهدی(علیه السلام)پیروی کند و ولایت او را قبول کند از دعای نوح(علیه السلام)بهره مند می شود. آری، هزاران سال پیش، نوح(علیه السلام)برای چنین کسی دعا کرده است.

* * *

نوح(علیه السـلام) کـافران را نفرین کرد و همه نـابود شدنـد، امّـا سؤالی ذهن مرا مشـغول کرده است: در این که کـافران دچار عـذاب شده بودند، حرفی نیست، امّا در میان آنان کودکان زیادی بودند که هنوز به سنّ بلوغ نرسـیده بودند تا ایمان یا کفر را انتخاب کنند. به راستی گناه آنان چه بود؟

همین سؤال را یکی از یـاران امـام رضـا(علیه السـلام) از آن حضـرت نمود، امـام به او چنین پاسـخ داد: «چهـل سـال قبل از آن طوفان بزرگ، خدا زنان قوم نوح(علیه السلام) را به نوعی بیماری مبتلا کرد که همه آن ها عقیم شدند و دیگر کودکی به دنیا نیامد».(۸۰)

در واقع هنگام طوفان، هیچ طفل و کودکی در میان آن مردم نبود، حدّاقل سنّ

آنان، چهل سال بود، آنان می توانستند راه حقّ را انتخاب کنند، فرصت و مهلت کافی برای پذیرش حقّ داشتند، امّا راه شیطان را برگزیدند و به سزای اعمالشان رسیدند.(۸۱)

* * *

محمّد(صلی الله علیه وآله) در شهر مکّه بود، تو این سوره را بر او نازل کردی و از سختی هایی که نوح(علیه السلام)برای هدایت مردم تحمّل کرد، سخن گفتی. تو می دانستی که بُت پرستان مکّه، محمّد(صلی الله علیه وآله) را بسیار اذیّت و آزار می کنند، به او سنگ پرتاب می کنند، خاکستر بر سرش می ریزند، تو به محمّد(صلی الله علیه وآله) درس صبر و استقامت دادی و این گونه از او خواستی تا در سختی ها صبور و شکیبا باشد، همان گونه که نوح(علیه السلام) سال های سال بر همه سختی ها صبر کرد.(۸۲)

ص:۲۱۱

…

ص:٢١٢

سوره جِنّ

اشاره

ص:۲۱۳

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۷۲ قرآن می باشد.

۲ - در این سوره این مطلب بیان شده است: گروهی از جنّ ها، قرآن را می شنوند و به آن ایمان می آورند و دوستان خود را به ایمان فرا می خوانند، به همین دلیل این سوره را سوره «جِنّ» می نامند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: سخنان جنیان با یکدیگر وقتی قرآن را می شنوند، جنّ ها به گروه مؤمن و گروه کافر تقسیم می شوند، دعوت انسان ها به پایداری در راه حقّ، مشکلاتی که پیامبر در راه دعوت مردم به یکتاپرستی تحمل کرد...

ص:۲۱۴

جِنّ: آیه ۵ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۱) يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (۲) وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا (۳) وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا (۴) وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۵)

محمّد(صلی الله علیه وآله) اهل مکّه بود، مردم مکّه او را به خوبی می شناختند و سال ها با او زندگی کرده بودند و همواره او را «محمّد امین» می خواندند و به درستکاری او باور داشتند، امّا وقتی تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برگزیدی، گروهی از مردم مکّه با او دشمن شدند و او را دیوانه، جادوگر و دروغگو خواندند. محمّد(صلی الله علیه وآله)آنان را به رستگاری فرا می خواند و از بُت پرستی نهی می کرد، آنان اسیر جهل

و خرافات شده بودند و نمی خواستند دست از پرستش بُت ها بردارند.

اکنون می خواهی ماجرای ایمان آوردن گروهی از جنّ ها را شرح دهی، هدف تو از بیان این ماجرا چیست؟

گروهی از جنّ ها که اصلاً محمّد(صلی الله علیه وآله) را نمی شناختند، وقتی آیات قرآن را شنیدند به حقّ بودن آن پی بردند و به آن ایمان آوردند، اهل مکّه که سال های سال با محمّد(صلی الله علیه وآله)زندگی کرده بودند، چرا به او ایمان نمی آوردند؟ چرا خود را از سعادت و رستگاری محروم می کردند.

* * *

بازار عُکّاظ !

مهم ترین اتّفاق اقتصادی و فرهنگی در آن روزگار !

مردم آن روزگار در اوّل ماه ذی القعده به سرزمینی به نام «عُکّاظ» می رفتند و بیست شب در آنجا می ماندند و بزرگ ترین بازار را تشکیل می دادند، بازرگانان و خریداران از همه جا به آنجا می آمدند. از مکّه تا سرزمین «عُکّاظ» سه روز راه بود، «عُکّاظ» بین مکّه و طائف واقع شده بود. شاعران بزرگ عرب نیز در آنجا حاضر می شدند و شعرهای زیبای خود را می خواندند.

محمّد(صلی الله علیه وآله) تصمیم گرفت تا به «عُکّاظ» برود و در آنجا مردم را به یکتاپرستی دعوت کند، او از مکّه حرکت کرد و سه روز در راه بود، وقتی به آنجا رسید با مردم سخن گفت، امّا هیچ کس سخنش را نپذیرفت و حتّی یک نفر هم مسلمان نشد، آن مردم سرگرم دنیا و زیبایی های آن شده بودند، کسی که شیفته دنیاست، سخن حقّ در او اثر نمی کند، آن مردم به دنبال ثروت و کنیزهای

زیبایی که در آنجا به فروش می رفتند، بودند.

محمّد(صلی الله علیه وآله) به آنجا رفت تا حجّت را بر آنان تمام کند، در روز قیامت آنان نمی توانند بگویند: «کسی سخن حقّ را برای ما بیان نکرد»، محمّد(صلی الله علیه وآله)وظیفه اش را به خوبی انجام داد، تو از او خواسته بودی که به انجام وظیفه خود فکر کند نه به نتیجه کار. درست است که هیچ کس سخنش را نپذیرفت، امّا او وظیفه اش را به خوبی انجام داد.

بازار عُکّاظ جمع شد و همه به شهرها و قبیله های خود بازگشتند، محمّد(صلی الله علیه وآله)هم به سوی مکّه حرکت کرد، شب فرا رسید، محمّد(صلی الله علیه وآله)خسته راه بود، او برای استراحت در وسط بیابان منزل کرد.

پاسی از شب گذشت، محمّد(صلی الله علیه وآله) از خواب بیدار شد، او تنها در این بیابان به نماز ایستاد و سپس شروع به خواندن قرآن کرد.

گروهی از جنّ ها از آنجا می گذشتند، آنان صدایی را شنیدند، به یکدیگر گفتند: «گوش کنید». همه با دقّت به قرآن گوش فرا دادند، پس از آن نزد محمّد(صلی الله علیه وآله) آمدند و او با آنان سخن گفت و آنان مسلمان شدند و به قرآن ایمان آوردند.

آنان نُه جنّ بودند که نزد قوم خود رفتند و آنان را هم نزد پیامبر آوردند، پیامبر آنان را نیز به اسلام دعوت کرد و همه مسلمان شدند.(۸۳)

* * *

در دو جای قرآن از این ماجرا سخن به میان آمده است: سوره احقاف (آیات ۲۹ تا ۳۲) و سوره جنّ.

ص:۲۱۷

اکنون وقت آن است تا این آیات سوره جنّ را بخوانم:

* * *

تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به انسان ها بگوید که از طرف خدا به او وحی شده است که گروهی از جنّ ها به سخنان او گوش داده اند و به آن ایمان آورده اند. آنان اوّلین گروه مسلمان از جنّ ها بودند و به قرآن ایمان آوردند. آنان نزد بقیّه جنّ ها رفتند.

جنّ های مسلمان با قوم خود شروع به سخن نمودند و آنان را به اسلام و قرآن دعوت کردند. این سخن جنّ های مسلمان با دیگر جنّ ها می باشد:

ای جنّ ها ! ما کلام آسمانی شگفت انگیزی شنیده ایم که همه را به راه راست هدایت می کند، وقتی ما آن کلام را شنیدیم به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک خدا قرار نمی دهیم.

ای جنّ ها ! ما ایمان آورده ایم که خدای ما، بلندمرتبه است، او هرگز همسر و فرزندی ندارد. ما اعتراف می کنیم که جاهلان سخنانی ناروا درباره خدا گفته بودند و ما را گمراه کرده بودند. آنان به ما می گفتند: «خدا همسر و فرزند دارد»، اکنون که قرآن را شنیدیم، فهمیدیم که این سخنان، باطل بوده است و خدا هرگز همسر و فرزند و شریکی ندارد.

ای جنّ ها ! ما خوش باور بودیم و تصوّر نمی کردیم که کسی از جنّ ها یا انسان ها به خدا سخن دروغ نسبت دهد، جاهلان به ما می گفتند: «خدا فرمان داده است که فرزندان او را بپرستید»، ما از روی خوش خیالی این سخنان را باور کردیم، اکنون وقتی قرآن را شنیدیم، فهمیدیم که آنان سخن دروغ به خدا

نسبت داده بودند و ما را گمراه کرده بودند.

* * *

جِنّ: آیه ۷ – ۶

وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَال مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا (۶) وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا (۷)

در اینجا می خواهی به دو نکته اشاره کنی و پس از آن، بار دیگر سخنان جنّ هایی را که مسلمان شده بودند را ذکر می کنی.

* نکته اوّل

در زمان جاهلیّت رسم بود که وقتی مردم به مسافرت می رفتنـد و شب هنگام به سـرزمینی می رسـیدند چنین می گفتند: «ما به بزرگ این سرزمین از شرّ نادانان قومش پناه می بریم». منظور آنان از این سخن، جنّ ها بودند و بر این باور بودند که وقتی این سخن را می گویند، بزرگ و رئیس جنّ ها آنان را از شرّ دیگر جنّ ها حفظ می کند.

در اینجا به این باور بُت پرسـتان اشاره می کنی: «مردانی از انسان ها به مردانی از جنّ ها پناه می برنـد و جنّ ها باعث گمراهی انسان ها می شوند و بر گمراهی آن ها می افزایند».

آری، شـیطان از جنّ ها می باشد، همان شیطانی که نامش «ابلیس» است و وقتی خدا به او فرمان داد بر آدم(علیه السلام)سجده کند، او نافرمانی کرد و از درگاه خدا رانده شد. شیطان با گروهی از پیروان خود تلاش می کند تا انسان ها را از راه

هدایت دور کند و آنان را فریب دهد.

* نکته دوم

بُت پرستان بر این باور بودند که وقتی از دنیا می روند به مشتی خاک و استخوان تبدیل می شوند و دیگر زنده نمی شوند، جنّ ها هم چنین باوری داشتند، در اینجا با بُت پرستان چنین سخن می گویی: «ای بُت پرستان ! همان گونه که شما به روز قیامت باور ندارید، جنّ ها هم به روز قیامت باور نداشتند و گمان می کردند که بعد از مرگ، هرگز زنده نخواهند شد».

این دو نکته را بیان کردی و دو باور بُت پرستان مکّه را آشکار ساختی، بُت پرستان به جای این که به تو پناه ببرند و از تو کمک بخواهند به رئیس جنّ هاپناه می بردند، همچنین آنان مرگ را پایان همه چیز می دانستند، امّا گروهی از جنّ ها وقتی آیات زیبای قرآن را شنیدند به قیامت ایمان آوردند.

* * *

جنّ: آیه ۱۵ – ۸

وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا (۸) وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا (۹) وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا (۱۰) وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا (۱۱) وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا (۱۲) وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا (۱۳) وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (۱۴) وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا

لِجَهَنَّم حَطَبًا (۱۵)

سخن از جنّ هایی بود که وقتی قرآن را شنیدند به آن ایمان آوردند و مسلمان شدند و نزد قوم خود رفتند و آنان را به اسلام دعوت کردند. اکنون ادامه سخن آنان را ذکر می کنی، آنان به قوم خود چنین گفتند:

ای جنّ ها ! این بار که آسمان را جستجو کردیم، آنجا را پر از محافظان نیرومند و شهاب ها یافتیم، قبل از این، هر وقت می خواستیم در گوشه و کنار آسمان در کمین می نشستیم و حوادث آینده را از فرشتگان می شنیدیم، امّا اکنون هر کس بخواهد چیزی از فرشتگان بشنود، شهاب ها را در کمین خود می یابد. ما نمی دانیم که آیا خدا قصد عذاب اهل زمین را دارد یا می خواهد آنان را هدایت کند.

ای جنّ ها ! در میان ما، گروهی نیکوکار بوده اند و گروهی هم بر خلاف آنان بوده اند، همیشه این اختلاف بین ما بوده است. ما از شما می خواهیم که راه نیکی را انتخاب کنید و به این قرآن ایمان آورید، ما چنین فهمیدیم که هرگز نمی توان بر قدرت خدا غلبه پیدا کرد و نمی توانیم از قدرت او فرار کنیم، اگر راه کفر را برگزینیم، روز قیامت به عذابی سخت گرفتار خواهیم شد و هیچ راه فراری برای ما نخواهد بود.

ای جنّ ها ! بدانید ما هنگامی که قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم، اگر شما را به اسلام فرا می خوانیم، خودمان به آن ایمان آورده ایم، آیا می دانید نتیجه ایمان چیست؟ هر کس ایمان آورد از کمی پاداش و از ظلم نمی ترسد، خدا به

او پاداشی بس بزرگ خواهد داد.

ما قرآن را شنیدیم، فهمیدیم که خدا به ما اختیار داده است، او راه هدایت را به ما نشان می دهد و ما باید راه خود را انتخاب کنیم، وقتی او به ما اختیار داده است، طبیعی است که عدّه ای مسلمان می شوند و عدّه ای هم راه کفر را برمی گزینند. خدا ما را مجبور به ایمان نمی کند. هر کس دین اسلام را برگزیند به راه راست هدایت شده است، امّا کسی که راه کفر را برگزیند به خود ستم کرده است و سرمایه های وجودی خویش را تباه کرده است، آنان در روز قیامت، هیزم های جهنّم خواهند بود که آتش جهنّم با آنان، افروخته خواهد شد و این عذابی دردناک است.

* * *

در آیه ۸ چنین می خوانم که جنّ های مسلمان به دیگر جنّ ها گفتند: «این بار که آسمان را جستجو کردیم، آنجا را پر از محافظان نیرومند و شهاب ها یافتیم...».

به راستی منظور از این سخنان چیست؟

باید بررسی کنم...

بعضی از جنّ ها از حوادث آینده باخبر بودند، آنان به آسمان می رفتند و به سخنان فرشتگان گوش می دادند. فرشتگان از حوادث آینده خبر دارند و گاهی درباره آن سخن می گویند، جنّ ها به دنیاِی آنان می رفتند و مخفیانه، سخنان آنان را می شنیدند.

رفت و آمد جنّ ها به آسمان آزاد بود، امّا وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) به دنیا آمد، خدا

رفت و آمد آن ها را به آسمان ها ممنوع کرد، خدا اراده کرد تا دیگر آنان آزادانه به ملکوت آسمان ها وارد نشوند. منظور از ملکوت، عالم بالا می باشد، دنیایی که از این دنیای مادی برتر و بالاتر است.

خدا به فرشتگان دستور داد که اگر یکی از جنّ ها، مخفیانه وارد دنیای آن ها شد، آن جنّ را با نوری عجیب دور کنند.

منظور از «شهاب» در اینجا، نوری است که همچون آتش است و جنّ ها تاب تحمّل آن را ندارند، فرشتگان با آن نور، جنّ ها را از دنیای خود دور می کنند.

* * *

بعضی از انسان ها به کار پیش گویی مشغول بودند و حوادث آینده را پیش بینی می کردند، به آنان «کاهن» می گفتند. آنان با جنّ ها ارتباط می گرفتند و از آن ها درباره آینده سؤالاتی می کردند. پیش از تولّد پیامبر، جنّ ها به آسمان می رفتند و خبرهایی را برای کاهنان می آوردند، کاهنان هم با پیش بینی حوادث، انسان ها را به سوی خود جذب می کردند و این زمینه بعضی از فسادها می شد، مردم خیال می کردند که این کاهنان که از آینده خبر می دهند، انسان های مقدّسی هستند !

وقتی خدا رفت و آمد جنّ ها را به آسمان ممنوع کرد، جنّ ها نمی دانستند چه اتّفاقی افتاده است.

جنّ ها نمی دانستند که این نشانه نزول عذاب برای انسان ها می باشد یا مقدّمه هدایت آنان؟

آری، دورانِ کهانت و فریب به پایان رسیده بود و آفتاب نبوّت طلوع کرده

ص:۲۲۳

بود، محمّد(صلی الله علیه وآله)به دنیا آمده بود تا آخرین و کامل ترین دین خدا را برای انسان ها به ارمغان آورد.

* * *

من دوست دارم درباره جنّ ها بیشتر بـدانم. قرآن را بررسـی می کنم، می بینم که درباره جنّ ها، دوازده نکته بیان شـده است. وقتی من این دوازده نکته را بدانم، می توانم تصویری روشن از جنّ ها داشته باشم:

۱ – انسان از خاک آفریده شده است و جنّ از آتش.(۸۴)

۲ – جنّ هم می تواند حقّ را تشخیص دهد و قدرت درک حقایق را دارد.

۳ – خدا به او اختیار داده است تا راه خودش را انتخاب کند.

۴ – گروهی از آنان مؤمن و گروهی هم کافر هستند.(۸۵)

۵ – آنان روز قیامت زنده می شوند و به اعمال آنان رسیدگی می شود، کافران آنان عذاب می شوند و به مؤمنان پاداشی نیکو داده می شود.(۸۶)

۶ – قبل از تولّد پیامبر، جنّ ها می توانستند به آسـمان ها بروند و خبرهایی را از فرشتگان بشنوند ولی بعد از تولّد پیامبر از این کار منع شدند.(۸۷)

۷ – جنّ ها با بعضی از انسان ها ارتباط می گرفتند و سبب گمراهی انسان ها می شدند.(۸۸)

۸ – بعضـی از جنّ ها، قدرت فراوانی دارند، در ماجرای سلیمان(علیه السلام)چنین می خوانیم: وقتی او می خواست تخت ملکه یمن را به فلسـطین بیاورد، یکی از جنّ ها به سـلیمان(علیه السـلام)چنین گفت: «من آن تخت باشـکوه را قبل از این که از جای خود برخیزی، از یمن به فلسطین می آورم».(۸۹)

۹ – اگر خـدا اجـازه دهـد، جنّ ها می تواننـد بعضـی از کارهای انسان ها را انجام دهنـد، آنان به اذن خـدا، برای سـلیمان(علیه السلام)ساختمان های باشکوهی برای عبادت ساختند و از دریا برای او درّ و مروارید استخراج می کردند.

۱۰ – آفرینش جنّ ها قبل از خلقت انسان بوده است.(۹۰)

۱۱ – ابلیس یکی از جنّ ها می باشـد، خدا به او فرمان داد تا بر آدم(علیه السـلام)سـجده کند، او نافرمانی کرد و از درگاه خدا رانده شد. ابلیس به اسم «شیطان» معروف شده است. او پیروان زیادی در میان جنّ ها دارد که به آنان «شیاطین» گفته می شود.

۱۲ – مقام انسان بالاتر و برتر از همه موجودات می باشـد، زیرا خدا به فرشـتگان و ابلیس که از جنّ بود، فرمان داد بر آدم(علیه السلام) سجده کنند.

این دوازده نکته در قرآن دربـاره جنّ هـا بیـان شـده است، امّـا مطالب دیگری که مردم برای جنّ ها می گوینـد، خرافه است و نباید به آن توجّه کرد.

عـدّه ای می گوینـد: «جنّ ها شـکل های عجیب و غریب دارنـد»، گروهی می گوینـد: «جنّ ها موجوداتی دم دار و سم دار می باشـند». برخی می گوینـد: «اگر یک ظرف آب داغ را روی زمین بریزیم، جنّ ها عصـبانی می شوند و آن خانه را به آتش می کشند». این سخنان، خرافاتی است که جاهلان آن را ساخته اند.(۹۱)

مردم تصوّر می کننـد که همه جنّ هـا، موجوداتی موذی و بـد می باشـند. در حـالی که چنین نیست، در میـان جنّ هـا، کسانی هستند که مسلمان هستند و به قرآن و پیامبر ایمان واقعی دارند و کارهای شایسته انجام می دهند.(۹۲)

* * *

در زبان عربی، سه حرف «ج ن ن» به معنای «پوشیده شده» می باشد، عرب ها به بچّه ای که در شکم مادر است، «جنین» می گویند، چون نمی توان او را دید. به باغ هایی که درختان بلندی دارد، «جنّت» می گویند، زیرا وقتی کسی زیر آن درختان قرار می گیرد نمی تواند خورشید و نور آن را ببیند. آن ها به «جنّ» هم چنین نامی نهاده اند، زیرا جنّ را نمی توان با چشم دید.

همچنین در زبان عربی سه حرف «ش ط ن» به معنای خبیث یا پلید می باشد، عرب ها به هر موجودی که پلید و خبیث باشد، «شیطان» می گویند. ابلیس یکی از جنّ ها بود، وقتی خدا به فرشتگان دستور داد که بر آدم سجده کنند، ابلیس سرپیچی کرد.

به راستی ابلیس در میان فرشتگان چه می کرد؟

او یک جنّ بود که بعد از هلاک جنّ ها در زمین، به آسمان ها آورده شده بود، او سالیان سال عبادت خدا را می کرد، امّا در این امتحان بزرگ مردود شد و از درگاه خدا رانده شد و پلید و خبیث شد.

از قدیم گفته اند: «هر گردی که گردو نیست !!».

هر جنّی، شیطان و پلید نیست، بعضی از جنّ های مسلمان و نیکوکارند، بعضی از جنّ ها پلید و شیطان هستند.

از طرف دیگر، هر شیطانی، جنّ نیست ! شیطان به معنای «پلید و خبیث» است، ممکن است چیزی پلید باشد (شیطان باشد)، امّا از جنّ نباشد.

پس شیطان دو معنا می تواند داشته باشد:

معنای اوّل: ابلیس که از جنّ ها بود و به آدم(علیه السلام) سجده نکرد و از درگاه خدا

دور شد و پلید و پست شد.

معنـای دوم: موجـودی کـه پلیـد اسـت، امّـا از جـنّ نیست، این نکته مهمّی است که بایـد به آن دقّت شـود تـا سـخن علی(علیه السـلام)معنای روشـنی پیدا کند. علی(علیه السـلام)فرمود: «وقتی می خواهید آب بنوشـید، از قسـمت شکسته ظرف و از قسمت دسـتگیره ظرف، آب ننوشـید، زیرا شـیطان روی دسـتگیره و قسـمت شکسـته ظرف می نشیند». منظور از واژه «شیطان» در اینجا «میکروب» می باشـد که موجودی پلیـد است و بـاعث بیمـاری هایی می شود و معمولاً دسـتگیره ظرف و قسـمت شکسـته آن، محلی برای تجمّع انواع میکروب ها می باشد.

* * *

این سوره از دو قسمت تشکیل شده است، در قسمت اوّل از جنّ ها سخن به میان آمد و این بحث به پایان رسید.

در قسمت دوم از توحید و معاد سخن به میان می آید.

* * *

جِنّ: آیه ۱۷ - ۱۶

وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا (۱۶) لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا (۱۷)

اگر مردم در راه ایمـان پایـداری و اسـتقامت نشان دهنـد، تو آنان را با باران فراوان و چشـمه سارها از نعمت آب و محصولات بهره مند می کنی و برکت خویش را بر آنان نازل می کنی و این گونه آنان را امتحان می کنی تا برای همه

آشکار شود چه کسی شکرگزار است و چه کسی کفران نعمت می کند.

تو قرآن را برای هدایت انسان ها فرستادی و هر کس از عمل به این کتاب پندآموز تو، سرپیچی کند، تو او را به عذابی سخت گرفتار می سازی.

* * *

یک بار دیگر آیه ۱۷ را می خوانم: «اگر مردم در راه ایمان پایداری و استقامت نشان دهند، خدا آنان را با نعمت باران فراوان و چشمه سارها بهره مند می سازد».

این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: یک روز، امام باقر(علیه السلام) این آیه را خواند و سپس فرمود: «اگر مردم بر ولایت علی(علیه السلام) و امامان بعد از او، پایدار می ماندند، خدا قلب های آنان را از ایمان واقعی سیراب می ساخت».(۹۳)

مسلمان واقعی کسی است که تسلیم تو و پیامبر توست، تو از پیامبرت خواستی تا علی(علیه السلام)را به عنوان جانشین خود معرّفی کند، پیروی از مکتب علی(علیه السلام) و فرزندان پاک او نشانه مسلمانی حقیقی است.(۹۴)

هر کس امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیّت می میرد، امروز من اگر بخواهم مسلمان بمیرم، باید امام زمان خود را بشناسم و تسلیم او باشم، با پذیرشِ ولایت او می توانم به تو نزدیک و نزدیک تر شوم.(۹۵)

حضرت مهدی(علیه السلام)، امام زمان من است، او نماینده تو روی زمین است. اگر به سوی او بروم به هدایت، رهنمون می شوم و سعادت دنیا و آخرت را از آنِ خود می کنم.(۹۶)

* * *

جِنّ: آیه ۱۸

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (۱۸)

وقتی کسی به سجده می رود، هفت عضو او به زمین می رسد، پیشانی، دو کف دست، دو زانو، انگشتان پا. سجده نشانه خضوع و فروتنی انسان است، بُت پرستان مکّه در مقابل بُت ها به سجده می افتادند، اکنون به آنان می گویی که این هفت عضو انسان را تو آفریدی، این ها از آنِ توست، آنان فقط باید در برابر تو سجده کنند، انسان نباید در مقابل بُت یا شخص دیگری به سجده افتد، سجده فقط مخصوص توست.(۹۷)

* * *

جِنّ: آیه ۲۳ – ۱۹

أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا (۱۹) قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّى وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا (۲۰) قُلْ إِنِّى لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا (۲۱) قُلْ إِنِّى لَنْ يُجِيرَنِى مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (۲۲) إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا (۲۳)

محمّد(صلی الله علیه وآله) بنده برگزیده تو بود، تو به او فرمان دادی تا مردم را به یکتاپرستی فرا خواند، او حرکت خویش را آغاز نمود و همه اندیشه ها و ارزش های شرک آلود را باطل اعلام کرد و با خرافات مبارزه کرد.

ولی بُت پرستان به صورت گروه هایی به هم فشرده درآمدند تا مانع محمّد(صلی الله علیه وآله)

ص:۲۲۹

شوند و او را از رسیدن به هدفش باز دارند. آن بُت پرستان محمّد(صلی الله علیه وآله)را دروغگو و جادوگر خواندند و با او دشمنی های زیادی نمودند.

آنان پیروان محمّد(صلی الله علیه وآله) را شکنجه های سختی نمودند و به محمّد(صلی الله علیه وآله)سنگ پرتاب کردند و بر سرش خاکستر ریختند، با این همه محمّد(صلی الله علیه وآله) برای هدایت آنان تلاش می کرد. آنان به محمّد(صلی الله علیه وآله) گفتند: «دست از کار خود بردار ! ما به تو ثروت زیادی می دهیم و تو را به عنوان رئیس خود انتخاب می کنیم»، امّا محمّد(صلی الله علیه وآله) سخن آنان را قبول نکرد و در راهی که قدم برداشته بود، استوار ایستاد.

اکنون تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا با آنان چنین سخن بگوید:

* * *

ای مردم ! من فقط پروردگار خویش را می پرستم و برای او هیچ شریکی قرار نمی دهم. من نمی توانم به شما سود و زیانی برسانم، این خداست که سود و زیان می رساند. اگر من بر خلاف فرمان او عمل نمایم، هیچ کس نمی تواند مرا در برابر خشم خدا پناه بدهد، من جز او پناهی ندارم.

ای مردم ! وظیفه من فقط این است که پیام خدا را به شما برسانم و شما را از عذاب روز قیامت بترسانم، من وظیفه ای جز این ندارم، خدا مرا امر نکرده است که شما را به ایمان آوردن مجبور کنم، شما خودتان باید راه خود را انتخاب کنید. بدانید هر کس از فرمان خدا و پیامبر او سرپیچی کند، در روز قیامت در آتش جهنّم جاودانه خواهد سوخت.

* * *

ص:۲۳۰

جِنّ: آیه ۲۴

حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا (۲۴)

بُت پرستان مکّه قدرت زیادی داشتند و به تعداد زیاد بُت پرستان دل، خوش داشتند و با همین قدرت خود با محمّد(صلی الله علیه وآله)و پیروان او دشمنی می کردند، امّا آیا این قدرت برای همیشه برای آنان خواهد ماند؟

آنان بر این دشمنی های خود ادامه می دهند، امّا سرانجام عذاب سهمگینی در انتظارشان است، روز قیامت برای آنان، روز سختی خواهد بود، هیچ کس آنان را یاری نخواهد کرد، آن روز دیگر نمی توانند به یکدیگر سود و زیانی برسانند، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آن ها را با صورت بر روی زمین می کشانند و به سوی جهنّم می برند. وقتی آنان آتش سوزان جهنّم را می بینند، هراسان می شوند و صدای ناله هایشان بلند می شود.(۹۸)

این وعده توست، بُت پرستان در آن روز خواهند دانست که چه کسی یاورانش ناتوان تر است و چه کسی شمار یارانش، کمتر است !

* * *

جِنّ: آیه ۲۸ – ۲۵

قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا (۲۵) عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶) إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُول فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا (۲۷) لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ

ص:۲۳۱

وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۲۸)

محمّـد(صلی الله علیه وآله) بُت پرستان را از عذاب روز قیامت ترساند، آنان به محمّد(صلی الله علیه وآله)گفتند: «روز قیامت چه زمان فرا می رسد؟ این عذابی که تو می گویی، چه زمانی خواهد بود؟».

اکنون تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا این گونه پاسخ آنان را بدهد:

ای مردم ! من نمی دانم روز قیامت کی خواهد بود، من نمی دانم وعده عذاب شما نزدیک است یا دور. علم به روز قیامت، علمِ غیب است، خدا هیچ کس را از علم غیب خویش آگاه نمی سازد، البتّه خدا این علم را برای پیامبرانی که آنان را شایسته بداند، آشکار می کند و از طریق وحی به آنان خبر می دهد.

ای مردم ! خدا وحی را به پیامبران فرو می فرستد و بعد از آن، فرشتگانی را پیش رو و پشت سر پیامبران به نگهبانی می گمارد. خدا با این کار خود می خواهد معلوم و آشکار سازد که پیامبرانش، پیام های او را به مردم رسانده اند. خدا از توانایی و دانایی پیامبرانش آگاهی کامل دارد. خدا به شماره هر چیزی که در جهان است، به خوبی آگاه است.

* * *

منظور از علم غیب، آگاهی از اسرار پنهان جهان می باشد. تو در آیه ۱۸۸ سوره «اعراف» به پیامبرت دستور می دهی تا به همه اعلام کند که او به خودی خود، علم غیب نمی داند، امّا در اینجا به این نکته اشاره می کنی که به هر کدام از پیامبرانت که بخواهی علم غیب می دهی.

ص:۲۳۲

من باید در این دو سخن تو فکر کنم، یک جا می گویی که پیامبر، علم غیب ندارد، جای دیگر می گویی که به پیامبران، علم غیب می دهی. منظور تو از این سخنان چیست؟

تو به پیامبر چیزهایی را آموختی که از غیب است، این علم را تو به او داده ای، اگر تو چیزی از غیب به او نیاموزی، او غیب نمی داند.

پس سخن صحیح این است: پیامبر، از پیش خودش، علم غیب ندارد، اگر تو به او این دانش را ندهی، او از اسرار جهان چیزی نمی داند، امّا وقتی تو به او این دانش را می دهی، او از برخی اسرار نهان جهان آگاهی پیدا می کند.

هدف تو این است که مبادا مسلمانان درباره مقام پیامبر، غلوّ و زیاده روی کنند، آنان باید بدانند که پیامبر، بنده ای از بندگان توست، تو او را آفریده ای و البتّه به او مقامی بس بزرگ داده ای و او را بر اسرار جهان آگاه ساخته ای. او هرچه دارد از تو دارد، اگر لحظه ای تو لطف و عنایت خود را از او برداری، او هیچ علم و دانشی نخواهد داشت.(۹۹)

ص:۲۳۳

...

...

ص:۲۳۴

سوره مُزمّل

اشاره

ص:۲۳۵

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۷۳ قرآن می باشد.

۲ - «مُزمّل» به معنای کسی است که جامه خواب به خود پیچیده است، یکٔ روز که پیامبر خواب بود، جبرئیل نزد او آمد و او را چنین صدا زد: «ای کسی که جامه خواب بر خود پیچیده ای، برخیز و نماز شب بخوان». به همین دلیل این سوره را به این نام می خوانند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: نماز شب، خواندن قرآن، صبر بر سختی ها، قیامت، اشاره ای به ماجرای فرعون و هلاکت او، جهاد، نماز، زکات...

ص:۲۳۶

مُزمّل: آیه ۸ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ یَا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ (۱) قُمِ اللَّیْلَ إِلَّا قَلِیلًا (۲) نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِیلًا (۳) أَوْ زِدْ عَلَیْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا (۴)
إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلًا ثَقِیلًا (۵) إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِیلًا (۶) إِنَّ لَکَ فِی النَّهَارِ سَبْحًا طَوِیلًا (۷) وَاذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ
وَتَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلًا (۸)

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برگزیدی، او سه سال مردم را مخفیانه به اسلام دعوت کرد، پس از آن، تو از او خواستی تا دعوت خود را آشکار کند و همه مردم را به صورت علنی به سوی یکتاپرستی فرا خواند.(۱۰۰)

اینجا بود که بزرگان مکّه با محمّد(صلی الله علیه وآله) دشمنی خود را آغاز کردند و تلاش کردند مانع موفّقیّت او شوند، آنان به مردم گفتند: «به سخن محمّد گوش

ص:۲۳۷

نکنید، او دروغگو، جادوگر و دیوانه است». محمّد(صلی الله علیه وآله)این سخن ها را شنید و اندوهناک شد و در فکر بود که برای مقابله با آنان چه کند.(۱۰۱)

شبی محمّد(صلی الله علیه وآله) در خانه خود به خواب رفته بود، او بالاپوش خواب را بر روی خود انداخته بود. او می خواست آخرِ شب از خواب بیدار شود و نماز بخواند.

تو جبرئیل را فرستادی تا او را از خواب بیدار کند و این پیام تو را برای او بخواند:

* * *

ای کسی که جامه خواب به خود پیچیده ای ! برخیز ! اندکی از شب را استراحت کن و بقیّه آن را به نماز و عبادت بگذران !

«نیمی از شب» یا «بیشتر از نصف شب» یا «کمتر از نصف شب» را برای شب زنده داری قرار بده و قرآن را با دقّت و تأمّل بخوان، زیرا به زودی من آیات سنگینی را برای تو خواهم فرستاد.

ای محمّد ! شب زنده داری و ترک بستر خواب اگر چه دشوار می نماید ولی بدان که اثر عبادت شبانه در روح و جان تو، عمیق تر و دوامش بیشتر است، هر کس که در دل شب قرآن بخواند، اثر آن برای او بهتر و بیشتر است. روح آدمی در دل شب، آمادگی خاصّی برای نیایش، مناجات و تفکّر دارد.

ای محمّد ! تو در روز برای هدایت مردم تلاش زیاد و طولانی داری و به فکر حل مشکلات مردم می باشی، پس شب را به نماز بایست و با من مناجات کن.

ای محمّد ! فقط به من دل ببند، امید تو فقط به من باشد، دست های خود را به سوی آسمان بگیر و دعا کن و با من نیایش کن ! (۱۰۲)

* * *

مناسب می بینم در اینجا چهار نکته را بنویسم:

* نکته اوّل

درست است که قرآن در این آیات با پیامبر سخن می گوید، امّا پیروان او هم مخاطب این آیات بودند، اسلام آمده بود تا تحوّلی بزرگ را در جامعه آن روز ایجاد کند، در محیطی که همه، بُت ها را می پرستیدند، مسلمانان نیاز به توان و نیروی زیادی داشتند و شب زنده داری، این توان و نیرو را به آنان می داد. در سال های آغاز اسلام، تأکید زیادی به شب زنده داری می شد، امّا بعداً که اسلام رشد کرد به مسلمانان تخفیف داده شد، البتّه پیامبر تا آخر عمر خود به این دستور عمل می کرد.

* نکته دوم

خدا از پیامبر خواست تا «نیمی از شب» یا «بیشتر از نصف شب» یا «کمتر از نصف شب» را به شب زنده داری بپردازد. در واقع پیامبر می توانست یکی از این سه برنامه را داشته باشد:

۱ - یک سوم شب را به عبادت بپردازد و دو سوم دیگر را استراحت کند.

۲ - نیمی از شب را به عبادت بپردازد و نیم دیگر شب را استراحت کند.

۳ - دو سوم شب را به عبادت بپردازد و یک سوم دیگر شب را استراحت کند.

پیامبر حقّ انتخاب داشت، هر کـدام از این سه برنامه را می توانست انتخاب کند، برای همین اگر او یک روز خیلی خسـته شده بود و نیاز به استراحت بیشتر داشت، می توانست فقط یک سوم شب را بیدار باشد.

* نکته سوم

خـدا از پیامبر می خواهـد تا شب ها بیـدار شود و عبادت نمایـد، نماز شب و قرآن بخوانـد. خوانـدن نماز شب، فضـیلت بسـیار زیادی دارد.

نکته مهم این است که خدا از پیامبر می خواهد قرآن را به روش «ترتیل» بخواند.

روش ترتیل چگونه است؟

ترتیل یعنی این که انسان قرآن را با صـدایی غمناک بخوانـد و آیات آن را سـریع نخوانـد و هدفش فقط اتمام سوره ها نباشد، بلکه در پیام قرآن فکر کند. اگر جایی سخن از بهشت است، آن را از خدا طلب کند، اگر جایی سخن از جهنّم است، از آن به خدا پناه ببرد.(۱۰۳)

افسوس که خیلی ها قرآن را می خوانند و هرگز معنای آن را درک نمی کنند !

آنان اصـلاً نمی فهمند کجا از جهنّم سـخن به میان آمده است و کجا از نعمت های بهشت یاد شده است، هدف آنان فقط این است که سوره را به پایان برسانند و قرآن را ختم کنند.

* نکته چهارم

درست است که قرآن، سـخنی زیبا و دلنشـین است امّا خدا در آیه ۵ به پیامبر چنین می گوید: «به زودی من آیات سـنگینی را برای تو خواهم فرستاد».

آری، پیامبر راه سختی را در پیش داشت، او باید این مردم نادان را به یکتاپرستی فرا می خواند و در این راه با مشکلات زیادی روبرو بود، مردم مکّه سال های سال، بُت ها را پرستیده اند و رهایی آنان از بُت پرستی کار بسیار سختی بود. خدا از پیامبر خواست تا به او توکّل کند و از او یاری بگیرد و این مسیر را ادامه دهد.

* * *

نماز شب را چگونه باید بخوانم؟

ساده ترین راه خواندن نماز شب این است:

۱ - چهار نماز دو رکعتی می خوانم. مثل نماز صبح. (به این نمازهای چهارگانه نافله شب می گویند).

۲ - دو رکعت نماز دیگر مثل نماز صبح می خوانم. (اسم این نماز، نماز شَفع است).

۳ - اکنون یک رکعت نماز می خوانم. نمازی که یک رکعت بیشتر ندارد. (به این نماز، نماز وتر می گویند).

امّا چگونه این نماز یک رکعتی را بخوانم؟

الف. الله اکبر می گویم و حمد و سوره می خوانم.

ب. دست خود را به حالت قنوت می گیرم و چهل مؤمن را دعا می کنم، البتّه منظور از مؤمن، کسی است که به خدا و پیامبر و امامان اعتقاد دارد. من می توانم به زبان فارسی نیز چنین بگویم: «خدایا ! پدرم، مادرم، پدربزرگم، مادربزرگم، عمویم، برادرم، خواهرم.... را ببخش» و اسم برادران، خواهران و

دوستان خود را ببرم و برای آنان از خدا طلب بخشش کنم. بعد برای همه مؤمنان دعا کنم، مثلًا بگویم: «خدایا همه مؤمنان را ببخش». اگر فرصت من کم بود، فقط همین جمله را می گویم: «خدایا همه مؤمنان را ببخش».

سپس هفتاد بار «اَستَغفِر الله» می گویم، (می توانم هفت بار هم بگویم).

ج.سپس سیصد مرتبه «الهی العفو» بگویم، به جای آن می توانم سیصد مرتبه به فارسی بگویم: «خدایا ! مرا ببخش». اگر فرصت نداشتم می توانم فقط سه بار بگویم.

د. بعد از قنوت به رکوع و سجده می روم، بعد از سجده دوم، تشهّد می خوانم و سلام می دهم، حالا به سجده می روم و ذکر «استغفر الله» را تکرار می کنم. بهتر است هفتاد بار این ذکر را بگویم.

* * *

چند تذکّر لازم را در اینجا می نویسم:

۱ – اگر فرصت کمی دارم، می توانم به جای یازده رکعت، فقط سه رکعت نماز بخوانم. (یک نماز دو رکعتی و یک نماز یک رکعتی).

۲ – وقت خواندن نماز شب از نیمه شب شروع می شود، اگر عادت دارم و شب ها دیر می خوابم، می توانم همان نیمه شب، قبل از خواب، نماز شب را بخوانم. (اگر به اذان ظهر، دقیقاً یازده ساعت و پانزده دقیقه اضافه کنم، زمان نیمه شب را به دست آورده ام).

۳ – کسی که می داند وقتی شب بخوابد، بیدار نمی شود، می تواند نماز شب را همان اوّل شب بخواند.

ص:۲۴۲

۴ – نماز شب هرچه به وقت سحر نزدیک تر باشد، ثواب بیشتری دارد.

۵ – شما می توانید جزئیّات بیشتر نماز شب را در کتاب های دیگر مطالعه کنید، امّا همه این جزئیّات، مستحب است، مهم این است که شما در دل شب یازده رکعت نماز بخوانید و با خدا خلوت کنید.

* * *

نماز شب آثار زیادی دارد، در اینجا اشاره ای کوتاه به آثار آن می کنم:

نماز شب انسان را از گناه باز می دارد و توفیق ترک گناه می دهد، باعث بخشش گناهان می شود، مشکلات و گرفتاری ها را رفع می کند، سبب رضایت خدا می شود، قلب را نورانی می کند، دعا را مستجاب می کند، رزق و روزی را زیاد می کند، عمر را طولانی می کند و بلاها را دور می گرداند، سبب می شود تا در روز قیامت بتوان به سلامت از پل صراط عبور کرد. (۱۰۴)

* * *

مُزمّل: آیه ۱۴ – ۹

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا (۹) وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا (۱۰) وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَهِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا (۱۱) إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيًما (۱۲) وَطَعَامًا ذَا غُصَّه وَعَذَابًا أَلِيمًا (۱۳) يَوْمَ تَرْجُفُ الأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلًا (۱۴)

بزرگان مکّه به مردم می گفتند: «به سخن محمّد گوش نکنید، او دروغگو، جادوگر و دیوانه است، او می خواهد شما را گمراه کند». محمّد(صلی الله علیه وآله) این

سخن ها را شنید و اندوهناک شد، اکنون تو با او چنین سخن می گویی:

ای محمّد ! من خدای مشرق و مغرب هستم، شرق و غرب جهان در اختیار من است، فقط من شایسته پرستش هستم، خدایی جز من نیست، پس کارهایت را به من واگذار کن و در برابر تهمت هایی که دشمنانت به تو می زنند شکیبایی کن و به گونه ای مسالمت آمیز از آنان کناره گیری کن !

ای محمّد ! آن کافران را که به ثروت خود مغرور شده اند به من واگذار و اندک زمانی به آنان مهلت بده تا وقت عذاب آنان فرا رسد. من برای آنان زنجیرهای آهنین و آتشی سوزان آماده کرده ام، جایگاه آنان جهنّم است، در آنجا برای آنان غذایی آماده کرده ام که گلوگیر است، عذابی دردناک در انتظار آنان است.

این عذاب دردناک روزی خواهد بود که زمین و کوه ها به لرزه در می آیند و مثل ریگ، روان می گردند.

* * *

در اینجا از غذای گلوگیری که به اهل جهنّم داده می شود، سخن به میان آمده است.

زَقّوم، گیاهی است که در کفِ جهنّم می روید که میوه ای بدبو و بسیار تلخ دارد، کافران در جهنّم غذای دیگری ندارند، آنان میوه زقّوم را می خورند، این همان غذای گلوگیر است.

وقتی آنان این غذا را می خورند، تشنه می شوند و فریاد تشنگی سر می دهند و آب می طلبند.

ص:۲۴۴

اینجاست که فرشتگان آنان را به سوی چشمه ای می برند که در بیرون جهنّم است و به آن «چشمه حمیم» می گویند. آب این چشمه هم جوشان است و هم متعفّن و آلوده !

آنان بسیار تشنه اند، چاره ای ندارند، از این آب می نوشند و تمام دهان و گلو و درون آنان می سوزد، البتّه چون در جهنّم از مرگ خبری نیست و عذاب آنان همیشگی است، بعد از مدتی وضع بدن آنان به حالت اول باز می گردد. آن ها برای همیشه این گونه عذاب می شوند.

این عذاب دردناکی است که تو برای آنان آماده کرده ای. پس از آن، فرشتگان آنان را به سوی جهنّم بازمی گردانند تا در آتش سوزان آن عذاب شوند.(۱۰۵)

* * *

مُزمّل: آیه ۱۶ – ۱۵

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا (۱۵) فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا (۱۶)

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) به مردم مکّه خبر می داد که خدا او را به پیامبری برگزیده است، تعجّب می کردند، آنان انتظار داشتند که خدا فرشته ای را به پیامبری بفرستد و باور نمی کردند که یک انسان به این مقام رسیده است.

اکنون تو به آنان خبر می دهی که تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را برای هدایت آنان فرستادی و او در روز قیامت بر اعمال آنان گواهی خواهد داد. تو در روز قیامت در هر امّتی، گواه و شاهدی از خود آنان می آوری. هر پیامبری برای امّت خود

گواهی می دهد، محمّد(صلی الله علیه وآله) هم برای مسلمانان گواهی می دهد.

محمّد(صلی الله علیه وآله) اوّلین پیامبر تو نیست، قبل از او پیامبران زیادی را فرستاده ای، همه آنان انسان بوده اند. تو موسی(علیه السلام) را برای هدایت فرعون فرستادی، امّا فرعون نافرمانی کرد و سخن موسی(علیه السلام) را قبول نکرد و تو مدّتی به او مهلت دادی، وقتی فرصت او به پایان رسید، او را به سختی عذاب نمودی و در رود نیل غرق کردی.

* * *

مُزمّل: آیه ۱۸ – ۱۷

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا (۱۷) السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا (۱۸)

با کسانی که به سخن محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان نمی آورند چنین سخن می گویی: «اگر راه کفر را برگزینید، چگونه می خواهید عذاب روز قیامت را از خود دور کنید؟ آن عذاب آن قدر سهمگین است که کودکان را پیر می کند، روز قیامت روزی است که آسمان از هم شکافته می شود و این وعده من است و یقیناً به وقوع می انجامد».

* * *

مُزمّل: آیه ۱۹

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا (۱۹)

بُت پرستان قرآن را دروغ خواندند و آن را افسانه پیشینیان پنداشتند، محمّد(صلی الله علیه وآله) از این سخنان اندوهناک شد. اکنون تو این آیه را نازل می کنی: «ای

محمّد ! این قرآن، پندی است برای کسی که بخواهد راهی به سوی من برگزیند».

آری، این سنّت و قانون توست، در این دنیا، به انسان اختیار دادی تا خودش راهش را انتخاب کند.

آری، تو انسان را آفریـدی، راه حقّ و باطل را به او نشان دادی و او را در انتخاب راه آزاد گـذاشتی، اگر تو اراده کنی که همه مردم ایمـان بیاورنـد، همه ایمان می آورنـد، امّا آن ایمان دیگر از روی اختیار نخواهـد بود، بلکه از روی اجبار خواهـد بود. تو اراده کرده ای که هر کس به اختیار خود ایمان را برگزیند.

وقتی تو به انسان ها اختیار دادی، طبیعی است که گروهی از انسان ها، راه کفر را انتخاب می کننـد و ایمان نمی آورند و قرآن را دروغ می پندارند.

اگر کسی این قانون را بداند دیگر از ایمان نیاوردن کافران حسرت و اندوه به خود راه نمی دهد.

قرآن آمده است تا راه را از چاه نشان دهد، هر کس که بخواهد به سوی سعادت و رستگاری برود به قرآن ایمان می آورد و از آن پند می گیرد.

* * *

مُزمّل: آیه ۲۰

إِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثَیِ اللَّیْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِینَ مَعَکَ وَاللَّهُ یُقَدِّرُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَیْکُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَیَکُونُ مِنْکُمْ مَرْضَى وَآخَرُونَ یَضْرِبُونَ فِی الْأَرْضِ یَبْتَغُونَ مِنْ

فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۰)

تو در ابتدای این سوره از پیامبر خواستی که شب ها بیدار باشد و به عبادت بپردازد، عدّه ای از مسلمانان در این برنامه با پیامبر همراهی می کردند. اسلام آمده بود تا تحوّلی بزرگ را در جامعه آن روز ایجاد کند، در محیطی که همه، بت ها را می پرستیدند، مسلمانان نیاز به توان و نیروی زیادی داشتند و شب زنده داری آن هم به اندازه یک سوم شب (و بیشتر از این مقدار) به آنان این توان و نیرو را می داد. این شب زنده داری برای مسلمانان مستحب بود که تأکید زیادی به آن شده بود.

تقریباً هفت سال گذشت، مسلمانان هنوز در مکّه بودند، تعداد مسلمانان هم زیادتر شده بود و پایه های اساسی اسلام بنیان گذاشته شده بود، اینجا بود که تو تصمیم گرفتی به مسلمانان تخفیف بدهی و زمان شب زنده داری را برای آنان کمتر کنی. برای همین بود که این آیه را نازل کردی.

آری، آیات اول این سوره در سال سوم بعثت پیامبر در مکّه نازل شد و آخرین آیه نیز بعد از شش یا هفت سال در مکّه نازل شد.

* * *

تو می دانی که محمّد(صلی الله علیه وآله) و گروهی از پیروان او به یکی از این برنامه های

شب زنده داری عمل می کردند:

۱ – دو سوم شب را عبادت می نمودند.

۲ – نیمی از شب را عبادت می نمودند.

۳ – یک سوم شب را عبادت می نمودند.

آنان گاهی نزدیک به دو سوم شب را بیدار می ماندند و نماز می خواندند، تو می دانستی که پای بعضی از آنان، ورم کرده است، تو می دانستی که آنان نمی توانند به این کار برای همیشه ادامه دهند، برای همین تو به آنان تخفیف دادی و از آنان خواستی هر قدر که می توانند قرآن بخوانند. (البتّه پیامبر تا آخر عمر به همان برنامه قبلی عمل می کرد و مدّت زیادی از شب را به شب زنده داری می پرداخت).(۱۰۶)

آری، تو دوست نداشتی آنان در دل شب برای خواندن قرآن به زحمت بیفتند، پس از آنان می خواهی که شب ها بیدار شوند و به اندازه ای که برایشان زحمت نیست نماز بخوانند و قرآن بخوانند و شب زنده داری کنند، تو می دانستی که گروهی از مسلمانان بیمار می شوند، گروهی هم برای تجارت و کسب رزق و روزی به مسافرت می روند و گروهی هم در راه تو به جهاد می روند.

شب زنده داری طولانی برای بیمار و مسافر کار سختی است، بنابراین فرمان می دهی که هر چقدر می توانند قرآن بخوانند و نماز به پا دارند و زکات مال خویش را بدهند و از مال خویش به تو قرض دهند. تو دوست داری اگر کسی از آنان قرض خواست، آنان به اندازه توان خود به او قرض بدهند و

قرض الحسنه را فراموش نکنند، به هر کاری که به دین تو کمک می کند، یاری برسانند. این ها، نمونه های قرض دادن به توست.

تو از مسلمانان می خواهی تا بدانند هر کار خوبی که برای آخرت خود پیش می فرستند، پاداش آن را نزد تو خواهند یافت، تو به آنان پاداشی بسیار بزرگ تر از کار نیک آنان خواهی داد. در پایان از آنان می خواهی تا از تو طلب بخشش کنند تا گناهشان را ببخشی که تو خدای بخشنده و مهربان هستی.

* * *

در این آیه، پنج برنامه مهم برای سعادت انسان ها ذکر شده است:

۱ – شب زنده داری و خواندن قرآن به اندازه ای که انسان توان دارد.

۲ – نماز (نماز ستون دین و معراج مؤمن است).

۳ – زکات (پرداخت زکات برای کسانی که ثروت زیادی دارند، واجب است)

۴ – قرض الحسنه و کمک کردن به دیگران (این حکمی مستحب می باشد و با زکات واجب فرق می کند).

۵ – استغفار و طلب بخشش از خدا.

آری، اگر کسی از گناهانش پشیمان شد و قصد کرد که دیگر آن گناهان را انجام ندهد، توبه اش «توبه واقعی» است، تو گناه او را می بخشی و او را در روز قیامت در باغ های بهشت جای می دهی، همان بهشتی که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است.(۱۰۷)

ص:۲۵۰

سوره مُدّثّر

اشاره

ص:۲۵۱

آشنایی با سوره

۱ – این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۷۴ قرآن می باشد.

۲ – «مُـدّثّر» به معنـای کسـی است که جامه خواب بر سـر کشـیده است، روزی جبرئیل نزد پیامبر آمـد و به او چنین گفت: «ای کسـی که جـامه خـواب بر سـر کشـیده ای، برخیز و مردم را از عـذاب قیـامت بترسـان!». به همین دلیـل این سوره را به این نـام خوانده اند.

۳ – موضوعـات مهم این سوره چنین است: صـبر بر سـختی هـا، قیـامت و زنـده شـدن همه انسـان هـا، عـذاب یکی از دشـمنان سرسخت پیامبر، عظمت قرآن، گفتگوی اهل بهشت با جهنّمیان...

مُدّثّر: آیه ۷ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَاأَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (١) قُمْ فَأَنْذِرْ (٢) وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ (٣) وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ (۴) وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ (۵) وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ (۶) وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (٧)

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برگزیدی، او سه سال مردم را مخفیانه به اسلام دعوت نمود، پس از آن، دعوت خود را آشکار کرد و همه مردم را به صورت علنی به یکتاپرستی فرا خواند. وقتی بزرگان مکّه دیدند که روز به روز بر تعداد مسلمانان افزوده می شود، احساس خطر کردند و تصمیم گرفتند به هر صورت، مانعِ رشد اسلام شوند.

آنان جلسه ای تشکیل دادند تا با هم مشورت کنند، آنان از «ولید» هم دعوت

کردنـد (ولیـدبن مُغیره). او ثروت زیـادی داشت و این ثروت خود را در راه مبارزه با اسـلام هزینه می کرد و بزرگان مکّه به او اعتماد زیادی داشتند.

جلسه آغاز شـد، ولیـد رو به بقیّه کرد و گفت: «شـما بایـد سـخن خود را درباره محمّد یکی کنید، مردم باید از همه شـما یک سخن بشنوند». همه با شنیدن این سخن به فکر فرو رفتند. ولید رو به آنان گفت:

ـــــ شما درباره محمّد به مردم چه می گویید؟

ـــــ ای ولید ! خوب است به مردم بگوییم: «محمّد شاعر است».

ـــــ نه. ما شعرهای زیادی شنیده ایم، قرآن محمّد، شعر نیست.

ـــــ ای ولید ! به مردم می گوییم: «محمّد پیشگو است».

ـــــ نه. رفتار محمّد همانند پیشگویان نیست.

ـــــ ای ولید ! پس به مردم می گوییم: «محمّد دیوانه است».

ـــــ نه. وقتی شما نزد محمّد می روید، در او هیچ نشانی از پریشانی نمی بینید.

ـــــ ای ولید ! به مردم می گوییم: «محمّد جادوگر است».

ـــــ آفرین بر شما ! این سخن خوب است. جادوگران میان مردم، دشمنی ایجاد می کنند، محمّد هم با دین خود، میان انسان ها دشمنی ایجاد می کند، آیا جوانان خود را ندیده اید که به محمّد ایمان آورده اند و با شما دشمن شده اند.

اینجـا بود که تصـمیم آنـان یکی شـد، همه قرار بر این گذاشـتند که محمّـد(صـلی الله علیه وآله)را به عنوان «جـادوگر» خطاب کنند، آنان به سوی کعبه رفتند، محمّد(صـلی الله علیه وآله) در آنجا برای مردم سخن می گفت، آن ها یکی یکی جلو رفتند و به محمّد(صلی الله علیه وآله) گفتند:

ص:۲۵۴

«ای جادوگر ! ای جادوگر !». مردم کم کم از دور محمّد(صلی الله علیه وآله) پراکنده شدند زیرا خیلی از آنان بزرگان مکّه را به عنوان بزرگان خود قبول داشتند، آن ها وقتی دیدند که بزرگانشان چنین سخنی می گویند، باور کردند که محمّد(صلی الله علیه وآله) جادوگر است و می خواهد آنان را جادو کند.

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) این سخن آنان را شنید، غمگین شد و به خانه رفت، همسرش (خدیجه(علیها السلام)) ناراحتی او را دید. محمّد(صلی الله علیه وآله)بسیار اندوهناک بود، او به بستر رفت و جامه خواب بر سر کشید.

تو از حالِ دل محمّد(صلی الله علیه وآله) آگاه بودی، می دانستی که این نقشه ای که ولید کشیده است چقدر محمّد(صلی الله علیه وآله) را اندوهناک کرده است، اینجا بود که جبرئیل را فرستادی تا این آیات را برای او بخواند. تو به محمّد(صلی الله علیه وآله) خبر دادی که ولید را به عذابی سخت گرفتار خواهی کرد.(۱۰۸)

این پیام تو برای محمّد(صلی الله علیه وآله) بود:

* * *

ای کسی که جامه خواب بر سر کشیده ای، برخیز و مردم را از عذاب من بیم بده و مرا به بزرگی یاد کن !

لباس خود را پاکیزه دار و از پلیدی ها و زشتی ها دوری کن، منّت نگذار و فزونی نخواه و برای پروردگارت، شکیبایی پیشه کن !

* * *

تو در اینجا به محمّد(صلی الله علیه وآله) هفت فرمان می دهی:

* فرمان اوّل

محمّـد(صلی الله علیه وآله) به خانه خود پناه آورده است، او از سخنان بُت پرستان اندوهناک شده است، تو از او می خواهی که از خلوت خویش خارج شود و به کار خود ادامه دهد.

* فرمان دوم

از او می خواهی که مردم را از عذاب روز قیامت بترساند، آنان بُت ها را می پرستیدند و خیال می کردند با این کار به تو نزدیک می شوند، آنان فریب خورده بودند و محمّـد(صلی الله علیه وآله) باید آنان را از خواب غفلت بیدار کند و به آنان بگوید که بُت پرستی، نتیجه ای جز آتش جهنّم در پی ندارد.

* فرمان سوم

از او می خواهی تا تو را به بزرگی یاد کند و «الله اکبر» بگوید و این را به مردم نیز بگوید.

الله اکبر !

تو بزرگ تر از آن می باشی که به وصف بیایی ! حقیقت تو والاتر از این است که در فهم و درک من بگنجد. هیچ کس نمی تواند حقیقت تو و چگونگی تو را درک کند.

* فرمان چهارم

در آن زمان رسم بود که مردم لباس های بسیار بلندی به تن می کردند و لباس های آنان به روی زمین کشیده می شد، تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا از آن

لباس ها استفاده نکند زیرا پیامبر باید الگوی پاکی باشد، وقتی لباسی آن قدر بلند باشد که روی زمین کشیده شود، کثیف و آلوده می گردد.

* فرمان پنجم

از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا از همه پلیدی ها دوری کند، گناهان، محبّت و شیفتگی به دنیا، روح انسان را آلوده می کند.

درست است که محمّد(صلی الله علیه وآله) از همه آلودگی ها به دور است و عصمت دارد، امّا محمّد(صلی الله علیه وآله)الگوی مسلمانان است، تو این گونه با او سخن می گویی تا مسلمانان از این سخن درس بگیرند.

* فرمان ششم

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را به پیامبری انتخاب کردی و او مردم را به یکتاپرستی فرا خواند، تو از او می خواهی که هرگز از مردم، انتظار جبران نداشته باشد و بر آنان منّت ننهد.این درس بزرگی است، اگر من قدم در راه خدمت به دین تو برمی دارم، باید کار خود را کوچک بشمارم و انتظار پاداش نداشته باشم ! کسی که کار خود را بزرگ می بیند و در انتظار جبران آن است، با کوچک ترین اذیّت و آزار، دست از تلاش برمی دارد.

ولی کسی که کار خود را کوچک می بیند و توقّع قدردانی ندارد، در هر شرایطی به وظیفه خود عمل می کند، کار ندارد که مردم از او تعریف می کنند یا به او دشنام می دهند، بلکه تنها وظیفه خود را انجام می دهد و پیش می رود.

ص:۲۵۷

* فرمان هفتم

محمّـد(صلی الله علیه وآله) در مسیر بیـداری جامعه قـدم برداشـته است، تو از او می خواهی در این راه شـکیبایی کنـد، او می خواهد در جامعه، سنّت شکنی کند، طبیعی است که هر کس بخواهد سنّت های غلط جامعه را بشکند با مخالفت ها و دشمنی هایی روبرو می شود، بُت پرستان محمّد(صلی الله علیه وآله) را جادوگر خواندند، امّا محمّد(صلی الله علیه وآله) بایستی به راه خود ادامه دهد و شکیبا باشد.

* * *

مُدّثّر: آیه ۳۰ – ۸

فَإِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ (۸) فَذَلِکَ یَوْمَئِذ یَوْمٌ عَسِیرٌ (۹) عَلَی الْکَافِرِینَ غَیْرُ یَسِیر (۱۰) ذَرْنِی وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِیدًا (۱۱) وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا (۱۲) وَبَنِینَ شُهُودًا (۱۳) وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِیدًا (۱۴) ثُمَّ یَطْمَعُ أَنْ أَزِیدَ (۱۵) کَلَّا إِنَّهُ کَانَ لِآیَاتِنَا عَنِیدًا (۱۶) سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا (۱۷) إِنَّهُ فَکَّرَ وَقَدَّرَ (۱۸) فَقُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ (۱۹) ثُمَّ قُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ (۲۰) ثُمَّ نَظَرَ (۲۱) ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ (۲۲) ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَکْبَرَ (۲۳) فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ یُؤْثَرُ (۲۴) إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (۲۵) سَأُصْلِیهِ سَقَرَ (۲۶) وَمَا أَدْرَاکَ مَا سَقَرُ (۲۷) لَا تُبْقِی وَلَا تَذَرُ (۲۸) لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ (۲۹) عَلَیْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ (۳۰)

بزرگان مکّه دور هم جمع شدند، ولید بزرگ آنان بود. ولید از آنان خواست تا همه متّحد شوند و درباره محمّد(صلی الله علیه وآله)سخنان خود را یکی کنند تا مردم سخنان

آنان را باور کنند. ولید به آنان گفت: «به مردم بگویید که محمّد جادوگر است و می خواهد بین شما اختلاف بیندازد».

محمّد(صلی الله علیه وآله) کنار کعبه برای مردم سخن می گفت، بزرگان مکّه یکی پس از دیگری جلو رفتند و به محمّد(صلی الله علیه وآله) گفتند: «ای جادوگر ! ای جادوگر !». مردم کم کم از دور محمّد(صلی الله علیه وآله) پراکنده شدند. او بعداً فهمید که این کار به دستور ولید بوده است. ولید، مغزِ متفکّر بزرگان مکّه بود.

اکنون می خواهی از سرنوشتی که در انتظار ولید است برای محمّد(صلی الله علیه وآله) سخن بگویی، این سرنوشت دردناک در انتظار ولید و هر کس که با دین تو دشمنی کند، می باشد، تو می خواهی با این سخنان، دل محمّد(صلی الله علیه وآله) را شاد کنی.

* * *

ای محمّد ! وقتی برای بار دوم در صور اسرافیل دمیده شود، همه انسان ها سر از خاک برمی دارند و روز قیامت بر پا می شود، آن روز، روزِ سخت و مصیبت باری برای کافران خواهد بود، آن روز هیچ آسایشی برای آنان نخواهد بود.

ای محمّد ! مرا با کسی که او را آفریده ام، تنها بگذار !

من به او این همه نعمت دادم، به او ثروت فراوان دادم، به او پسرانی دادم که همواره نزد او و در خدمت او هستند، امّا او نمک نشناسی کرد !

من زندگی راحتی برای او فراهم کردم، او باز هم طمع دارد که بر نعمت هایش بیفزایم، امّا هرگز چنین نخواهد شد و من دیگر به او نعمتی

نخواهم داد، زیرا او با قرآن دشـمنی کرد و آن را جادو و تو را جادوگر پنـداشت، من به زودی او را با کوهی از رنج و سـختی ها روبرو می سازم، زیرا او برای دشمنی با قرآن، بسی فکر کرد و نقشه کشید.(۱۰۹)

مرگ بر او باد که چنین برای دشمنی با حقّ، نقشه کشید !

باز هم مرگ بر او باشد که چگونه نقشه کشید.

او نگـاهی به اطراف خود کرد و روی در هم کشـید و ترش رویی کرد، سـپس با تصـمیم قاطع از حقّ روی گردان شـد و تکبر ورزید و سرکشـی کرد و سـرانجام چنین گفت: «قرآن فقط جادو است، یک جادو که مانند جادوهای قدیمی می باشد، قرآن، هرگز وحی خدا نیست، قرآن فقط سخن یک انسان است».

ای محمّـد ! او قرآن را جادو خواند و من به زودی او را به جهنّم می اندازم و تو چه می دانی که جهنّم چیست؟ آتشـی سوزان که هر کس در آنجا گرفتار شود، نه می میرد و نه زنـده می مانـد، او پیوسـته در میان مرگ و زنـدگی گرفتار است، هر بار که پـوست بـدنش می سوزد و بـار دیگر، پـوست بـدنش سـالم می شـود تـا بارهـا بسوزد. جهنّم آتشـی است که رنـگ پوست را دگرگون و سیاه می کند.

ای محمّد ! هیچ کس نمی تواند از جهنّم فرار کند، نوزده فرشته بر آن آتش گمارده شده اند.

* * *

مناسب است در اینجا سه نکته را بنویسم:

* نکته اوّل

ولیـد، مغز متفکّر بزرگـان مکّه بود، خـدا به او ثروت بسـیار زیادی داده بود، باغ های فراوان در طائف، شترهای فراوان و سکّه های فراوان طلا.(۱۱۰)

او بسـیار مغرور بود و به دیگران می گفت: «این ثروت من، نشانه آن است که خـدا مرا دوست دارد»، امّا این سـخن باطل بود، هرگز ثروت، نشـانه محبّت خـدا نیست، همـان گونه که فقر نشـانه خشم خـدا نیست. ثروت و فقر فقـط وسـیله ای برای امتحـان انسان ها می باشـند، خـدا یکی را با ثروت امتحان می کنـد، دیگری را با فقر. به گروهی ثروت می دهد تا ببیند آیا شـکرگزار خواهند بود یا نه، گروهی دیگر را به فقر مبتلا می کند تا ببیند آیا بر سختی ها صبر خواهند داشت یا نه.

ولیـد در پایـان عمر همـه ثروت خـود را از دست داد و پسـران او هم مُردنـد و بـا مشـکلات زیـادی روبرو شـد. در آیه ۱۷ این سرنوشت او به این صورت بیان شده است: «من به زودی او را با کوهی از رنج و سختی ها روبرو می سازم». زندگی برای ولید بسیار سخت شد، زیرا تحمّل فقر برای کسی که زمانی، ثروت زیادی داشته است، بسیار طاقت فرسا می باشد.

ولید دوازده پسـر داشت، یکی از پسران او «خالدبنولید» است، خالدبنولید همان کسی است که در سال سوم هجری، در جنگ اُحد، فرماندهی گروهی از سـپاه کفر را به عهده داشت و از پشت سـر به مسـلمانان حمله کرد و سـبب شـهادت گروه زیادی از مسلمانان شد. او دشمنی زیادی با خاندان پیامبر

داشت.

* نکته دوم

در آیه ۳۰ ذکر شده است که تعداد مأموران جهنّم، نوزده فرشته می باشد، حقایق جهان آخرت برای ما پوشیده است و ما نمی دانیم چرا خدا نوزده فرشته را مأمور جهنّم نموده است. به هر حال، عدد ۱۹ برای مأموران عذاب می باشد.

در «بهائیّت» عدد ۱۹ بسیار مقدّس است، تعداد ماه های آنان ۱۹ عدد است و روزهای هر ماه هم ۱۹ عدد می باشد، بهائیّت یک آیین انحرافی است و این آیین انحرافی باید مقدّسات خود را هم با عدد فرشتگان عذاب هماهنگ کند !

* نکته سوم

در سال ۱۳۶۲ هجری شمسی، نویسنده ای مصری به نام «رشاد خلیفه» ادّعای تازه ای مطرح کرد و کتابی به نام «معجزه القرآن الکریم» را در بیروت چاپ نمود. او در آمریکا زندگی می کرد. او با استفاده از کامپیوتر به این نتیجه رسید که قرآن، نظم ریاضی عجیبی دارد و ادّعا کرد که آمار حروف و کلمات قرآن «مَضرَب عدد نوزده» می باشد، یعنی می توان آن را بر عدد ۱۹ تقسیم کرد.

این سخن او با استقبال زیادی روبرو شد و گروهی آن را به عنوان معجزه ریاضی قرآن ذکر کردند و درباره آن مقالات زیادی نوشتند.

وقتی به بررسی ادّعای این نویسنده می پردازیم، می بینیم که آمارهای او در

بسیاری از موارد، خلاف واقع است. در اینجا فقط اشاره ای کوتاه به سخنان آقای رشاد می کنم:

آقای رشاد می گوید: «سوره ناس که آخرین سوره قرآن است، ۱۱۴ حرف دارد که بر عدد ۱۹ تقسیم می شود».

وقتی این سوره را بررسی می کنیم به این نتیجه می رسیم: اگر «بسم الله الرحمن الرحیم» را جزء این سوره بدانیم، حرف های این سوره ۹۹ حرف است که بر ۱۹ قابل تقسیم نیست. اگر «بسم الله الرحمن الرحیم» را جزء سوره حساب نکنیم، حروف این سوره ۸۰ حرف می شود که باز هم بر ۱۹ تقسیم نمی شود.

آقای رشاد می گوید: «سوره نصر، ۱۹ حرف دارد»، وقتی بررسی می کنیم می بینم که چنین مطلبی درست نیست، زیرا این سوره ۱۸ کلمه دارد.

یکی از ادّعاهای دیگر آقای رشاد این مطلب است: «در سوره هایی که با حروف مقطّعه آغاز می شوند، نظم ریاضی عجیبی وجود دارد».

او برای مثال سوره بقره را ذکر می کند: این سوره با سه حرف «الم» آغاز می شود. در این سوره، حرف الف بیشتر از همه سوره های قرآن تکرار شده است».

وقتی به بررسی قرآن می پردازیم می بینیم که این مطلب در همه سوره هایی که حروف مقطّعه دارند، صحیح نیست.

مثلاً سوره «ن» که با حرف «ن» آغاز می شود، امّا حرف «ن» در این سوره

بیشتر از همه سوره های قرآن تکرار نشده است. در سوره «حجر» حرف «ن» بیشتر از سوره «ن» استفاده شده است. در واقع سوره «ن» این ادّعای آقای رشاد را رد می کند.

امروزه نرم افزارهای قوی به کمک پژوهشگران آمده اند و آنان با استفاده از آن نرم افزارها، کشف کرده اند که بسیاری از آمارهای رشاد، غلط است.

نهایت کار آقای رشاد به انحراف های عجیبی کشیده شد !

او در ماه رمضان ۱۴۰۸ رسماً ادّعا کرد که پیامبر خداست و از سوی خدا برای هدایت مردم فرستاده شده است تا دین نهایی را برای انسان ها بیاورد ! ادّعایی که با اعتقاد مسلمانان تعارض داشت و باعث شد تا او در میان مسلمانان منفور گردد. در نهایت او به دست یکی از مسلمانان تندرو به قتل رسید.

افسوس که عدّه ای از مسلمانان در ابتدای کار، نادانسته سخن او را تأیید کردند !

وقتی من درباره سوره بقره تحقیق می کردم، در یکی از کتاب های تفسیری دیدم که کتاب رشاد را به عنوان «معجزه ریاضی قرآن» ذکر کرده اند ! (برای احترام از آن کتاب تفسیر، نام نمی برم).

وقتی چیزی معجزه است که نقصی در آن وجود نداشته باشد، ادّعاهای آقای رشاد در بعضی موارد صحیح است ولی در موارد زیادی هم غلط است !!

قرآن ما را به تدبّر در پیام های این کتاب آسمانی دعوت می کند، وظیفه ما این

است که به مفهوم این پیام ها توجّه کنیم و آن را برای مردم جهان بیان کنیم، چرا عدّه ای دوست دارند هر حرفی را بدون بررسی و تحقیق، بنویسند و آن را به اسم اسلام، نشر بدهند؟ آیا این کار به نفع قرآن و اسلام است؟

* * *

مُدّثّر: آیه ۳۱

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ (۳۱)

وقتی آیات ۱ تا ۳۰ این سوره را نازل کردی، محمّد(صلی الله علیه وآله) از خانه بیرون آمد و به کار خویش ادامه داد، او با روحیّه ای بسیار عالی برای مردم سخن می گفت و آنان را به یکتاپرستی فرا می خواند.

چند روزی گذشت، آیه ۳۰ این سوره به گوش بزرگان مکّه رسید، آنجا که تو به او خبر دادی نوزده فرشته بر جهنّم گماشته شده اند و اهل جهنّم را عذاب می کنند و مانع فرار آن ها می شوند، بزرگان مکّه تصمیم گرفتند تا این سخن را مسخره کنند، آنان به یکدیگر گفتند: «خدای محمّد فقط نوزده فرشته برای جهنّم قرار داده است، تعداد ما زیاد است، هر ده نفر ما در برابر یکی از

آن فرشتگان می ایستیم و آنان را شکست می دهیم». آنان نمی دانستند که قدرت فرشتگان بسیار زیاد است، وقتی تو می خواستی قوم لوط(علیه السلام) را نابود کنی، فقط چهار فرشته را فرستادی و آن چهار فرشته، شهر بزرگی را زیر و رو کردند.

اکنون این آیه را نازل می کنی و به همه خبر می دهی که تو مأموران جهنّم را فقط از فرشتگان قرار دادی و تعداد آنان را در قرآن ذکر کردی تا کافران را امتحان کنی که آیا به سخن تو ایمان می آورند یا نه. آنان این سخن تو را به مسخره گرفتند و در روز قیامت به سختی عذاب خواهند شد.

از طرف دیگر، تو در کتاب های تورات و انجیل، عدد مأموران جهنّم را نوزده فرشته ذکر کرده بودی، تو می دانستی که عدّه ای از یهودیان و مسیحیان نزد محمّد(صلی الله علیه وآله) خواهند آمد و از او درباره تعداد مأموران جهنّم سؤال خواهند کرد. تو این مطلب را در قرآن ذکر کردی تا محمّد(صلی الله علیه وآله) به آنان همان پاسخی را دهد که آنان در تورات و انجیل خوانده اند. وقتی آنان این سخن محمّد(صلی الله علیه وآله) را بشنوند، یقین خواهند کرد که محمّد(صلی الله علیه وآله)پیامبر توست و مسلمان خواهند شد و این باعث تقویت ایمان پیروان محمّد(صلی الله علیه وآله)خواهد شد.

هدف تو از ذکر عدد مأموران جهنّم این بود، امّا کسانی که در دلشان مرض کفر و شک است همراه با کافران می گویند: «خدا از این سخن چه منظوری دارد؟».

ص:۲۶۶

هـدف تـو از بیـان این سـخن این بود که زمینه هـدایت انسـان هـا را فراهم کنی، آری، تو این گونه زمینه هـدایت را برای همه فراهـم کردی، عـدّه ای به اختیـار خـود از پـذیرش حقّ خـودداری کردنـد و سـخن تـو را دروغ خواندنـد، آنـان راه شـیطان را برگزیدند و برای همین تو آنان را به حال خود رها می کنی.

تو به کسـانی که به قرآن ایمـان می آورنـد، امتیـاز ویژه ای می دهی و آنـان را موفّق به کارهای خوب و زیبا می کنی و مسـیر کمال را به آنان نشان می دهی و به راه راست هدایتشان می کنی.

آیا لشکریان تو فقط نوزده فرشته هستند؟

هرگز.

هیـچ کس جز تو نمی دانـد که تعـداد فرشـتگان چقـدر است، فرشـتگان هرگز از فرمان تو سـرپیچی نمی کننـد و منتظر اجرای فرمان تو هستند.

لشـکریان تو همان فرشـتگان بیشمارند که گروهی از آنان مأمور جهنّم هستند، همانا آیات قرآن، پندی برای همه انسان ها می باشد، در قرآن، حقایق جهان آخرت بیان شده است، باشد که انسان ها پند بگیرند و از خواب غفلت بیدار شوند !

* * *

مُدّثّر: آیه ۳۷ - ۳۲

كَلَّا وَالْقَمَرِ (۳۲) وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ (۳۳) وَالصُّبْحِ

إِذَا أَسْفَرَ (۳۴) إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ (۳۵) نَذِيرًا لِلْبَشَرِ (۳۶) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ (۳۷)

بُت پرستان قرآن را جادو پنداشتند و به آن ایمان نیاوردند، اکنون تو با بُت پرستان چنین سخن می گویی:

هرگز این قرآن، جادو نیست !

سوگند به ماه ! سوگند به شب آن هنگام که دور می شود و سحر نزدیک می گردد، سوگند به صبح آن هنگام که چهره می گشاید و همه جا را روشن می کند که این قرآن، یکی از پدیده های بزرگ جهان است، این قرآن به انسان ها هشدار می دهد و آنان را از عذاب روز قیامت بیم می دهد.

قرآن برای گروه خاصّی نیست، قرآن برای همه انسان ها می باشد، قرآن هم برای کسانی است که می خواهند به سوی خوبی ها پیش بروند و هم برای کسانی است که از حرکت به سوی خوبی ها بازماندند.

قرآن هم برای مؤمنان است و هم برای کافران !

مؤمنان از قرآن بهره می گیرند و به رستگاری می رسند، کافران هم قرآن را می شنوند، درست است که آنان به قرآن ایمان نمی آورند، امّا مهم این است که حقّ برای آنان آشکار می شود و حجّت بر آنان تمام می شود. آنان در روز قیامت نمی توانند اعتراض کنند. اگر این قرآن نازل نمی شد، آنان در آن روز

می گفتند: «خدایا ! چرا کتابی برای ما نازل نکردی تا ما حقّ را بشناسیم؟». قرآن آمد و همه آیات آن را شنیدند و حقّ را شناختند، دیگر هیچ بهانه ای از آنان پذیرفته نخواهد شد.

* * *

مُدّثّر: آیه ۴۸ – ۳۸

كُلُّ نَفْس بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (۳۸) إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ (۳۹) فِی جَنَّات يَتَسَاءَلُونَ (۴۰) عَنِ الْمُجْرِمِينَ (۴۱) مَا سَلَكَكُمْ فِی سَقَرَ (۴۲) قَالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّينَ (۴۳) وَلَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ (۴۴) وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ (۴۵) وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ (۴۶) حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ (۴۷) فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ (۴۸)

در روز قیامت، هر انسانی گرفتار عمل خودش می شود و از آن رهایی ندارد، مگر مؤمنان که در روز قیامت به سعادت و رستگاری می رسند، در آن روز، پرونده اعمال آنان را به دست راستشان می دهند و فرشتگان آنان را به بهشت راهنمایی می کنند.

مؤمنان وارد باغ های بهشتی می شوند، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است، آنان زیر سایه درختان بر تخت ها تکیه می زنند. پرده و حجابی که بین آنان و اهل جهنّم است، کنار می رود، آنان نگاهی به جهنّم می کنند و از اهل جهنّم سؤال می کنند: «چه باعث شد که شما اهل جهنّم

شدید؟».

اهل جهنّم در پاسخ می گویند: «ای اهل بهشت ! ما نماز نمی خواندیم و به نیازمندان غذا نمی دادیم و به آنان کمک نمی کردیم و پیوسته با اهل باطل همنشین و هم صدا بودیم و همواره روز قیامت را دروغ می پنداشتیم تا زمانی که مرگ ما فرا رسید».

اهل جهنّم از چهار گناه بزرگ خود سخن می گویند:

۱ - ترک نماز.

۲ - ترک کمک به نیازمندان.

۳ - همنشینی با یاوه گویان.

۴ - عدم ایمان به قیامت.

نتیجه این چهار کار آنان این است که شفاعت شفاعت کنندگان به آنان سودی نمی رساند.

آری، در روز قیامت تو اجازه می دهی تا فرشتگان، پیامبران، امامان معصوم، دانشمندان و شهیدان و مؤمنان واقعی از دیگران شفاعت کنند و آنان را از عذاب نجات دهند، امّا کسانی که این چهار گناه را دارند، بهره ای از شفاعت شفاعت کنندگان نمی برند.

شفاعت مانند آبی است که بر پای نهال ضعیفی می ریزند تا رشد کند، امّا درختی که از ریشه خشکیده است، هر چه آب به پایِ آن بریزند، فایده ای

برای آن ندارد !

شفاعت کننـدگان فقط می توانند کسـی را شـفاعت کنند که در راه راست باشد و قسـمتی از راه را آمده باشد، ولی در فراز و نشیب های راه، وامانـده باشـد، شـفاعت کننـده به او یاری می کند تا او بتواند ادامه راه را بپیماید، امّا کسـی که راه شیطان را انتخاب کرده است، از شفاعت بهره ای نمی برد.

* * *

مُدّثّر: آیه ۵۱ – ۴۹

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ (۴۹) كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ (۵۰) فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَه (۵۱)

محمّد(صلی الله علیه وآله) بزرگان مکّه را به یکتاپرستی فرا می خواند و آنان سخن او را قبول نمی کردند.

به راستی آنان را چه می شـد که از قرآن که مایه پنـد و موعظه است، روی گردان بودند. آنان همانند گورخرانی رمیده بودند که از مقابل شـیر فرار کرده اند. معروف است که گورخر از شـیر وحشتی عجیب دارد، وقتی گورخر صدایِ شـیر را می شنود، ترس تمـام وجـودش را فرا می گیرد و دیوانهوار به هر سو می دود، اگر شـیری به گروهی از آن هـا برسـد، چنـان پراکنـده می شوند و به هر سو فرار می کنند که این کار آنان، هر بیننده ای را به تعجّب وامی دارد.

در اینجا گروهی از کافران به این گورخرها مثال زده شده اند، وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله)

می خواست برای آنان قرآن بخواند، آنان وحشت زده می گریختند و به خیال خود از جادوی محمّد(صلی الله علیه وآله) فرار می کردند.

آنان می ترسیدند که مبادا به جادوی محمّد(صلی الله علیه وآله) گرفتار شوند و تحتِ تأثیر سخن او قرار گیرند !! چه نادان بودند آن مردمی که قرآن را که مایه شفای روح و روان آنان بود، جادو می پنداشتند و خود را از سعادت محروم می کردند !

* * *

مُدّثّر: آیه ۵۳ – ۵۲

بَلْ یُرِیدُ کُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ یُؤْتَی صُحُفًا مُنَشَّرَةً (۵۲) کَلَّا بَلْ لَا یَخَافُونَ الْاخِرَةَ (۵۳)

ابوجهل که یکی از بزرگان مکّه بود همراه با دوستانش نزد محمّد(صلی الله علیه وآله) آمد و به او گفت:

ـــ آیا می خواهی من به تو ایمان بیاورم؟

ـــ من آرزو دارم که تو مسلمان شوی و به رستگاری برسی.

ـــ اگر می خواهی مسلمان شوم باید از آسمان برای من نامه ای بیاوری؟

ـــ چه نامه ای؟

ـــ نامه ای که در آن چنین نوشته باشد: «از طرف خدا به ابوجهل. ای ابوجهل ! من از تو می خواهم که به محمّد ایمان بیاوری !». اگر تو چنین نامه ای برای من از آسمان بیاوری، من به تو ایمان می آورم.

بعد از آن، دوستان ابوجهل نیز این سخن را به محمّد(صلی الله علیه وآله)گفتند و از او تقاضای

چنین نامه ای کردند، نامه ای که نام هر کدام در آن نوشته شده باشد.(۱۱۱)

اینجا بود که این آیات را نازل کردی و با محمّد(صلی الله علیه وآله) چنین سخن گفتی: «ای محمّد ! هر کدام از آنان انتظار دارند که نامه ای جداگانه از سوی من برای آنان فرستاده شود. این سخن آنان بهانه ای بیش نیست، آنان هرگز دست از لجاجت خود برنمی دارند، واقعیّت این است که آنان از عذاب قیامت نمی ترسند. اگر از آخرت می ترسیدند، این گونه با تو دشمنی نمی کردند و قرآن را جادو نمی خواندند».

آری، تو می دانی که اگر محمّد(صلی الله علیه وآله) به دست هر کدام از آنان، نامه ای هم بدهد، باز آنان می گویند: «این هم یکی دیگر از جادوهای محمّد است»، دردِ آنان چیز دیگری است، آنان این بهانه ها را می آورند که به قیامت ایمان نیاورند، زیرا می خواهند به شهوت ها و لذّت های خود ادامه دهند، آنان می دانند که اگر قرآن را بپذیرند، باید دست از خیلی کارها بردارند، برای همین، این بهانه ها را می آورند.

* * *

مُدّثّر: آیه ۵۶ – ۵۴

كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ (۵۴) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ (۵۵) وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَهِ (۵۶)

بزرگان مکّه در جلسه ای دور هم جمع شدند و قرآن را جادو خواندند و به مردم گفتند: «محمّد با این قرآن بین شما اختلاف می اندازد، مواظب باشید به

جادوی محمّد گرفتار نشوید، از شنیدن سخنش پرهیز کنید، مبادا از دین پدران خویش، جدا شوید و به گمراهی افتید».

آنـان چقـدر نـادان بودنـد که این کتـاب آسـمانی را جـادو خواندنـد و خود و دیگران را از این نعمتی که تو برایشان فرسـتاده بودی، محروم کردند.

این قرآن هرگز، جـادو نیست، این قرآن، مایه پنـد و موعظه است برای هر کس که بخواهـد از آن پنـد گیرد، زمینه هـدایت را فراهم می کند.

این قانون توست: تو هیچ کس را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، تو فقط راه را نشان انسان ها می دهی، قرآن راه هدایت را نشان می دهد، این خود انسان ها هستند که باید راه خود را انتخاب کنند.

در هر زمـانی گروهی از انسـان هـا حقّ را شـناختند و از آن روی گردان شدنـد. بزرگـان مکّه هم، قرآن را جادو خواندنـد، امّا آنان می دانسـتند که قرآن، حقّ است، مهم این بود که حقّ بر آنان آشـکار شد. قرآن بزرگ ترین معجزه محمّد(صلی الله علیه وآله) بود، آنان این معجزه را جادو پنداشـتند، اگر هزاران معجزه را هم به چشم ببینند، ایمان نخواهند آورد، تو آنان را به حال خود رها می کنی تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان شوند.

آنان ایمان نمی آورنـد مگر این که تو اراده کنی و آنان را مجبور به ایمان کنی، اگر تو بخواهی، قـدرت داری کاری کنی که آنان مسـلمان شونـد، امّا این کار خلاف قانون و سـنّت توست، تو انسان را آزاد آفریده ای و به او اختیار داده ای تا راه خود را انتخاب کند، ایمانی که از روی اجبار باشد، ارزشی ندارد.

آنان هر سخنی که بخواهند بر زبان می آورند، قرآن را جادو می خوانند و محمّد(صلی الله علیه وآله) را جادوگر و گمراه می خوانند، چرا آنان از تو نمی ترسند، عذاب تو در کمین آنان است.

تو از همه کارهای آنان باخبر هستی، به آنان مهلت می دهی و در عذابشان شتاب نمی کنی، امّا شایسته است که انسان ها از عذاب تو بترسند که عذاب تو بسی هولناک است، آتش سوزان جهنّم را برای این کافران آماده کرده ای، البتّه تو با مؤمنان بسی مهربان هستی و خطای آنان را می بخشی، مهربانی تو بر خشم تو، پیشی گرفته است.(۱۱۲)

ص:۲۷۵

...

...

ص:۲۷۶

سوره قیامت

اشاره

ص:۲۷۷

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۷۵ قرآن می باشد.

۲ - در آیه اول این سوره، خدا به روز قیامت سوگند یاد می کند و برای همین این سوره را به این نام می خوانند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: قیامت، زنـده شـدن انسان ها، سـفارش به پیامبر که قبل از تمام شدن وحی، قرآن را شتاب زده بر زبان جاری نکند، پاداش مؤمنان و کیفر کافران در روز قیامت.

ص:۲۷۸

قیامت: آیه ۱۵ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَهِ (۱) وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَهِ (۲) أَیَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ (۳) بَلَی قَادِرِینَ عَلَی أَنْ نُسَوِّیَ بَنَانَهُ (۴) بَلْ یُرِیدُ الْإِنْسَانُ لِیَفْجُرَ أَمَامَهُ (۵) یَسْأَلُ أَیَّانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ (۶) فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ (۷) وَخَسَفَ الْقَمَرُ (۸) وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ (۹) یَقُولُ الْإِنْسَانُ یَوْمَئِذٍ أَیْنَ الْمَفَرُّ (۱۰) کَلَّا لَا وَزَرَ (۱۱) إِلَی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (۱۲) یُنَبَّأُ الْإِنْسَانُ یَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ (۱۳) بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَی نَفْسِهِ بَصِیرَهٌ (۱۴) وَلَوْ أَلْقَی مَعَاذِیرَهُ (۱۵)

سوگند به روز قیامت و سوگند به وجدان بیدار انسان که همه در روز قیامت زنده خواهند شد.

ص:۲۷۹

آیا انسان می پندارد که تو استخوان های او را جمع نخواهی کرد و او زنده نخواهد شد؟

تو قدرت داری که حتّی خطوط سر انگشتان او را در جای خود منظّم قرار دهی !

واقعیّت این است که انسانی که قیامت را انکار می کند به دنبال آن است که آزادانه، تمام عمر گناه کند، پس می پرسد: «قیامت کی خواهد بود؟».

از محمّد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به آنان چنین بگوید: وقتی قیامت فرا رسد، چشم ها از شدّت ترس، خیره می مانند و ماه بی نور می گردد، خورشید و ماه، یک جا جمع می شوند و هیچ نوری ندارند و صحرای قیامت، تاریک خواهد بود.

آن روز است که انسان می گوید: «راه فرار کجاست؟»، امّا هیچ راه فرار و پناهگاهی وجود ندارد تا انسان به آن پناه ببرد، در آن روز، همه در پیشگاه تو حاضر می شوند، آن گاه تو مؤمنان را به بهشت خواهی برد و کافران را به جهنّم.

در آن روز، فرشتگان، هر انسانی را از کارهایش آگاه می سازند و پرونده اعمالش را به او می دهند، او نگاه می کند می بیند که همه اعمالش در آن پرونده، ثبت شده است، همه کارهایی که از پیش یا پس فرستاده است.

در روز قیامت، هر انسانی به اعمال خویش، آگاه است، هر چند در ظاهر برای خود عذرهایی بتراشد، انسان بهترین گواه بر اعمال خود است، او می داند در دنیا چه کارهایی انجام داده است، در روز قیامت او همه کارهای

خود را به یاد دارد.

* * *

مناسب است در اینجا دو نکته بنویسم:

* نکته اوّل

در آیه ۲ این سوره، خدا به «وجدان بیدار انسان» سوگند یاد می کند، وجدانی که درون انسان جای دارد و اگر انسان کار خوبی انجام دهد، شادی و نشاط را به او هدیه می دهد و اگر کار زشت و جنایتی انجام دهد، او را سخت زیر فشار قرار می دهد و سرزنش می کند.

البتّه اگر انسان به گناهان زیادی آلوده شد، این ندای وجدان، ضعیف و ناتوان می گردد و انسان به سوی سقوط و بدبختی ها گام برمی دارد.

* نکته دوم

در آیه ۱۳ چنین می خوانم: «در روز قیامت، انسان از کارهایی که از پیش یا پس فرستاده است، آگاه می گردد».

منظور از این سخن چیست؟

نمی دانم عمر من چقدر خواهد بود، در مدّت زمانی که زنده هستم، کارهای خوب انجام می دهم، مثلاً چند یتیم را به خانه ام دعوت می کنم و به آنان غذای خوبی می دهم، ثواب این کار را من برای زمانی که مرگم فرا می رسد، فرستاده ام. این کاری است که پیش از مرگ برای خود فرستاده ام.

امّا یک وقت کاری می کنم که نتیجه آن کار، سال های سال باقی می ماند، مثلاً مسجدی بنا می کنم، من از دنیا می روم، امّا آن مسجد باقی است، من در دل قبر

آرمیده ام، امّا افرادی در آن مسجد نماز می خوانند و ثواب آن به من می رسد، این ثواب ها پس از مرگ به من می رسد.

از طرف دیگر، گاهی گناهی انجام می دهم که اثر آن، کوتاه مـدّت است، امّا گاهی گناهی می کنم که اثر آن سال های سال می مانـد، کسـی که آیین و مـذهبی شـیطانی درست می کنـد، خودش می میرد امّا سال ها، عـدّه ای گمراه می شونـد. در روز قیامت انسان نتیجه کارهای خود را می بیند، اگر کار او، بعد از مرگش، هم اثری داشته است، او ثواب یا کیفر آن را می بیند.

* * *

قیامت: آیه ۱۹ – ۱۶

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (۱۷) فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (۱۹)

محمّد(صلی الله علیه وآله) در مکّه بود، سال های آغاز نزول قرآن بود، جبرئیل قرآن را بر قلب او نازل می کرد، وقتی جبرئیل آیات قرآن را برای محمّـد(صـلی الله علیه وآله)می خوانـد، محمّـد(صـلی الله علیه وآله) دوست داشت تا آیات را حفظ کنـد و چیزی از آن را از یاد نبرد، برای همین قبل از این که سخن جبرئیل تمام شود، آیات را پیش خود تکرار می کرد.

اکنون تو به او فرمان می دهی تا وقتی آیه ای بر او نازل می شود، شتابزده آن را بر زبان جاری نکند، از او می خواهی که صبر کند تا وحی تمام شود و مطمئن شود که آیه را به طور کامل، شنیده است.

همانـا جمع نمودن قرآن و گردآوری آن در سـینه محمّـد(صـلی الله علیه وآله)بر عهـده توست، تو به جبرئیـل فرمان داده ای تا قرآن را بر محمّد(صـلی الله علیه وآله) بخواند، پس محمّد(صلی الله علیه وآله)باید صبر کند تا سخن جبرئیل به پایان برسد، آن وقت محمّد(صلی الله علیه وآله) شروع به قرائت آن کند.

همچنین شـرح آیات قرآن نیز بر عهـده توست. محمّـد(صـلی الله علیه وآله)نباید نگران چیزی باشد، تو قرآن را بر قلب او نازل می کنی و در تمام مراحل، حافظ آن می باشی. تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را یاری می کنی و هیچ واژه ای از قرآن از ذهن او فراموش نمی شود و معنای آن برای او آشکار می شود، پس او باید با آرامش به سخن جبرئیل گوش فرا دهد.

* * *

قیامت: آیه ۲۱ – ۲۰

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ (۲۰) وَتَذَرُونَ الْاٰخِرَةَ (۲۱)

سخن از این به میان آمد که محمّد(صلی الله علیه وآله) وقتی قرآن را از جبرئیل می شنید، در تکرار آن، عجله می کرد تا مبادا آن را فراموش کند، اکنون از او می خواهی که دیگر، هرگز عجله نکند.

آری، طبیعت انسان، عجله است و او در هر کاری عجله می کند، بعضی ها در کارهای خوب شتاب می کنند و عدّه ای هم در رسـیدن به خوشـی ها ! کسانی که با محمّـد(صـلی الله علیه وآله) دشـمنی می کردنـد، این دنیای زودگذر را دوست داشـتند و شیفته دنیا شده بودند، آنان اسیرِ عجله کردن شدند و از آخرت غافل شدند و آن را از

یاد بردند.

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله) به آنان می گفت: «از گناهان دوری کنید که خدا در روز قیامت به شما پاداشی نیکو خواهد داد»، آنان با خود فکر می کردند که چرا باید لذّت های این دنیا را رها کنند و منتظر روز قیامت بمانند؟ آنان برای رسیدن به خوشی ها عجله کردند، اگر در این دنیا، قدری صبر می کردند و محدودیّت های دین اسلام را می پذیرفتند، به آسایش و نعمت های ابدی بهشت می رسیدند.

* * *

قیامت: آیه ۲۵ – ۲۲

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ (۲۲) إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ (۲۳) وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ (۲۴) تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ (۲۵)

اکنون می خواهی سرگذشت مؤمنان و کافران را در روز قیامت بیان کنی، مؤمنان در آن روز، خندان خواهند بود و چهره های شادابی خواهند داشت و به نعمت های تو، نگاه خواهند کرد.(۱۱۳)

آری، آنان وارد بهشت می شوند و به همه نعمت هایی که تو برای آنان آماده کرده ای نگاه می کنند، باغ هایی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است، قصرهای باشکوه، همسرانی مهربان که به استقبال آنان آمده اند، میوه های گوناگون را بر درختان می بینند، آنان در سایه دلپذیر و نوازشگر درختان روی تخت ها می نشینند...(۱۱۴)

ولی کافران در چه حالی خواهند بود؟

چهره های آنان عبوس و غمگین خواهد بود، زیرا آنان می دانند حادثه ناگواری در پیش روی آنهاست که کمرشان را می شکند، فرشتگان به سوی آنان می آیند و زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آنان را با صورت بر روی زمین می کشند و به سوی جهنّم می برند.

* * *

قیامت: آیه ۳۶ – ۲۶

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ (۲۶) وَقِيلَ مَنْ رَاق (۲۷) وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ (۲۸) وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ (۲۹) إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذ الْمَسَاقُ (۳۰) فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّى (۳۱) وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۳۲) ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى (۳۳) أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى (۳۴) ثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى (۳۵) أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (۳۶)

تو از محمّد(صلی الله علیه وآله) خواستی تا کافران را از عذاب روز قیامت بترساند، امّا آنان سخنان محمّد(صلی الله علیه وآله) را دروغ پنداشتند و به کفر خود ادامه دادند، آنان شیفته دنیا شده بودند و می خواستند از لذّت های دنیا بیشتر بهره ببرند، تو به آنان مهلت دادی و در عذاب آنان شتاب نکردی. آنان تصوّر کردند که این نعمت ها، همیشه برای آنان خواهد بود.

اکنون با محمّد(صلی الله علیه وآله) چنین سخن می گویی:

ای محمّد ! هرگز چنین نخواهد بود که کافر خیال می کند، سرانجام مرگ به

سراغ او می آیـد و جان به گلویش می رسـد، اطرافیان دور او جمع می شونـد و می گویند: «آیا کسـی می تواند مرگ را از او دور کند؟ آیا کسی می تواند او را شفا دهد؟».

آن کافر در آن لحظه یقین می کند که روز مرگ و جدایی فرا رسیده است، او باید از همه دنیا و ثروت خود، جدا شود، او از شدّت ترس، ساق پاهای خود را به هم می پیچد.

آری، فرشته مرگ نزدش می آیـد تـا جانش را بگیرد، در آن لحظه، پرده ها از جلوی چشـمان او کنار می رود و عـذاب تو را می بینـد، او از دنیـا می رود و به سوی دادگـاه تو می آیـد، روحش به دنیـای برزخ می رود و در آنجا به عـذاب تو گرفتار می شود، او در آتش سوزانی می سوزد تا قیامت برپا شود، وقتی قیامت برپا شود، جایگاه او برای همیشه، جهنّم خواهد بود.

او تا زمانی که در دنیا بود، ایمان نیاورد و نماز نخوانـد، بلکه قرآن را تکـذیب کرد و از پـذیرفتن آن، روی گردان شد، او حقّ را انکار کرد و سپس با تکبّر به سوی خویشاوندان خود رفت تا به آنان خبر دهد که قرآن را دروغ شمرده است ! او به این کار خود افتخار می کرد.

وای بر او ! پس وای بر او !

بار دیگر وای بر او، پس وای بر او !

آیا او خیال می کند که آفرینش او بدون هدف بوده است؟ آیا او خیال می کند که من او را رها می کنم؟

* * *

قیامت: آیه ۴۰ – ۳۷

أَلَمْ یَکُ نُطْفَهً مِنْ مَنِیٍّ یُمْنَی (۳۷) ثُمَّ کَانَ عَلَقَهً فَخَلَقَ فَسَوَّی (۳۸) فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَالْأُنْثَی (۳۹) أَلَیْسَ ذَلِکَ بِقَادِرٍ عَلَی أَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتَی (۴۰)

کافر می گوید: «وقتی مرگ سراغ من آمد و به مشتی خاک تبدیل شدم، هیچ کس نمی تواند مرا زنده کند».

چرا انسان با خود فکر نمی کند؟

تو انسان را از نطفه ناچیزی آفریدی، آغاز خلقت انسان، قطره ناچیز نطفه بوده است، سپس تو آن نطفه را به صورت خون بسته ای درآوردی و به او شکل دادی. تو از آن نطفه، مرد و زن را آفریدی. تو که چنین قدرتی داری، به راستی آیا نمی توانی مردگان را بار دیگر از خاک بیافرینی؟ چرا انسان قدری فکر نمی کند؟ (۱۱۵)

ص:۲۸۷

...

...

ص:۲۸۸

سوره انسان

اشاره

ص:۲۸۹

آشنایی با سوره

۱ – این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۷۶ قرآن می باشد.

۲ – در آیه اوّل این سوره کلمه «انسان» آمـده است و از روزگاری که ذرّات انسان در خاک بود و هنوز او آفریـده نشـده بود، سخن می گوید. به همین دلیل این سوره را به این نام می خوانند.

۳ – این سوره را به نام «دهر» و «هل أتی» هم می خوانند. این نام ها هم از آیه اوّل این سوره گرفته شده است.

۴ – موضوعات مهم این سوره چنین است: آفرینش انسان، نشان دادن راه هـدایت به انسان، انسان ها اختیار دارنـد و راهشان را باید خودشان انتخاب کنند، اشاره به ماجرای نذر فاطمه و علی(علیهما السلام) و این که آنان غذای خود را به فقیر، یتیم و اسیر دادند.

ص:۲۹۰

انسان: آیه ۴ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الـدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَـيْئًا مَذْكُورًا (۱) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَه أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (۲) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (۳) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا (۴)

این سوره بـا دو کلمه «هَل أَتی» آغاز می شود، شـنیده ام که تو این سوره را در بیان مقام خانـدان پیامبر نازل کرده ای، در این سوره از نذرِ علی و فاطمه(علیهما السـلام)سخن می گویی. قبل از این که آیات این سوره را بخوانم باید بدانم ماجرای این نذر چه بوده است. باید به تاریخ سفر کنم.

باید به مدینه بروم، به سال ششم هجری...(۱۱۶)

ص:۲۹۱

شب است، ماه در آسمان می درخشد، علی(علیه السلام) در میان نخلستان است، او از چاه آب می کشد، درختان خرما را آبیاری می کند. سطل آب را داخل چاه می اندازد و آن را بالا می کشد و آب را پای نخل ها می ریزد.

امسال وضع اقتصادی مسلمانان خوب نیست، باران کم آمده است و خشکسالی است، علی(علیه السلام) هم که از مال دنیا بهره زیادی ندارد، او به اینجا آمده است تا این نخلستان را آبیاری کند و در مقابل مقداری جو برای تهیّه نان بگیرد.(۱۱۷)

علی(علیه السلام) امشب تا صبح این نخلستان را آبیاری می کند، او خدا را شکر می کند که خدا حسن و حسین(علیهما السلام) را شفا داد و دیگر وقت آن است که او به نذر خود عمل کند.

چند روز پیش، حسن و حسین(علیهما السلام) بیمار شدند، علی(علیه السلام)نذر کرد که اگر خدا فرزندانش را شفا دهد، روزه بگیرد، شکر خدا حسن و حسین(علیهما السلام) خوب شدند، او فردا می خواهد روزه بگیرد، فاطمه(علیها السلام) هم فردا روزه می گیرد، در خانه علی(علیه السلام)، خدمتکاری به نام «فضّه» زندگی می کند، او هم تصمیم گرفته است فردا روزه بگیرد.(۱۱۸)

علی(علیه السلام) با قدرت هر چه تمام تر از این چاه آب می کشد و درختان را آبیاری می کند، صبح که فرا رسد، صاحب نخلستان به اینجا خواهد آمد، او وقتی ببیند که علی(علیه السلام) همه نخلستان را از آب سیراب کرده است، مزد او را خواهد داد. و غروبِ فردا بر سر سفره علی(علیه السلام)غذایی خواهد بود.

* * *

ساعتی است که آفتاب طلوع کرده است، اکنون علی(علیه السلام) با دست پُر به خانه می رود، در دست او مقداری جو است، گویا می توان با این مقدار جو پنج قرص نان پخت.

وقتی او به خانه می رسد، فاطمه(علیها السلام) به استقبال علی(علیه السلام)می آید، وقتی علی(علیه السلام)نگاهی به فاطمه(علیها السلام) می کند، همه خستگی او برطرف می شود.

ساعتی بعد فاطمه(علیها السلام) کنار آسیاب دستی می نشیند و مشغول آسیاب کردن می شود تا با تهیّه آرد بتواند نان بپزد.

* * *

نزدیک اذان مغرب است، علی(علیه السلام) به مسجد رفته است، بلال، اذان مغرب را می گوید، همه پشت سر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نماز می خوانند. علی(علیه السلام) بعد از نماز به خانه می آید، فاطمه(علیها السلام) سفره افطار را پهن کرده است، همه اهل خانه (علی، فاطمه، حسن، حسین(علیهم السلام) و فضّه)، دور سفره می نشینند.

به سفره علی(علیه السلام) نگاه می کنم، یک ظرف آب و پنج قرص نان !!

همه منتظرند تا علی(علیه السلام) دست به سفره ببرد، علی(علیه السلام) دست دراز می کند تا نان را بردارد که ناگهان صدایی به گوش می رسد: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر ! من فقیری مسلمان هستم، از غذای خود به من بدهید که من گرسنه ام».

علی(علیه السلام) نگاهی به فاطمه(علیها السلام)می کند، از فاطمه اش اجازه می گیرد، فاطمه(علیها السلام)لبخند رضایت می زند، حسن و حسین(علیهما السلام) و فضّه هم با لبخندی رضایت خود را اعلام می کنند، علی(علیه السلام)نان ها را برمی دارد و به سوی در خانه می رود و نان ها را به فقیر می دهد.

ص:۲۹۳

اهل این خانه فقط با آب افطار می کنند، آنان امشب گرسنه می مانند.

* * *

فردا شب بار دیگر همه کنار سفره نشسته اند، علی(علیه السلام) امروز هم مقداری جو به خانه آورده است و فاطمه(علیها السلام) آن را آسیاب کرده و با آن نان پخته است. به سفره فاطمه(علیها السلام) نگاه کن باز یک ظرف آب و پنج قرص نان !

علی(علیه السلام) بسم الله می گوید و دست می برد تا نان را بردارد که ناگهان صدایی به گوش می رسد: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر ! من یتیم هستم، پدرم در راه اسلام شهید شده است. به من غذایی بدهید».

بار دیگر علی(علیه السلام) به همه نگاه می کند، همه لبخند رضایت بر لب دارند، علی(علیه السلام) نان ها را برمی دارد و به در خانه می رود و به آن یتیم می دهد.

امشب نیز اهل این خانه با آب افطار می کنند.

* * *

شب سوم است، همه کنار سفره نشسته اند، علی(علیه السلام) امروز نیز مقداری جو به خانه آورده است و فاطمه(علیها السلام) با آن نان پخته است. صدایی به گوش می رسد: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر ! من یک اسیر هستم ! گرسنه ام، از غذای خود به من بدهید».

در خانه دیگر چیزی یافت نمی شود، اهل این خانه از صبح تاکنون چیزی نخورده اند، این که به در خانه آمده است، اسیری است که بُت پرست است، به راستی علی(علیه السلام) چه خواهد کرد؟

اهل این خانه هرگز کسی را ناامید از در خانه خود بازنمی گردانند، آن ها

همگی کریمند.

علی(علیه السلام) نان ها را در دست می گیرد و به آن اسیر می دهد و به داخل خانه برمی گردد. امشب نیز اهل این خانه گرسنه می مانند.(۱۱۹)

* * *

امشب علی(علیه السلام) سر خود را پایین می گیرد، کاش چیز دیگری در این خانه یافت می شد، تنها چیزی که در این خانه پیدا می شود، سفره خالی است.

به خدا هیچ کس نمی تواند بزرگی این خانه کوچک را به تصویر بکشد. فرشتگان مات و مبهوت این صحنه اند، آن ها می دانند که هرگز دیگر شاهد چنین منظره ای نخواهند بود. این اوج ایثار است. اوج مردانگی است. غذای خود و خانواده ات را به بُت پرست بدهی، زیرا او به تو پناه آورده است، این اوج انسانیّت است ! آری، فرشتگان اکنون می فهمند که چرا خداوند از آنان خواست که به آدم سجده کنند. آن ها امشب به سجده خود افتخار می کنند !

درست است که در این خانه غذایی یافت نمی شود; امّا فاطمه(علیها السلام) با لبخندش برای علی(علیه السلام)بهشتی ساخته است. بهشتی که علی(علیه السلام) آن را با بهشت خدا هم عوض نمی کند. فاطمه(علیها السلام)بهشت علی(علیه السلام) است.

* * *

صبح روز بیست و پنجم ذی الحجّه فرا می رسد، صدایی به گوش می رسد، پیامبر به دیدار اهل این خانه آمده است، فاطمه(علیها السلام) نماز می خواند، پیامبر با یک نگاه همه چیز را می فهمد، اثر گرسنگی را در آنان می یابد. نگاهی به آسمان می کند و دعا می کند.

ص:۲۹۵

جبرئیل نزد پیامبر می آیـد و برای محمّد(صـلی الله علیه وآله) سوره انسان را می خواند، سوره ای که با دو واژه «هَلْ أَتَی» آغاز می شود.(۱۲۰)

لبخندی بر چهره پیامبر می نشیند و چنین می گوید: «خدا به شـما نعمتی داده است که هرگز تمامی ندارد، بر شـما مبارک باد این مقامی که خدا به شـما داده است، خوشا به حال شـما که خدا از شـما راضی است و شما را به عنوان بندگان برگزیده خود انتخاب نموده است، خوشا به حال کسی که با شما باشد زیرا خدا به شما مقام شفاعت داد !».(۱۲۱)

اکنون موقع آن است که دعای پیامبر مستجاب شود، فرشتگان از آسمان کاسه غذایی را می آورند، کاسه بزرگی که به اندازه پنـج نفر غـذا در آن است. بوی غـذای بهشتی در همه جـا می پیچـد، گویا این غـذا آب گوشت است و گوشت زیادی در آن است، همه سر سفره می نشینند و از آن غذا می خورند و سیر می شوند.(۱۲۲)

پیامبر، خـدا را شـکر می کنـد که همان گونه که مریم(علیها السـلام) در دنیا از غذای بهشتی میل کرد، خاندان او هم از غذای بهشت میل می کنند.(۱۲۳)

به راستی آن کاسه بهشتی کجاست؟

آن کـاسه اکنون نزد امام زمان(علیه السـلام)است، وقتی او ظهور کنـد، آن کاسه را آشـکار می کنـد و با آن، غـذا میل خواهد کرد.(۱۲۴)

* * *

دیگر وقت آن است آیات این سوره را ذکر کنم، از امروز به بعـد، نگاه من به این سوره تغییر می کنـد. این سوره، دفتر مدح و فضیلت اهل بیت(علیهم السلام)است:

ص:۲۹۶

* * *

به نام تو که بخشنده و مهربان هستی !

تو انسان را از خاک آفریدی، قبل از این که انسان را خلق کنی، ذرّه های نطفه و جسم او در میان خاک بود، سال ها گذشت، تو این خاک را تبدیل به گیاهان و غذا نمودی، پدر و مادر او از آن غذا خوردند و نطفه او شکل گرفت و سپس او به دنیا آمد.

آری، انسان سال های سال در میان خاک بود و هیچ یاد و نشانی از او در میان نبود.

البتّه وقتی تو آفرینش را آغاز نکرده بودی، هیچ اثری از انسان نبود، فقط تو بودی و هیچ موجودی نبود. بعداً زمین و آسمان را آفریدی، آن وقت ذرّات خاکی را که انسان از آن آفریده خواهد شد خلق کردی.

پس گذشته انسان دو مرحله دارد:

مرحله اول که هیچ اثری از او وجود نداشت، مرحله دوم که او آفریده نشده بود، امّا ذرات او در خاک پراکنده بود.

اکنون تو از این مرحله دوم سخن می گویی و چنین می پرسی: «آیا بر انسان روزگارانی گذشت که او در خاک بود و از او هیچ یادی نبود؟».

با این سؤال می خواهی انسان را به یاد گذشته خود بیندازی، تو بودی که انسان را از آن خاک به نطفه تبدیل کردی، از آمیزش نطفه پدر و تخمک مادر، او را آفریدی و برای او گوش شنوا و چشم بینا قرار دادی تا او را بیازمایی. آفرینش انسان برای این بود که او را امتحان کنی.

تو به انسـان اختیـار دادی و از او خواسـتی تـا راه خودش را انتخـاب کنـد، تو راه هـدایت را به او نشـان دادی و حقّ را برای او آشکار کردی.

اگر تو اراده کنی که همه مردم ایمـان بیاورنـد، همه ایمـان می آورنـد، امّـا آن ایمـان دیگر از روی اختیار نیست، بلکه از روی اجبار است، تو اراده کرده ای که هر کس به اختیار خود ایمان را برگزیند.

وقتی تو به انسـان ها اختیار دادی، طبیعی است که انسان ها به دو گروه تقسـیم می شونـد: گروهی شـکر نعمت تو را به جا می آورنـد و مؤمن می شونـد و گروهی هم نعمت هـای تو را کفران می کننـد و راه کفر را برمی گزیننـد، تو برای کـافران غُـل و زنجیر و آتش سوزان آماده کرده ای.

* * *

انسان: آیه ۲۲ – ۵

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْس كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (۵) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا (۶) يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (۷) وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيما وَأَسِيرًا (۸) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا (۹) إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا (۱۰) فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا (۱۱) وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا (۱۲) مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا (۱۳) وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا (۱۴) وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَه مِنْ فِضَّه وَأَكْوَاب كَانَتْ قَوَارِيرَ (۱۵) قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّه قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا (۱۶)

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا (١٧) عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا (١٨) وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا (١٩) وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا (٢٠) عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُس خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّه وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (٢١) إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا (٢٢)

مؤمنان نیکوکار را در بهشت جای می دهی، آنان در آنجا از جامی می نوشند که بوی عطر خوش کافور می دهد و آرام بخش است. آنان از چشمه ای سیراب می شوند که بندگان خاص تو از آن می نوشند و آب آن چشمه را به هر طرف که بخواهند جاری می سازند.

آنان کسانی هستند که به عهد و پیمان خود وفا می کنند و از روز قیامت که عذاب آن دامن گیر گناهکاران می شود در هراسند، آنان برای خشنودی تو، غذای خود را به فقیر و یتیم و اسیر می دهند در حالی که خودشان به آن نیازمند هستند، وقتی آنان به نیازمندان کمک می کنند، می گویند: «ما این کار را به خاطر خدا انجام می دهیم و هرگز انتظار پاداش و سپاس از دیگران نداریم، ما از خشم خدا در روز قیامت می ترسیم، همان روزی که بر همگان، سخت و شدید است».

تو این کار آنان را دیدی و از دل آنان آگاه شدی، برای همین آنان را از عذاب روز قیامت در امان داشتی و به آنان در روز قیامت نشاط قلبی و شادمانی عطا

ص:۲۹۹

می کنی، این شادمانی نشانه آرامش درونی آنان خواهد بود.

تو در برابر صبرشان، بهشت و لباس های حریر بهشتی به آنان پاداش می دهی، آنان در بهشت بر روی تخت های زیبا تکیه می زنند، نه آفتاب آنان را اذیّت می کند و نه سرما.

درختان بهشتی بر سر مؤمنان سایه می افکند و میوه های درختان در دسترس آنان است، گرداگرد آنان، نوشیدنی هایی را در جام های نقره ای و قدح های بلورین می گردانند، جام های بلورینی از نقره که در اندازه های کوچک و بزرگ آماده شده است.

نوشیدنی پاکی که آنان می نوشند، طبع گرم و طعم زنجبیل را دارد، محرّک و مقوّی است. این نوشیدنی از چشمه ای است که نامش «سلسبیل» است، چشمه ای با آب گوارا !

خدمت گزاران بهشتی، پروانهوار به خدمتشان می پردازند. آن خدمت گزاران هرگز پیر نمی شوند و همواره جوان هستند و از زیبایی همچون مروارید درخشان هستند.

هر کس که با دقّت به بهشت بنگرد، آن را با عظمت و سرشار از نعمت های بی نظیر می یابد، هر کدام از مؤمنان در باغ های باشکوه و بزرگ خود، فرمانروایی باشکوهی دارند.

مؤمنان لباس هایی از حریر نازک سبز رنگ و دیبای ضخیم بر تن دارند در حالی که با دستبندهای طلا و مروارید زینت شده اند.

تو به آنان نوشیدنی پاک می نوشانی، شراب طهور ! شرابی که مانند شراب

معمولی نیست، نه عقل را از بین می برد و نه مستی می آورد.

فرشتگان به آنان می گویند: «این نعمت ها به عنوان پاداش به شما داده شده است و سعی و تلاش شما مقبول است».

* * *

مناسب است در اینجا هشت نکته بنویسم:

* نکته اوّل:

در آیه ۵ از نوشیدنی که طعم کافور می دهد و در آیه ۱۷ از نوشیدنی که طعم زنجبیل می دهد، یاد شده است. در آن زمان، مردم عربستان، دو نوع نوشیدنی استفاده می کردند:

۱ - نوشیدنی که طعم کافور می داد، این نوشیدنی بسیار آرام بخش بود، البتّه کافوری که آنان استفاده می کردند با کافوری که فعلاً به صورت صنعتی درست می شود، تفاوت زیادی داشت، کافور طبیعی (بر خلاف کافور صنعتی) بسیار گران قیمت می باشد و بویِ خوشی دارد.

۲ - نوشیدنی که طعم زنجبیل می داد، این نوشیدنی بسیار مقوّی و محرّک بود و بسیاری از افراد به آن علاقه داشتند.

حقایق جهان آخرت برای ما، درک نشدنی است، قرآن از این واژه ها برای بیان نعمت هایی که در بهشت وجود دارد، بهره برده است.

* نکته دوم

در آیه ۹ چنین می خوانم: «آنان می گویند: ما این کار را به خاطر خدا انجام می دهیم و هرگز انتظار پاداش و سپاس از شما نداریم».

علی و فاطمه(علیهما السلام) وقتی غذای خود را به فقیر و یتیم و اسیر دادند، این سخن را به آنان نگفتند، بلکه آنان این مطلب را در دل خود گفتند. این جمله که در آیه ۹ ذکر شده است، حرفِ دل آنان بود، امّا خدا از راز دل آنان آگاه بود و برای همین برای آنان چنین پاداش بزرگی را آماده کرده است.

* نکته سوم

قرآن در سوره های مختلف از بهشت و نعمت های بهشتی یاد می کند و معمولاً از زنان بهشتی (حورالعین) سخن می گوید. در این سوره، بسیاری از نعمت های بهشتی ذکر شده است، امّا هیچ مطلبی از زنان بهشتی آورده نشده است.

یکی از مفسّران اهل سنّت در اینجا مطلب جالبی دارد. او می گوید: «این سوره درباره فاطمه(علیها السلام) و همسر و فرزندان او می باشد، ممکن است به احترام فاطمه از حورالعین سخنی به میان نیامده باشد».(۱۲۵)

* نکته چهارم

در آیه ۱۹ از «وِلدان» سخن به میان آمده است. ولدان، جوانانی هستند که خدمت گزاران مؤمنان هستند.

روزگاری که قرآن نازل شد، بیشتر برده ها سیاه پوست بودند و بعضی از آنان پیر بودند، هر ثروتمندی تعدادی برده داشت و آن برده ها به او خدمت می کردند، قرآن می گوید: خدمت گزاران بهشتی، سیاه پوست نیستند، بلکه آنان زیبا و جوان هستند و توانایی انجام هر کاری را دارند.

* نکته پنجم

ص:۳۰۲

فاطمه و علی(علیهما السلام) به نذر خود وفا کردند و غذایِ افطار خود را به نیازمندان دادند و با این کار خود، به مؤمنان درس دادند که نسبت به گرسنگی گرسنگان، بی توجّه نباشند.

آری، غذا دادن به گرسنگان، ثواب زیادی دارد، این سخن پیامبر است: «کسی که سه مسلمان گرسنه را سیر کند، خدا در سه باغ از باغ های بهشتی به او غذا خواهد داد».(۱۲۶)

* نکته ششم

این ماجرا را ۳۴ نفر از دانشمندان اهل سنّت نقل کرده اند، همه آنان اعتراف کرده اند که این سوره در شأن علی و فاطمه(علیهما السلام) نازل شده است. در کتب شیعه هم احادیث فراوانی در این باره آمده است.(۱۲۷)

* نکته هفتم

اهل بیت پیامبر در آن سه روز، فقط با آب افطار کردند، بعضی از جاهلان، از این مسأله تعجّب کرده اند و گفته اند: «چگونه می شود که انسان سه روز فقط با آب زنده بماند؟». آنان این اشکال را کرده اند و به خیال خام خود، خواسته اند ثابت کنند که این ماجرا به همین دلیل واقعیّت ندارد.

آنان چقدر جاهل و نادان هستند !

کاش قدری اطّلاعات داشتند و این سخنان را نمی گفتند !

آقای گاندی در سنّ ۷۴ سالگی در سال ۱۹۳۳ میلادی دست به اعتصاب غذا زد و این اعتصاب ۲۱ روز طول کشید. او در این مدّت، فقط آب می نوشید. اگر انسان آب و نمک مصرف کند می تواند تا ۹۴ روز زنده بماند، در کتاب

«گینس» رکورد اعتصاب غذا ۹۴ روز اعلام شده است.

* نکته هشتم

درست است که این سوره درباره علی و فاطمه(علیهما السلام) نازل شده است، امّا هر کس که راه آنان را بپیماید و همانند آنان رفتار کند، او هم از این ثواب ها بهره مند خواهد شد. در واقع، این سوره برای همه زمان ها و همه مکان ها می باشد، البتّه معلوم است خدا بهترین و بالاترین ثواب ها را به علی و فاطمه(علیهما السلام) می دهد زیرا اخلاص آنان از همه بیشتر و بالاتر است. هیچ کس نمی تواند به مقام اخلاص آنان برسد.

* نکته نهم

این ماجرا سال ششم، اتّفاق افتاد و در آن هنگام فقیر و یتیم در جامعه مسلمانان زیاد بود، امّا درباره «اسیر» باید مقداری توضیح دهم.

وقتی جنگی میان مسلمانان و کافران درمی گرفت، تعدادی از کافران اسیر می شدند، در زمان پیامبر، هیچ زندانی در مدینه وجود نداشت و اسیران در زندان نبودند. نکته مهم این است که این اسیران، کافر بودند، زیرا کسی که اسیر شده بود، اگر مسلمان می شد، آزاد می شد.

پیامبر اسیران را میان مسلمانان تقسیم می کرد و از آنان می خواست تا به اسیران رسیدگی کنند. آنان اسیران را مدّتی نگاه می داشتند تا خانواده اسیران که در خارج از مدینه زندگی می کردند، پولی برای آزادی آن اسیر بفرستند و آن اسیر آزاد شود. در واقع نگاه داشتن اسیر برای این بود که مسلمانان بتوانند به آن پول دسترسی پیدا کنند.

طبیعی است که تعدادی از این اسیران به مسلمانانی می رسیدند که خود آن مسلمانان در فقر بودند، مسلمانان فقیر به اسیران اجازه می دادند که برای گرفتن غذا به خانه دیگر مسلمانان مراجعه کنند.

در این ماجرا هم اسیری کافر، به در خانه علی و فاطمه(علیهما السلام)آمد و آن ها غذای خود را به آن اسیرِ کافر دادند.

اکنون وقت آن است تا این جملات را بنویسم:

بانوی من ! ای فاطمه !

آقای من ! ای علی !

شخصی کافر به در خانه شما آمد و شما حاضر نشدید او ناامید برگردد، چگونه باور کنم که شما دوستان خود را از در خانه خود ناامید برگردانید؟

شما خاندان کَرَم و جود هستید، خدا به ما فرمان داده است که شما را دوست بداریم، ما از فرمان خدا اطاعت کردیم، ما شما را دوست داریم.

شنیده ایم که در روز قیامت، خدا به شما اجازه شفاعت می دهد، در آن روز، ما را از شفاعت خود ناامید نکنید !

* * *

انسان: آیه ۲۶ – ۲۳

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا (۲۳) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا (۲۴) وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۲۵) وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا (۲۶)

ص:۳۰۵

در ابتـدای سوره از انسان و آفرینش او سـخن گفتی، تو به انسان اختیار دادی و او باید خودش، راهش را انتخاب کند، عظمت انسـان در اختیار اوست، تو هیـچ کس را مجبور به ایمان نمی کنی، تو راه حقّ را به او نشان می دهی، برای همین قرآن را نازل کردی تا راه هدایت آشکار گردد.

درست است که عدّه ای قرآن را دروغ می پندارند، امّا قرآن، سـخن توست و تو آن را بر قلب محمّد(صلی الله علیه وآله) نازل کردی، وظیفه محمّـد(صـلی الله علیه وآله) فقـط نشـان دادن راه حـقّ است، او نبایـد کسـی را مجبور به ایمـان کنـد، این قـانون توست، طبیعی است که عدّه ای با او دشمنی می کنند و راه کفر و نفاق را می پیمایند.

اکنون از محمّـد(صـلی الله علیه وآله) می خواهی تا در راهی که در پیش گرفته است، شـکیبایی کند و از گناهکاران و کافران پیروی نکنـد و هر صـبح و شـام، تو را یـاد کنـد که یاد تو آرام بخش دل ها می باشـد. از او می خواهی تا پاسـی از شب را در مقابـل عظمت تو به سـجده رود و در شب، تو را تسبیـح کنـد و تو را از همه نقص هـا و عیب هـا، پـاک بدانـد و «سـبحان الله» بگوید.

* * *

انسان: آیه ۲۸ – ۲۷

إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا (۲۷) نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا (۲۸)

محمّد(صلی الله علیه وآله) مردم را به سوی هدایت و رستگاری فرا می خواند، گروهی با او دشمنی می کنند و راه کفر و نفاق را می پیمایند، درست است که او شش سال

ص:۳۰۶

است به مدینه هجرت کرده است، امّا هنوز کافران و بُت پرستان در مکّه هستند، در خود مدینه هم، منافقان زیادی نفوذ کرده اند، منافقان به ظاهر مسلمان هستند و به مسجد می آیند و با مسلمانان نماز می خوانند، امّا دل های آنان از نور ایمان، خالی است، آنان در دل های خود، کینه و دشمنی اسلام و پیامبر را دارند.

ریشه کفر و نفاق، یک چیز است: «محبّت به دنیا».

آنان شیفته دنیای زودگذر هستند و از یاد روز قیامت غافل هستند، همان قیامتی که روز بسیار سختی برای آنان خواهد بود.

تو آنان را آفریدی و آفرینش آنان را استوار کردی، همه نیروهای آنان از توست، هر وقت که اراده کنی می توانی آنان را نابود سازی و گروه دیگری را جایگزین آنان سازی.

* * *

انسان: آیه ۲۹

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا (۲۹)

قرآن، پندی است برای کسی که بخواهد راهی به سوی تو برگزیند. این سنّت و قانون توست، در این دنیا، به انسان اختیار دادی تا خودش راهش را انتخاب کند.

آری، تو انسان را آفریدی، راه حقّ و باطل را به او نشان دادی و او را در انتخاب راه خود آزاد گذاشتی، اگر تو اراده کنی که همه مردم ایمان بیاورند، همه ایمان می آورند، امّا آن ایمان دیگر از روی اختیار نخواهد بود، بلکه از

روی اجبار خواهد بود. تو اراده کرده ای که هر کس به اختیار خود ایمان را برگزیند.

وقتی تو به انسان ها اختیار دادی، طبیعی است که گروهی از انسان ها، راه کفر را انتخاب می کنند و ایمان نمی آورند.

قرآن آمده است تا راه را از چاه نشان دهد، هر کس که بخواهد به سوی سعادت و رستگاری برود به قرآن ایمان می آورد و از آن پند می گیرد.

* * *

انسان: آیه ۳۰

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۳۰)

در آیه قبل سخن از این بود که خدا به انسان اختیار داده تا انسان راهش را خودش انتخاب کند. در واقع در آیه قبل، عقیده «جبرگرایی» باطل اعلام شد. انسان هرگز در کارهای خود مجبور نیست، او با اراده خود، تصمیم می گیرد و ایمان یا کفر را برمی گزیند.

اکنون در این آیه از حقیقت مهم دیگری سخن به میان می آید: «انسان ها هیچ چیز را اراده نمی کنند مگر این که خدا آن را اراده کند، به راستی که خدا داناست و همه کارهای او از روی حکمت است».

در این آیه عقیده «تفویض» باطل اعلام می شود.

«تفویض» یعنی چه؟

ص:۳۰۸

واگذاری انسان به خود !

عدّه ای از جاهلان به «تفویض» اعتقاد دارند، سخن آنان این است: «خدا انسان را آفرید و او را به حال خود واگذار کرد و انسان هر کاری که بخواهد می تواند انجام دهد. اگر انسان تصمیم بگیرد کاری را انجام دهد، دیگر خدا قدرت ندارد رویِ تصمیم انسان نفوذ کند، انسان به صورت کاملاً مستقل، کارهای خود را انجام می دهد و نیاز به اجازه خدا ندارد، همین که انسان تصمیم به انجام کاری گرفت، می تواند به آن اقدام کند و به توفیق و اذن خدا نیاز ندارد. خدا نمی تواند جلوی انجام کار انسان ها را بگیرد».

این عقیده باطلی است. خدا هرگز انسان را این گونه به خود واگذار نکرده است.

درست است که خدا به انسان اختیار داده است، امّا هر وقت که خدا بخواهد می تواند مانع کار انسان شود، انسان هرگز از خدا بی نیاز نیست !

انسان نه مجبور است و نه به خود واگذار شده است !

* * *

لاجَبرَ و لاتَفویضَ.

نه جبر درست است و نه تفویض !

عقیده صحیح چیزی است بین این دو.

در اینجا مثالی می زنم تا این مطلب روشن شود:

تاجری ثروت زیادی دارد، یکی از دوستان او از دنیا می رود و از او یک،

نوجوان باقی می ماند. آن نوجوانِ یتیم، کسی را ندارد و نیاز به کمک و یاری دارد. تاجر تصمیم می گیرد تا به آن یتیم کمک کند تا او درس بخواند. چند سال می گذرد و آن یتیم، جوانی برومند می شود و نیاز به ازدواج و تشکیل خانواده پیدا می کند، امّا او از آینده خود نگران است. تاجر به آن جوان می گوید:

ـــ من حاضر هستم دختر خود را به عقد تو در آورم و خانه ای هم برای تو بخرم و کار مناسبی برایت فراهم کنم. من این کارها را به یک شرط انجام می دهم.

ـــ چه شرطی؟

ـــ تا زمانی که من زنده ام تو باید به سخن من گوش کنی و سرپرستی مرا قبول کنی.

آن جوان این شرط را قبول می کند، تاجر دخترش را به او می دهد، خانه ای برای او تهیّه می کند و کار مناسبی را هم برایش فراهم می نماید. جوان زندگی خود را آغاز می کند، با تلاش و فعّالیّت، روز به روز موفّق تر می شود و در کار خود به موفّقیّت های بزرگی می رسد.

اکنون می توانیم زندگی آن جوان را با سه دیدگاه بررسی کنیم:

* دیدگاه اوّل: این جوان خودش در این موفّقیّت ها، هیچ نقشی ندارد. بلکه همه این موفّقیّت ها به خاطر کمک های تاجر بوده است، این همان دیدگاه «جبر» است.

ص:۳۱۰

* دیدگاه دوم: تاجر که یک عمر به جوان کمک کرده است، هیچ کاره است، تاجر در زندگی او هیچ نقشی ندارد. همه موفّقیّت ها از تلاش های خود آن جوان است، تاجر حقّ ندارد در زندگی جوان تصرّف کند.

این همان دیدگاه «تفویض» یا «واگذاری» است.

* دیدگاه سوم: هم تاجر و هم جوان در این موفّقیّت ها، سهم داشته اند و هر دو مالک این زندگی هستند، تاجر به عنوان سرپرست، صاحب این زندگی است و جوان هم به عنوان کسی که اجازه استفاده از آن زندگی را دارد، صاحبِ این زندگی است. در واقع تاجر به آن جوان، اجازه داده است که از این امکانات بهره ببرد و به موفّقیّت برسد.

* * *

جوان تلاش کرد و از آن امکانات به خوبی بهره برد، از طرف دیگر، آن تاجر هم زمینه موفّقیّت او را فراهم کرد. اگر تاجر چنین کاری نمی کرد، آن جوان موفّق نمی شد.

به این دو جمله دقّت کنید:

۱ - پس آن جوان، هیچ چیز را اراده نکرد مگر این که تاجر آن را اراده کرد !

۲ - آن جوان موفّقیّت را اراده نکرد مگر این که تاجر، زمینه آن را فراهم کرد.

اکنون به بحث پیرامون اختیار و اراده خدا باز می گردیم:

انسان بر اساس قدرت و اراده خود، ایمان را انتخاب می کند، امّا خدا به انسان این توفیق را می دهد تا او بتواند ایمان را انتخاب کند.

اکنون به این دو جمله زیر توجّه کنید:

۱ – انسان ها هیچ چیز را اراده نمی کنند مگر این که خدا قبلاً آن را اراده کرده است.

۲ – انسان ها، ایمان را انتخاب نمی کنند مگر این که خدا، زمینه آن را فراهم کند و توفیق آن را به انسان بدهد.

اکنون دیگر معنای این آیه روشن شده است.

* * *

عقیده جبرگرایی در میان مسلمانان رواج زیادی داشته است و اهل بیت(علیهم السلام)همواره با آن مبارزه کرده اند، همان طور که عقیده «تفویض» یا «واگذاری» هم عقیده باطلی است و اهل بیت(علیهم السلام)با آن هم مخالفت کرده اند.

مناسب می بینم در اینجا ماجرای آقای «طاووس یمانی» را ذکر کنم.

طاووس یمانی، نام مردی بود که در کوفه زندگی می کرد. او در ابتدا، جبرگرا بود و اعتقاد داشت انسان ها در انجام کارهای خود مجبور می باشند.

او یک بار به مدینه آمد و به خانه امام صادق(علیه السلام) رفت، امام به او رو کرد و فرمود:

ــــ عقیده تو درباره انسان چیست؟

ــــ من می گویم که انسان مجبور است و اختیاری از خود ندارد.

ــــ طبق عقیده تو آیا انسان گناهکار در روز قیامت می تواند به خدا بگوید «خدایا من مجبور بودم گناه کنم، من هیچ اختیاری از خود نداشتم».

ـــــ آری. او می تواند چنین سخنی بگوید.

ـــــ اگر این طور است، پس چرا خدا گناهکاران را به جهنّم می فرستد؟ چرا آنان را عذاب می کند؟

اینجا بود که طاووس یمانی سکوت کرد و به فکر فرو رفت، او نمی دانست چه بگوید، تا به حال کسی این گونه با او سخن نگفته بود. او با خود گفت: من چند راه بیشتر ندارم:

اوّل: این که بگویم عذاب جهنّم دروغ است و خدا هیچ کس را به جهنّم نخواهد برد. این سخن که با قرآن مخالف است.

دوم: این که بگویم خدا با این که می داند گناهکاران مجبور بوده اند، آنان را به جهنّم می برد و این هم ظلمی آشکار است و خدا هرگز به بندگانش ظلم نمی کند.

سوم: این که دست از جبرگرایی بردارم و باور کنم که خدا به انسان اختیار داده است.

همه نگاه ها به طاووس بود، او رو به امام کرد و گفت: «من هرگز با حقّ و حقیقت دشمنی ندارم، من سخن تو را قبول می کنم و از عقیده باطل خود توبه می کنم».(۱۲۸)

آری، او دست از آن عقیده باطل خود برداشت.

عقیده جبرگرایی، میراث حکومت بنی اُمیّه بود. بنی اُمیّه سال های سال با ترویج این اعتقاد توانسته بودند بر مردم حکومت کنند.

وقتی مردم بـاور کردنـد کـه انسـان هیـچ اختیـاری از خـود نـدارد، پس دیگر هرگز یزیـد را بـه خـاطر کشـتن حسـین(علیه السـلام)سـرزنش نخواهنـد کرد، زیرا طبق جبرگرایی، یزیـد هیچ اختیاری از خود نداشـته است، او مجبور بود این کار را بکند، این اراده خدا بوده است که حسین(علیه السلام) کشته شود !

بنی اُمیّه اعتقـاد به آزاد بودن انسـان را بـدعت در دین می دانسـتند و طرفـداران این عقیـده را به زنـدان انـداخته یـا به قتـل می رساندند.

کسی که شیعه اهل بیت(علیهم السلام) است به «عدالت خدا» اعتقاد دارد، پس او هرگز جبرگرا نمی شود.

انسـان جبرگرا چنین بـاور دارد: «گناهکار مجبور به گناه بوده است و نمی توانسـته گناه را ترک کنـد، امّا باز هم خـدا او را به جهنّم می اندازد».

و معلوم است این ظلمی آشکار است و خدا هرگز به بندگانش ظلم نمی کند.

* * *

شعار مکتب شیعه این است:

لاجَبرَ و لاتَفویضَ.

نه جبر درست است و نه تفویض !

عقیده صحیح، چیزی است بین این دو.

عـدّه ای از جاهلان به «تفویض» باور دارنـد، آنان می گویند: «خدا انسان را آفرید و او را به حال خود واگذار کرد و انسان هر کاری که بخواهد می تواند انجام دهد. اگر انسان تصمیم بگیرد کاری را انجام دهد، دیگر خدا قدرت

ندارد رویِ تصمیم انسان نفوذ کند. خدا نمی تواند جلوی انجام کار انسان ها را بگیرد».

اکنون وقت آن است که ماجرای ابراهیم(علیه السلام) را یک بار دیگر بخوانم...

ابراهیم(علیه السلام) در حسرت داشتن فرزند بود، او بارها از خدا خواسته بود تا به او پسری بدهد. سرانجام خدا دعای او را مستجاب کرد و به او پسری به نام اسماعیل عطا کرد.

ابراهیم(علیه السلام) اسماعیل را خیلی دوست می داشت، وقتی اسماعیل بزرگ شد، خدا به ابراهیم(علیه السلام) فرمان داد تا اسماعیل را در راه او قربانی کند. این امتحان بزرگی برای ابراهیم(علیه السلام)بود.

ابراهیم(علیه السلام) با پسرش چنین سخن گفت: پسرم ! باید به قربانگاه برویم. آنان به سوی سرزمین «مِنا» حرکت نمودند. اسماعیل به پدر گفت:

ــــ مگر ما به قربانگاه نمی رویم تا در راه خدا قربانی کنیم؟

ــــ آری، پسرم.

ــــ پس چرا قربانی با خود برنداشتی، گوسفندی و یا شتری !

ــــ ای عزیز دلم ! تو همان قربانی من هستی، خدا به من دستور داده است که تو را در راه او قربانی کنم.

ــــ ای پدر ! آنچه خدا به تو فرمان داده است انجام بده.

آنان به قربانگاه رسیدند، ابراهیم(علیه السلام) «بسم الله» گفت و کارد را بر گلوی پسر کشید.

ص:۳۱۵

بار دیگر، ابراهیم(علیه السلام) کارد را کشید، زیر گلوی اسماعیل سرخ شد، ابراهیم(علیه السلام)اراده کرد تا اسماعیلش را قربانی کند، امّا خدا نخواست، ناگهان صدایی در آسمان طنین انداز می شود که ای ابراهیم تو از این امتحان سربلند بیرون آمدی. جبرئیل آمد و گوسفندی به همراه آورد و آن را به ابراهیم(علیه السلام) داد تا قربانی کند.(۱۲۹)

این حکایت در آیه ۳۲ سوره حجّ آمده است.

آری، درست است که تو به انسان اراده و اختیار داده ای، امّا هر وقت بخواهی توان و قدرت داری مانع انجام کار او شوی.

هر کس قرآن را با دقّت بخواند، می فهمد که عقیده «تفویض» باطل است. من به سه ماجرایی که در قرآن آمده است اشاره می کنم:

اول: ماجرای قربانی کردن اسماعیل.

دوم: ماجرای نسوختن ابراهیم(علیه السلام) در آتش نمرود. نمرود آتش بزرگی آماده کرد و ابراهیم(علیه السلام)را در آن آتش انداخت، نمرود اراده کرد که ابراهیم(علیه السلام) را بسوزاند، امّا خدا اراده کرد که ابراهیم(علیه السلام)نسوزد.

سوم: ماجرای زنده ماندن موسی(علیه السلام). فرعون هزاران نوزاد پسر را کشت تا موسی(علیه السلام)زنده نماند، فرعون اراده کرد موسی(علیه السلام) را بکشد، امّا خدا اراده کرد که موسی(علیه السلام)زنده بماند.

* * *

انسان: آیه ۳۱

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۳۰)

«خدا هر کس را که بخواهد در رحمت خود داخل می کند و او برای ستمکاران عذاب دردناکی آماده کرده است».

جمله دوم این آیه، روشن است، خدا ستمکاران را به آتش جهنّم گرفتار خواهد کرد، همان ستمکارانی که به خود و دیگران ظلم کردند و راه کفر و نفاق را پیمودند.

ولی منظور از جمله اوّل چیست: «خدا هر کس را بخواهد در رحمت خود داخل می کند».

«رحمت خدا» در اینجا چیست؟

خدا قرآن را برای هدایت همه مردم فرستاد، محمّد(صلی الله علیه وآله) پیام خدا را به آنان رساند، این «هدایت اوّل» است.

خدا برای کسانی که هدایت اوّل را پذیرفتند و به محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان آوردند، هدایت دیگری قرار می دهد و زمینه کمال بیشتر را برای آنان فراهم می کند. خدا کاری می کند که او لحظه به لحظه به کمال نزدیک تر شود، خدا دست او را می گیرد و به بهشت خویش رهنمونش می سازد. این «هدایت دوم» است.

این اراده و قانون خدا می باشد: «فقط کسی که هدایت اوّل را پذیرفت، شایستگی دارد با هدایت دوم هدایت شود».

ص:۳۱۷

در اینجا مثالی ساده می نویسم: همه می توانند به مدرسه بروند و درس بخوانند، اگر کسی به دبستان نرفت و درس نخواند، در آینده نمی تواند به دانشگاه برود. فقط کسی می تواند به دانشگاه برود (و بعداً پزشک، مهندس و... شود) که دیپلم گرفته باشد.

هدایت اوّل برای همه انسان ها هست، هر کس هدایت اوّل را نپذیرفت، خدا او را به حال خود رها می کند تا در لجاجت و گمراهی خود غوطهور شود، امّا کسی که هدایت اوّل را پذیرفت، خدا او را به هدایت دوم، راهنمایی می کند.

اکنون که این مطلب را دانستم، بار دیگر این آیه را می خوانم: «خدا هر کس را بخواهد در رحمت خود داخل می کند».

* * *

دانستم منظور از «رحمت خدا» در اینجا، «هدایت دوم» است، امّا دوست دارم در این باره بیشتر بدانم. تحقیق و بررسی می کنم به سخنی از امام کاظم(علیه السلام)می رسم:

روزی یکی از یاران آن حضرت، درباره این آیه سؤال کردند. امام کاظم(علیه السلام)در پاسخ فرمود: «منظور از رحمت خدا در این آیه، ولایت ما می باشد».(۱۳۰)

وقتی این سخن را شنیدم، به فکر فرو رفتم...

این سوره در ابتدا با ماجرای «نذر علی و فاطمه(علیهما السلام)» آغاز شد و آخرین آیه نیز از «ولایت» سخن می گوید.

هر کس به قرآن، واقعاً ایمان آورد، تو او را به راه ولایت اهل بیت(علیهم السلام)

ص:۳۱۸

راهنمایی می کنی، ولایت، همان رحمت توست.

راه امامت و ولایت دوازده امام، همان ادامه راه قرآن است!

تو پس از پیامبر، علی(علیه السلام)و یازده امام بعد از او را برای هدایت مردم برگزیدی. تو انسان ها را بدون امام رها نمی کنی، برای جانشینی پس از پیامبر، برنامه داری.

دوازده امام را از گناه و زشتی ها پاک گردانیدی و به آنان مقام عصمت دادی و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهادی و از مردم خواستی تا از آنان پیروی کنند.

امروز راه مهدی(علیه السلام) راهی است که مرا به سعادت می رساند، پیروی از مهدی(علیه السلام)، همان راه شایسته توست. تو هر کس را دوست بداری به رحمت خویش وارد می کنی.

من باید در راه و مسیر تو باشم، اگر من ولایت اهل بیت(علیهم السلام)را قبول داشته باشم، نشانه این است که در راه صحیح هستم.

راه ولایت، امتداد راه قرآن است.(۱۳۱)

ص:۳۱۹

...

...

ص:٣٢٠

سوره مُرسلات

اشاره

ص:۳۲۱

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۷۷ قرآن می باشد.

۲ - «مرسلات» به فرشتگانی می گویند که برای اجرای دستور خدا، پی در پی می آیند. در آیه اول این سوره به این فرشتگان سوگند یاد شده است و به همین دلیل این سوره را به این نام می خوانند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: حوادث روز قیامت، عذاب کافران در آن روز، نشانه های قدرت خدا، نعمت های خدا، نعمت های بهشتی، پاداش مؤمنان در بهشت...

ص:۳۲۲

مُرسلات: آیه ۱۱ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا (۱) فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا (۲) وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا (۳) فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا (۴) فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا (۵) عُذْرًا أَوْ نُذْرًا (۶) إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ (۷) فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ (۸) وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ (۹) وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ (۱۰) وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَتْ (۱۱)

تو می خواهی از روز قیامت سخن بگویی تا انسان ها به فکر آن روز باشند، قیامت، حقّ است، سخن تو نیز جز حقّ و راستی نیست، تو نیاز به سوگند نداری، امّا می خواهی کافران را از خواب غفلت بیدار کنی. آنان راه کفر و انکار را می پیمایند و به سخن محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان نمی آورند و او را دروغگو می خوانند.

ص:۳۲۳

اکنون به فرشتگانی سوگند یاد می کنی که آنان برای اجرای دستور تو، پی در پی می آیند و همچون تندباد حرکت می کنند، تو به فرشتگانی سوگند یاد می کنی که وحی تو را نیکو نشر می دهند و بر قلب پیامبران نازل می کنند و حقّ و باطل را جدا می کنند و سخن تو را به پیامبران می رسانند تا حجّت بر کافران تمام شود و مؤمنان از عذاب بهراسند و برای قیامت توشه ای برگیرند. تو پیامبران را می فرستی تا کافران در روز قیامت نگویند: «کسی نبود ما را راهنمایی کند»، تو این گونه حجّت را بر آنان تمام می کنی.

تو به این فرشتگان سوگند یاد می کنی که روز قیامت حقّ است و سرانجام فرا می رسد. بهشت و جهنّم حقّ است و آنچه برای آن روز در قرآن گفته شده است، واقع خواهد شد.

روز قیامت، روزی است که ستارگان تیره و تاریک می شوند و آسمان از هم شکافته می گردد، کوه ها متلاشی می شوند و چون گَرد و غبار در هوا پراکنده می شوند.

* * *

مُرسلات: آیه ۱۵ – ۱۲

لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ (۱۲) لِيَوْمِ الْفَصْلِ (۱۳) وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ (۱۴) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۵)

ص:۳۲۴

تو برای روز قیامت، زمانی را مشخّص کرده ای، زمانی که فقط تو از آن خبر داری، هیچ کس نمی داند قیامت چه زمانی خواهد بود.

به راستی قیامت چه روزی است؟

روزی که بین مؤمنان و کافران جدایی می افتد، مؤمنان به بهشت می روند و کافران به عذاب جهنّم گرفتار می شوند.

هیچ انسانی نمی داند آن روز، چگونه است، روزی که برای کافران بسیار سخت است.

* * *

مُرسلات: آیه ۱۸ – ۱۶

أَلَمْ نُهْلِكِ الْاَوَّلِينَ (۱۶) ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْاخِرِينَ (۱۷) كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمجْرِمِينَ (۱۸)

تو محمّد(صلی الله علیه وآله) را فرستادی و او برای مردم مکّه قرآن خواند، امّا گروه زیادی از آنان، محمّد(صلی الله علیه وآله) را دروغگو خواندند و قرآن را تکذیب کردند.

وای بر کسانی که قرآن را دروغ شمردند !

چرا آنان فکر نکردند که نخستین کافران دنیا را هم نابود کردی؟ تو قوم نوح(علیه السلام)را نابود کردی، وقتی آنان بر کفر خود اصرار ورزیدند تو طوفانی فرستادی و همه کسانی که نوح(علیه السلام) را دروغگو می پنداشتند، غرق کردی.

بعد از آنان، کافران دیگر را نابود ساختی.

قوم عاد، قوم ثَمود، قوم لوط(علیه السلام).

یکی را با صاعقه ای آسمانی و زلزله ای سهمگین نابود کردی در حالی که

آنان فکر چنین چیزی را هم نکرده بودند. دیگری را با بارانی از سنگ های آسمانی به هلاکت رساندی. تو این گونه مُجرمان را کیفر می دهی، کسانی که با تو دشمنی کردند و پیامبرانت را دروغگو شمردند، به عذاب تو گرفتار شدند.

* * *

مُرسلات: آیه ۲۳ – ۱۹

وَیْلٌ یَوْمَئِذ لِلْمُکَذِّبِینَ (۱۹) أَلَمْ نَخْلُقْکُمْ مِنْ مَاء مَهِین (۲۰) فَجَعَلْنَاهُ فِی قَرَار مَکِین (۲۱) إِلَی قَدَر مَعْلُوم (۲۲) فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ (۲۳)

وای بر کسانی که قرآن را دروغ شمردند !

قرآن از زنده شدن انسان در روز قیامت سخن می گوید، کافران می گویند: «چگونه می شود وقتی ما به مشتی خاک تبدیل شدیم، بار دیگر زنده شویم».

چرا آنان فکر نمی کنند که تو چگونه آنان را آفریدی؟

تو انسان را از آبی ناچیز و پست آفریدی.

نطفه ای بدبو !

تو آن نطفه را در رحم مادر قرار دادی و آن نطفه با تخمک مادر، یکی شد و مدّت زمانی مشخّص در رحم مادر ماند، تو بر این کار قدرت داشتی، تو قدرتمند خوبی هستی و انسان را از قطره ای آفریدی، پس بار دیگر می توانی او را از خاک زنده کنی. به راستی چه فرقی میان خاک و آن نطفه بی ارزش است !

آری، تو که بار اوّل انسان را از خاک آفریدی، بار دیگر می توانی او را از خاک

زنده کنی. برپایی قیامت برای تو کاری ندارد، وقتی تو اراده کنی همه زنده می شوند.

* * *

مُرسلات: آیه ۲۷ – ۲۴

وَیْلٌ یَوْمَئِذ لِلْمُکَذِّبِینَ (۲۴) أَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ کِفَاتًا (۲۵) أَحْیَاءً وَأَمْوَاتًا (۲۶) وَجَعَلْنَا فِیهَا رَوَاسِیَ شَامِخَات وَأَسْقَیْنَاکُمْ مَاءً فُرَاتًا (۲۷)

وای بر کسانی که قرآن را دروغ شمردند !

آنان این همه آثار قدرت تو را می بینند، باز راه کفر را می پیمایند !

چرا آنان به زمین نگاه نمی کنند که چگونه آن را محلّ سکونت آنان قرار دادی، هم در زمان حیاتشان و هم بعد از مرگشان ! بر روی این زمین زندگی می کنند و وقتی می میرند در همین زمین به خاک سپرده می شوند.

آیا آنان به کوه ها نگاه نمی کنند که چگونه آن را محکم و استوار قرار دادی، این کوه ها هستند که سبب آرامش زمین شده اند.

تو آبی گوارا و شیرین برای انسان ها فراهم کردی، از آسمان باران را نازل کردی، همه این ها نعمت های توست، چرا آنان به این نعمت ها فکر نمی کنند؟ چرا شکر آن را به جا نمی آورند؟

* * *

مُرسلات: آیه ۳۴ – ۲۸

وَیْلٌ یَوْمَئِذ لِلْمُکَذِّبِینَ (۲۸) انْطَلِقُوا إِلَی مَا کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ (۲۹) انْطَلِقُوا إِلَی ظِلّ ذِی ثَلَاثِ شُعَب (۳۰) لَا

ظَلِيل وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ (٣١) إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَر كَالْقَصْرِ (٣٢) كَأَنَّهُ جِمَالَهٌ صُفْرٌ (٣٣) وَيْلٌ يَوْمَئِذ لِلْمُكَذِّبِينَ (٣۴)

وای بر کسانی که قرآن را دروغ شمردند !

تو در این دنیـا به آنان مهلت می دهی و در عـذاب آنان شـتاب نمی کنی، امّا وقتی روز قیامت فرا می رسـد، آتش جهنّم زبانه می کشد، فرشتگان به آنان می گویند که به سوی جهنّمی که آن را دروغ می پنداشتید، روانه شوید.

کـافران نگـاه می کننـد، آتش جهنّم را می بیننـد که دودی سـیاه رنـگ، بالاـی آن است و همچـون سایبـان به چشم می آیـد. فرشتگان به آنان می گویند: «به سوی این سایبان حرکت کنید».

کافران به سوی جهنّم می روند، این دود آنان را از سه طرف احاطه می کند، (از بالای سر و سمت چپ و سمت راست).

این سایه نه خنک است و نه از حرارت آتش می کاهد.

جرقّه هـایی که از آتش به اطراف می جهنـد به انـدازه یـک قصـر و کـاخ بلنـد است، این جرقّه هـا در بزرگی و رنگ، همانند شتران زرد رنگی هستند که به هر سو پراکنده می شوند !

* * *

مُرسلات: آیه ۳۶ – ۳۵

هَذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ (٣۵) وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ (٣۶)

وای بر کسانی که قرآن را دروغ شمردند !

در آن روز کافران نمی توانند برای نجات خود سخنی بگویند و به آنان اجازه داده نمی شود که عذرخواهی کنند، همه حقایق در آنجا روشن و آشکار است، آنان چیزی برای گفتن ندارند.

آنان در دنیا با این زبان با دین خدا دشمنی کردند و قرآن را دروغ خواندند، این زبان دیگر قفل می شود و از کار می افتد و دیگر آنان نمی توانند سخن بگویند.

* * *

ذکر این نکته لازم است که آنان در صحرای قیامت سخن می گویند، امّا وقتی در جهنّم قرار گرفتند، مدّتی می توانند سخن بگویند، امّا سرانجام به مرحله ای می رسند که قدرت سخن گفتن از آنان گرفته می شود و این عذابی دیگر برای آنان است.

کافران در روز قیامت، مرحله های مختلفی را پشت سر می گذارند، این آیه درباره آخرین مرحله آنان سخن می گوید، مرحله ای که در میان آتش جهنّم قرار گرفته اند و دیگر قدرت سخن گفتن از آنان گرفته شده است.

* * *

مُرسلات: آیه ۴۰ – ۳۷

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۷) هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ (۳۸) فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ (۳۹) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۰)

وای بر کسانی که قرآن را دروغ شمردند !

روز قیامت، روز جدایی حقّ از باطل است، تو همه انسان ها را در صحرای قیامت جمع می کنی، از اوّلین انسان ها تا آخرین آنان در آنجا جمع می شوند و تو به حساب آنان رسیدگی می کنی. در آن روز به کافران می گویی: «اگر چاره ای در برابر من برای فرار از چنگال مجازات دارید، انجام دهید؟».

هیچ کس راه فرار ندارد، هیچ کس نمی تواند در برابر قدرت تو کاری انجام دهد، از دست هیچ کس کاری ساخته نیست.

وای بر کسانی که قرآن را دروغ شمردند !

* * *

مُرسلات: آیه ۴۴ – ۴۱

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ (۴۱) وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۴۲) كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۴۴)

در آن روز فرمان می دهی تا فرشتگان، مؤمنان پرهیزکار را به سوی بهشت ببرند، مؤمنان در آنجا در سایه های درختان و میان چشمه سارها بر روی تخت ها تکیه می دهند، هر نوع میوه ای که دوست داشته باشند، برای آنان فراهم است. فرشتگان به آنان می گویند: «بخورید و بیاشامید و از نعمت های زیبای بهشت بهره ببرید. همه این ها، گوارای وجودتان باد ! زیرا این ها، پاداش اعمال نیکی است که در دنیا انجام داده اید».

آری، تو این گونه به نیکوکاران پاداش می دهی.

* * *

مُرسلات: آیه ۴۶ – ۴۵

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۵) كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ (۴۶)

وای بر کسانی که قرآن را دروغ شمردند !

تو در این دنیا به آنان مهلت می دهی و در عذابشان شتاب نمی کنی. اکنون به محمّد(صلی الله علیه وآله)می گویی تا به آنان چنین بگوید: «در این چند روزه دنیا، بخورید و از لذّت های زودگذر دنیا بهره بگیرید که شما مُجرم و گناهکار هستید، شما راه کفر را پیمودید و کیفر شما کاملاً مشخّص است».

آری، روز قیامت برای آنان بسیار سخت خواهد بود، هیچ کس آنان را یاری نخواهد کرد، آن روز دیگر نمی توانند به یکدیگر سود و زیانی برسانند، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آن ها را با صورت بر روی زمین می کشانند و به سوی جهنّم می برند.

* * *

مُرسلات: آیه ۴۸ – ۴۷

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۷) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ (۴۸)

محمّد(صلی الله علیه وآله) با گروهی از کافران سخن گفت و آنان را به اسلام دعوت کرد، آنان سخن محمّد(صلی الله علیه وآله) را گوش کردند و در ابتدا با آن مخالفتی نکردند. محمّد(صلی الله علیه وآله) به آنان گفت که باید نماز بخوانند.

آنان قـدری فکر کردنـد و گفتند: «در نماز باید به رکوع برویم، ما هرگز رکوع نمی رویم، چون این کار برای ما عیب و ننگ است. ای محمّد ! ما به شرطی مسلمان می شویم که نماز نخوانیم و رکوع نرویم».

محمّـد(صـلی الله علیه وآله) رو به آنـان کرد و فرمود: «دینی که در آن رکوع و سـجده نباشـد، ارزشـی نـدارد». آنان وقتی این سخن را شـنیدند از پیش محمّد(صلی الله علیه وآله) رفتند و همان بُت پرستی خود را ادامه دادند و قرآن را دروغ شمردند و به آن ایمان نیاوردند، این روحیّه غرور و تکبّر، ریشه همه زشتی ها و کفرها و پلیدی ها می باشد.(۱۳۲)

اکنون از آنـان سـخن می گویی و به ماجرای آنان اشاره می کنی: وای بر کسانی که قرآن را دروغ شـمردند، همان کسانی که وقتی به آنان گفته می شود: «در برابر خدا، رکوع کنید»، رکوع نمی کنند.

* * *

مُرسلات: آیه ۵۰ – ۴۹

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۹) فَبِأَيِّ حَدِيث بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۵۰)

وای بر کسـانی کـه قرآن را دروغ شـمردند، اگر آنـان به قرآن که معجزه جاویـد محمّـد(صـلی الله علیه وآله)است ایمـان نمی آورند، پس به کدام سخن بعد از آن می خواهند ایمان بیاورند.

آری، تو قرآن را فرستادی تا انسان ها را از جهل و نادانی نجات دهی، قرآن، کتاب یکتاپرستی است. چرا کافران، ارزش قرآن را نمی دانند. اگر تو قرآن را

بر کوهی نازل می کردی، آن کوه در برابر عظمت قرآن و از شـدّت خوف از مقام تو، از هم می شکافت و متلاشـی می شـد.(۱۳۳)

قرآن، بزرگ ترین حادثه جهانِ هستی است و روح سرگشته انسان را از چشمه معرفت، سیراب می کند. قرآن، پرده از حقایقی بر می دارد که هرگز اندیشه انسان نمی تواند به آن راه یابد.

این کافران که به قرآن با این عظمت، ایمان نمی آورند، در برابر کتاب های آسمانی دیگر، هم تسلیم نخواهند شد و این نشانه روح عناد و لجاجت آنان است.(۱۳۴)

ص:۳۳۳

...

ص:۳۳۴

پیوست های تحقیقی

۱. یا مالک بن ضمره، کیف أنت إذا اختلفت الشیعه هکذا، وشبک أصابعه وأدخل بعضها فی بعض...: فضائل أمیر المؤمنین لابن عقده ص ۱۲۷، کتاب الغیبه للنعمانی ۲۱۴، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۱۵.

۲. إنّ القائم یلقی فی حربه ما لم یلق رسول الله، لأنّ رسول الله أتاهم وهم یعبدون الحجاره المنقوره والخشبه المنحوته...: کتاب الغیبه للنعمانی ص ۳۰۸، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۶۳.

۳. ویسیر إلی الکوفه، فیخرج منها ستّه عشر ألفاً من البتریه، شاکین فی السلاح، قرّاء القرآن، فقهاء فی الدین، قد قرحوا جباههم...: دلائل الإمامه ص ۴۵۵.

۴. مائده: آیه ۱۸

۵. إن دحیه الکلبی جاء یوم الجمعه من الشام بالمیره، فنزل عند أحجار الزیت، ثم ضرب بالطبول لیؤذن الناس بقدومه، فنفر الناس إلیه إلا علی والحسن والحسین وفاطمه...: البرهان ج ۵ ص ۳۸۱.

۶. . صلاه الجمعه فریضه و الاجتماع علیها فریضه مع الامام فان ترک رجل من غیر عله ثلاث جمع فقد ترک ثلاث فرائض و لایدع ثلاث فرائض من غیر عله الا منافق: محاسن ج ۱ ص ۸۵، ثواب الاعمال ص ۲۳۳، وسائل الشیعه ج ۷ ص ۲۷۹.

مشهور فقهای شیعه به وجوب عینی نماز جمعه حکم نکرده اند و این حدیث را مختص به زمان حکومت امام

معصوم کرده اند: مستند الشیعه ج ۶ ص ۴۱، و راجع: کشف اللثام ج ۴ ص ۲۰۵، جواهر الکلام ج ۱۱ ص ۱۶۱، مصباح الفقیه ج ۲ ص ۴۴۰.

۷. تفسیر نمونه (ویراست دوم) ج ۲۴ ص ۱۵۱ (نوشته: مکارم شیرازی، ناصر، با همکاری جمعی از نویسندگان، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ ۳۱، سال ۱۳۸۸).

۸. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۱۰ ص ۶، تفسیر جوامع الجامع ۳ ص ۵۶۰، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۹، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۱۹۰، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۳۰۵، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۱۷۵، البرهان ج ۵ ص ۳۷۸، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۲۷، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۴۲۶، تفسیر الثعلبی ج ۹ ص ۳۱۶، تفسیر السمعانی ج ۵ ص ۴۳۵، معالم التنزیل ج ۴ ص ۳۴۵، زاد المسیر ج ۸ ص ۲۲، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۳۳۹، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۲۶۰.

۹. لئن رجعنا الی المدینه لیخرجنّ الاعز منها الاذل وکان فی القوم زید بن ارقم...: بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۲۸۶، مسند احمد ج ۴ ص ۳۶۹، الاستیغاب ج ۲ ص ۵۳۵، تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۶۸، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۱۷۹.

۱۰. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۱۰ ص ۱۳، تفسیر جوامع الجامع ۳ ص ۵۶۷، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۲۰، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۲۲۲، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۳۰۸، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۱۸۱، البرهان ج ۵ ص ۳۸۹، جامع البیان ج ۲۸ ص ۱۵۰، تفسیر السمعانی ج ۵ ص ۴۴۷، معالم التنزیل ج ۴ ص ۳۵۱، زاد المسیر ج ۸ ص ۳۰.

۱۱. یا اباخالد، النور والله الائمه من آل محمد الی یوم القیامه وهم والله نور الله: الکافی ج ۱ ص ۱۹۴، بحار الأنوار ج ۹ ص ۲۴۳، تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۷۱، البرهان ج ۵ ص ۳۹۶، نور الثقلین ج ۵ ص ۳۴۱.

۱۲. انعام: ۵۹.

۱۳. رأیت أبا عبد الله یطوف من أول اللیل إلی الصباح، وهو یقول: الله قنی شح نفسی...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۷۲، البرهان ج ۵ ص ۴۰۰، نور الثقلین ج ۵ ص ۲۹۱.

۱۴. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۱۰ ص ۲۴، تفسیر جوامع الجامع ۲ ص ۵۷۴، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۳۳، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۲۳۹، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۹۹، جامع البیان ج ۲۸ ص ۱۶۰، تفسیر السمعانی ج ۵ ص ۴۶۰، معالم التنزیل ج ۴ ص ۳۵۴، زاد المسیر ج ۸ ص ۳۴، الدر المنثور ج ۶ ص ۲۲۷، فتح القدیر ج ۵ ص ۲۳۴، روح المعانی ج ۲۸ ص ۱۲۶.

۱۵. در انجیل متی، باب ۱۹، شماره ۹ چنین می خوانیم: هر که زن مطلّقه ای را نکاح کند، زنا کند.

۱۶. انّی لأعلم آیه لو اخذ الناس لکفتهم وهی من یتق الله یجعل له مخرجا...: سنن الدارمی ج ۲ ص ۳۰۳، تفسیر البیضاوی ج ۵

ص ۳۵۰، اعیان الشیعه ج ۴ ص ۲۳۱، تفسیر جوامع الجامع ج ۳ ص ۵۸۰.

۱۷. حجر ۲۱

ص:۳۳۶

۱۸. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير العياشی ج ۲ ص ۳۴۲، التبيان فی تفسير القرآن ج ۱۰ ص ۳۵، تفسير جوامع الجامع ۶ ص ۳۸۰، تفسير مجمع البيان ج ۱۰ ص ۴۵، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۲۵۰، التفسير الأصفی ج ۲ ص ۱۳۱۹، التفسير الصافی ج ۵ ص ۱۹۱، البرهان ج ۵ ص ۴۱۳، تفسير السمرقندی ج ۲ ص ۳۶۰، تفسير الثعلبی ج ۹ ص ۳۴۰، تفسير السمعانی ج ۵ ص ۴۶۷، معالم التنزيل ج ۵ ص ۱۳۰، زاد المسير ج ۸ ص ۴۵، تفسير البيضاوی ج ۵ ص ۳۵۲.

۱۹. إنما حرم عليه جاريته ماريه القبطيه وحلف أن لا يقربها وإنما جعل النبی عليه الكفاره فی الحلف ولم يجعل عليه فی التحريم: الكافی ج ۶ ص ۱۳۵، وسائل الشيعه ج ۲۲ ص ۳۸، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۲۲۹، جامع احاديث الشيعه ج ۱۹ ص ۵۰۱.

۲۰. ثم ولد فی الاسلام عبد الله فسمی الطيب و الطاهر...: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۱۶۶.

۲۱. كانت ماريه بيضاء جعدّه جميله: الاصابه ج ۸ ص.۳۱۱

۲۲. فعلمت حفصه بذلک، فغضبت وأقبلت علی رسول الله قالت: يا رسول الله، هذا فی يومی وفی داری وعلی فراشی... فقال لها: ما هذا الذی أخبرت عنک عائشه ؟ فأنكرت ذلک، وقالت: ما قلت لها من ذلک شيئا...: تفسير القمی ج ۲ ص ۳۷۶، تفسير الصافی ج ۵ ص ۱۹۴، البرهان ج ۵ ص ۴۱۹، نور الثقلين ج ۵ ص ۳۶۷.

۲۳. عن عايشه قالت: كيف بک لو قمصک الله قميصا يعنی من الخلافه...: الغدير ج ۱۱ ص ۸۵، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۳۵۶، تاريخ مدينه دمشق ج ۵۹ ص ۶۹.

۲۴. قضی معاويه عن عايشه ام المؤمنين ثمانيه عشر الف دينار: تاريخ الاسلام للذهبی ج ۴ ص ۲۴۸، البدايه و النهايهج ۸ ص ۱۴۵، سير اعلام النبلاء ج ۲ ص ۱۸۶.

۲۵. (ان تظاهر عليه) نزلت فی عائشه و حفصه.... (وجبرئيل وصالح المومنين) نزلت فی علی عليه السلام خاصه: شواهد التنزيل للحسكانی ج ۲ ص ۳۵۱، تفسير فرات الكوفی ص ۴۹۱، البرهان ج ۵ ص ۴۲۲، (...جبرئيل وصالح المومنين)، قال: صالح المومنين والله علی عليه السلام: بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۲۸، البرهان ج ۵ ص ۴۲۲.

۲۶. الرازی ج ۱۶ ص ۱۷۵.

۲۷. ذنوب المؤمن إذا تاب عنها مغفوره له، فليعمل المؤمن لما يستأنف بعد التوبه والمغفره، امّا والله إنها ليست إلا لأهل الإيمان...: الكافی ج ۲ ص ۴۳۴، وسائل الشيعه ج ۱۶ ص ۸۰، بحار الأنوار ج ۶ ص ۴۰، جامع احاديث الشيعه ج ۱۴ ص ۳۶۳.

۲۸. أئمه المؤمنين يوم القيامه تسعی بين يدی المؤمنين وبأيمانهم حتی ينزلوهم منازل أهل الجنه...: الكافی ج ۱ ص ۱۹۵، بحار الأنوار ج ۶۴ ص ۵۶، مجمع البيان ج ۱۰ ص ۶۳، تفسير الصافی ج ۵ ص ۱۹۷، البرهان ج ۵ ص ۲۸۴.

۲۹. (وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِی)، قال: روح اختاره الله واصطفاه وخلقه إلی نفسه وفضّله علی جميع الأرواح، فأمر فنفخ منه فی آدم: التوحيد للصدوق ۱۷۰، معانی الأخبار ص ۱۷، بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۱، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص

۳۰. للاطّلاع أکثر لتفسیر هـذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۱۰ ص ۵۳، تفسیر جوامع الجامع ۳ ص ۵۹۳، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۶۱، روض الجنـان وروح الجنان ج ۲۰ ص ۲۶۹، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۳۲۵، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۱۹۸، البرهـان ج ۵ ص ۵۳۱، تفسیر نور الثقلین ج ۲۸ ص ۲۱۸، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۴۴۹، تفسیر الثعلبی ج ۶ ص ۱۲۶، تفسیر السمعانی ج ۵ ص ۴۷۹، معالم التنزیل ج ۴ ص ۳۶۸، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۳۵۸، تفسیر البحر المحیط ج ۴ ص ۲۲۲، الدر المنثور ج ۶ ص ۲۴۵.

۳۱. أَ فَمَنْ یَمْشِی مُکِبًّا عَلی وَجْهِهِ: لا یبصر یمینا و لا شمالا و لا ما بین یدیه. یقال: أکبّ فلان علی وجهه (بالألف) و کبّه الله لوجهه. و أراد: الأعمی: غریب القرآن ج ۱ ص ۴۰۷.

۳۲. (سویا علی صراط مستقیم)، قال: ان الله ضرب مثلا من حاد عن ولایه علی کمن یمشی علی وجهه...: البرهان ج ۵ ص ۴۴۳، الوافی ج ۳ ص ۹۱۶، الکافی ج ۱ ص ۳۵۹.

۳۳. و قیل معناه ظهرت علی وجوههم آثار الغم و الحسره و نالهم السوء و الخز: مجمع البیان ج ۱۰ ص ۸۰، بحار الأنوار ج ۷ ص ۱۶۷.

۳۴. إذا فقدتم إمامکم فلم تروه فما ذا تصنعون ؟: کمال الدین ص ۳۶۰، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۰۰، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۲۰۶، البرهان ج ۵ ص ۴۴۹، نور الثقلین ج ۵ ص ۳۸۷.

۳۵. یا أبا خالد، إنّ أهل زمان غیبته القائلون بامامته، المنتظرون لظهوره، أفضل أهل کلّ زمان...: کمال الدین ص ۳۲۰، الاحتجاج ج ۲ ص ۵۰، بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۳۸۷ و ج ۵۲ ص ۱۲۲، أعلام الوری ج ۲ ص ۱۹۶، قصص الأنبیاء ص ۳۶۴، مکیال المکارم ج ۲ ص ۱۲۹.

۳۶. للاطّلاع أکثر لتفسیر هـذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۱۰ ص ۷۰، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۷۸، روض الجنـان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۳۱۱، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۲۰۵، البرهان ج ۵ ص ۴۴۷، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۴۵۶، تفسیر الثعلبی ج ۹ ص ۳۵۸، تفسیر السمعانی ج ۶ ص ۱۵، معالم التنزیل ج ۴ ص ۳۷۳، زاد المسیر ج ۸ ص ۶۳.

۳۷. ثلاث تخرق الحجب وتنتهی الی ما بین یدی الله: صریر اقلام العلماء...: اعیان الشیعه ج ۱ ص ۳۰۱.

۳۸. تصنیف یونس مولی آل یقطین، فقال: أعطاه الله بکلّ حرف نوراً یوم القیامه: رجال النجاشی ص ۴۴۷، خلاصه الأقوال ص ۲۹۶، رجال ابن داوود ص ۲۰۷: التحریر الطاووسی ص ۲۰۷، نقد الرجال ج ۵ ص ۱۰۹، جامع الرواه ج ۲ ص ۳۵۷، معجم رجال الحدیث ج ۲۱ ص ۲۱۰، تهذیب المقال ج ۱ ص ۸۴، قاموس الرجال ج ۱۱ ص ۱۷۱، الذریعه ج ۱ ص ۳۸۶، أعیان الشیعه ج ۱ ص ۱۵۸.

۳۹. قرآن در آیه ۱ این سوره به قلم سوگند یاد کرد، این معنایی است که از ظاهر این آیه به دست می آید، البته

این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به بطنِ قرآن یاد می کنیم. بطنِ قرآن معنایی است که از نظرها پنهان است:

ص: ۳۳۸

یکی از یاران امام صادق(ع) نقل می کند که آن حضرت به او فرمود: اوّلین چیزی که خدا آفرید، قلم بود و به او گفت: بنویس! پس قلم هر آنچه تا روز قیامت پدید می آید را نوشت. منظور از قلم در اینجا، همان حقیقت محمّد و اهل بیت و مقام نورانیّت آن هاست. خدا قبل از این که جهان را بیافریند، آن حقیقت را آفرید و از آن حقیقت به قلم یاد می شود چون به اذن خدا بر آنچه آفریده می شود، علم و آگاهی دارد. از این حقیقت به این جهت به عنوان قلم یاد شده است: (... والقلم اسم لامیر المومنین...: بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۱۶۵، البرهان ج ۵ ص ۴۵۴، نور الثقلین ج ۵ ص ۳۸۷.

۴۰. و قیل إن المعنی سنخطمه بالسیف فی القتال حتی یبقی أثره ففعل ذلک یوم بدر عن ابن عباس: مجمع البیان ج ۱۰ ص ۵۰۳.

ذکر این نکته لازم است: بعضاً در تاریخ وفات ولید را سال اول هجری در مکّه ذکر کرده اند، ما در اینجا نظر ابن عباس را قبول می کنیم که نشان می دهد ولید تا سال دوم هجری زنده بوده است.

۴۱. هلّا تذکرون نعم الله علیکم فتؤدوا شکرها بأن تخرجوا حقّ الفقراء من أموالکم و لا تمنعوها: ارشاد الاذهان ج ۱ ص ۵۷۰.

۴۲. رعد آیه ۵.

۴۳. کشف إزاره عن ساق، ویده الأخری علی رأسه فقال: سبحان ربی الأعلی!...: البرهان ج ۵ ص ۴۶۲ نور الثقلین ج ۵ ص ۳۹۶.

۴۴. حجاب من نور یکشف فیقع المؤمنون سجدا وتدمج أصلاب المنافقین فلا یستطیعون السجود: التوحید ص ۱۵۴، الاحتجاج ج ۲ ص ۱۹۳، بحار الأنوار ج ۴ ص ۸، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۲۱۴، البرهان ج ۵ ص ۴۶۱.

۴۵. طور: آیه ۳۰

۴۶. فسّر بعضهم یکتبون بیحکمون: روح المعانی ج ۱۴ ص ۳۹.

۴۷. مکث یونس فی بطن الحوت تسع ساعات: تفسیر القمی ج ۱ ص ۳۱۹، البرهان ج ۳ ص ۵۸، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۳۸۳.

۴۸. سوره صافت آیه ۱۳۹ تا ۱۴۸ و سوره انبیاء آیه ۸۸ و ۸۷.

۴۹. کان رجل من العرب یمکث لا یأکل شیئا یومین أو ثلاثه، ثم یرفع جانب الخباء فتمر به الإبل أو الغنم...: الجامع لاحکام القرآن ج ۱۸ ص ۲۵۵.

۵۰. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۱۰ ص ۹۱، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۱۰۰، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۳۷۰، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۳۴۱، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۲۱۵، البرهان ج ۵ ص ۴۶۴، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۹۹، جامع البیان ج ۲۹ ص ۵۵، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۴۶۵، تفسیر الثعلبی ج ۱۰ ص ۱۸، تفسیر

السمعانی ج ۶ ص ۳۱، معالم التنزیل ج ۴ ص ۲۸۴، زاد المسیر ج ۸ ص ۷۶.

ص: ۳۳۹

۵۱. فاتخذوا انابیب طوالا من رصاص، واسعه الافواه، ثم ارسلوها فی قرار العین... وارسلوا فیها نبیهم...: علل الشرایع ج ۱ ص ۴۲، بحار الأنوار ج ۵۶ ص ۱۱۲، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۱۵، البرهان ج ۴ ص ۱۳۵.

۵۲. در روایات متعددی آمده است که مصداق اذن واعیه در آیه ۱۲، حضرت علی(ع) می باشد: (وتعیها اذن واعیه)، اذن علی بن ابی طالب: مناقب آل ابی طالب ج ۲ ص ۲۷۵، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۳۲۷، البرهان ج ۵ ص ۴۷۲، جامع البیان للرازی ج ۲۹ ص ۶۹، تفسیر القرآن العظیم لابن کثیر ج ۴ ص ۴۴۱.

۵۳. در روایتی این سخن ذکر شده است که عرش خدا را قبل از برپایی قیامت، چهار فرشته بر دوش دارند، امّا در روز قیامت هشت فرشته این مأموریت را انجام می دهند: انهم الیوم اربعه فاذا کان یوم القیامه ایدهم باربعه آخرین: بحار الأنوار ج ۷ ص ۸۲، مجمع البیان ج ۱۰ ص ۱۰۸، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۲۹۱، نور الثقلین ج ۵ ص ۴۰۶.

۵۴. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۱۰ ص ۱۰۷، تفسیر جوامع الجامع ۳ ص ۶۲۹، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۱۱۲، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۳۷۳، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۳۴۸، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۲۲۳، البرهان ج ۵ ص ۴۸۰، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۱۰، جامع البیان ج ۲۹ ص ۸۳، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۴۷۰، تفسیر الثعلبیج ۱۰ ص ۲۹، تفسیر السمعانی ج ۶ ص ۴۳، معالم التنزیل ج ۴ ص ۳۹۱، زاد المسیر ج ۸ ص ۸۶.

۵۵. (وأَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْه): قال: الروح: ملک أعظم من جبرئیل ومیکائیل، کان مع رسول الله وهو مع الأئمه: بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۴۸، تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۵۸، البرهان ج ۵ ص ۳۲۸، نور الثقلین ج ۵ ص ۲۷۰.

۵۶. ودعا أمیرَ المؤمنین فرقی معه حتّی قام عن یمینه...: الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۵، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۸۷.

۵۷. بصائر الدرجات ص ۹۷، قرب الإسناد ص ۵۷، الکافی ج ۱ ص ۲۹۴، التوحید ص ۲۱۲، الخصال ص ۲۱۱، کمال الدین ص ۲۷۶، معانی الأخبار ص ۶۵، من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۲۲۹، تحف العقول ص ۴۵۹، تهذیب الأحکام ج ۳ ص ۱۴۴، کتاب الغیبه للنعمانی ص ۷۵، الإرشاد ج ۱ ص ۳۵۱، کنز الفوائد ص ۲۳۲، الإقبال بالأعمال ج ۱ ص ۵۰۶، مسند أحمد ج ۱ ص ۸۴، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۵، سنن الترمذی ج ۵ ص ۲۹۷، المستدرک للحاکم ج ۳ ص ۱۱۰، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۷، تحفه الأحوذی ج ۳ ص ۱۳۷، مسند أبی یعلی ج ۱۱ ص ۳۰۷، المعجم الأوسط ج ۱ ص ۱۱۲، المعجم الکبیر ج ۳ ص ۱۷۹، التمهید لابن عبد البرّ ج ۲۲ ص ۱۳۲، نصب الرایه ج ۱ ص ۴۸۴، کنز العمّال ج ۱ ص ۱۸۷، ج ۱۱ ص ۳۳۲، ۶۰۸، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۹۲، شواهد التنزیل ج ۱ ص ۲۰۰، الدرّ المنثور ج ۲ ص ۲۵۹.

۵۸. من کنت مولاه فعلیّ مولاه... فقالها ثلاثاً: تفسیر فرات ص ۵۰۶، ینابیع المودّه ج ۱ ص ۱۰۴، ج ۳ ص ۱۴۲، الطرائف ص ۱۴۴، وراجع: الکافی ج ۱ ص ۲۹۵، الأمالی للطوسی ص ۲۴۷، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۲۴.

۵۹. أخذ رسول الله بعضد علی بن أبی طالب یوم غدیر خمّ ثمّ قال: مَن کنت مولاه، فقام إلیه أعرابی... فهذا عن الله أم عنک؟!...: شواهد التنزیل ج ۲ ص ۳۸۵، لمّا بلغ بغدیر خمّ وشاع ذلک فی البلاد، أتی الحارث بن النعمان الفهری... :

مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۲۴۱، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۵۱، الطرائف ص ۱۵۳.

۶۰. امّا أن تتوب وامّا أن ترحل عنّا، قال: إنّ قلبی لا یطاوعنی إلی التوبه... : مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۱۶۷، نهج الإیمان ص ۴۸۸.

۶۱. أنفال: ۳۳.

۶۲. فرکب راحلته، فلمّا أصحر أنزل الله علیه طیراً من السماء فی منقاره حصاه: مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۱۶۷، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۴۴۵، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲ ۱۳۸.

۶۳. وأنزل الله تعالی علی رسوله: (سَأَلَ سَآئِلُ بِعَذَاب وَاقِع)... : مناقب آل أبی طالب ۲ ص ۱۶۶، الغدیر ج ۱ ص ۲۴۱، ۲۴۳.

۶۴. طوبی لمن والاه، والویل لمن عاداه، کأنّی أنظر إلی علیّ وشیعته یوم القیامه یُزفّون علی نوق... : بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۶۷.

۶۵. مناسب می بینم در اینجا دو نکته را بنویسم:

* نکته اوّل

سی نفر از علمای اهل سنّت در کتاب های خود اشاره کرده اند که این آیات بعد از ماجرای غدیر خم نازل شده است، در اینجا نام چند تن از آنان را ذکر می کنم:

۱ – ثعلبی در تفسیر تفسیر خود (تفسیر الثعلبی).

۳ – حموینی در تفسیر فرائد السمطین.

۴ – ابوعبیده هروی در تفسیر غریب القرآن.

۵ – نقاش موصلی در تفسیر شفاء الصدور.

مراجعه کنید: الغدیر ج ۱ ص ۲۳۹ تا ۲۴۶.

همچنین در چندین کتاب از کتب شیعه به این مطلب تصریح شده است: (ان بنی هاشم یتوارثون هرقلا بعد هرقل فامطر علینا حجاره...:الکافی ج ۸ ص ۵۷، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۳۲۴، البرهان ج ۵ ص ۴۸۳، نور الثقلین ج ۵ ص ۴۱۲).

۶۶. (الذین هم علی صلاتهم دائمون)، قال: هی النافله: الکافی ج ۳ ص ۲۷۰، وسائل الشیعه ج ۴ ص ۲۹، جامع احادیث الشیعه ج ۴ ص ۵۱، تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۹۵، البرهان ج ۵ ص ۴۸۸.

۶۷. من سنتی التزویج، فمن رغب عن سنی فلیس منی: مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۱۵۲، وراجع: الکافی ج ۵ ص ۴۹۶، وسائل

الشیعه ج ۲۰ ص ۲۱، من تزوج فقد احرز نصف دینه: الکافی ج ۵ ص ۳۲۹، وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۱۷، مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۱۵۴، الامالی للطوسی ص ۵۱۸، مکارم الاخلاق ص ۱۹۶، بحار الأنوار ج ۱۰۰ ص ۲۱۹.

۶۸. یس: آیه ۵۸-۵۵

۶۹. رعد آیه ۵.

۷۰. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان فى تفسير القرآن ج ۱۰ ص ۱۲۶، روض الجنان وروح الجنان ج ۵ ص ۴۹۲، جامع البيان ج ۲۹ ص ۱۰۸، تفسير السمرقندى ج ۳ ص ۴۷۴، تفسير الثعلبى ج ۱۰ ص ۴۰، تفسير السمعانى ج ۶ ص ۵۱، معالم التنزيل ج ۴ ص ۳۹۶، تفسير البيضاوى ج ۵ ۳۹۱، تفسير البحر المحيط ج ۸ ص ۳۲۴، فتح القدير ج ۵ ص ۲۹۴، روح المعانى ج ۲۹ ص ۶۵.

۷۱. كان هو و ولده و من تبعه ثمانين نفسا: علل الشرايع ج ۱ ص ۳۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۵.

۷۲. نالت الشيعه و الوثوب على نوح بالضرب المبرح: كمال الدين ص ۱۳۳، بحار ج ۱۱ ص ۳۲۶، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۴۲۱.

۷۳. كان هو و ولده و من تبعه ثمانين نفسا: علل الشرايع ج ۱ ص ۳۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۵.

۷۴. و امر جبرئيل ان ينزل عليه و يعلمه كيف يتخذها فقدر طولها...: تفسير القمى ج ۱ ص ۳۲۶، تفسير الصافى ج ۲ ص ۴۵۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۶، نور الثقلين ج ۲ ص ۳۵۱.

۷۵. فادخل من كل جنس من اجناس الحيون زوجين فى السفينه: تفسير القمى ج ۱ ص ۳۲۷، التفسير الصافى ج ۲ ص ۴۴۴، البرهان ج ۳ ص ۱۰۷، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۳۵۶.

۷۶. فقام اليه مسرعا حتى جعل الطبق عليه وختمه بخاتمه...: الكافى ج ۸ ص ۲۸۲، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۳۵، تفسير العياشى ج ۲ ص ۱۴۷، التفسير الصافى ج ۲ ص ۴۴۳.

۷۷. قال: يا بنى تصغير ابن، صغّره للشفقه: التفسير الصافى ج ۳ ص ۵، تفسير البيضاوى ج ۳ ص ۲۷۴، هو تصغير لطف ومرحمه: إمتاع الأسماع ج ۳ ص ۱۵۲، بنى تصغير ابن، وهو تصغير لطف ومرحمه: تحفه الأحوذى ج ۷ ص ۳۷۰، قال يا بنى صغّره للشفقه، ويسمّى النحاه مثل هذا تصغير التحبيب: روح المعانى ج ۱۲ ص ۱۸، خاطبه أبوه بقوله: يا بنى تصغير التحبيب والتقريب والشفقه: تفسير البحر المحيط ج ۵ ص ۲۸۱.

۷۸. لبثوا فيها سبعه ايام و لياليها وطافت بالبيت اسبوعاً...: الكافى ج ۸ ص ۲۸۱، التفسير الصافى ج ۲ ص ۴۵۰، البرهان ج ۳ ص ۱۰۳، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۳۶۶.

۷۹. (وِلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً) إنما يعنى الولايه، من دخل فيها دخل فى بيوت الأنبياء: تفسير القمى ج ۲ ص ۳۸۸، البرهان ج ۵ ص ۵۰۳، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۱۶.

۸۰. لانّ الله اعقم اصلاب قوم نوح و ارحام نسائهم اربعین سنه: التوحید ص ۳۹۲، علل الشرایع ج ۱ ص ۳۰، وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۱۳۹، بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۸۳، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۵۴.

۸۱. بیشتر این مطالب در سوره هود از آیه ۲۵ تا ۴۹ ذکر شده است.

۸۲. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۱۰ ص ۱۳۹، تفسیر جوامع الجامع ۳ ص ۶۴۵، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۱۳۴، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۴۱۹، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۳۵۹، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۲۳۳، البرهان ج ۵ ص ۵۰۲، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۲۹، جامع البیان ج ۲۹ ص ۱۲۴، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۴۷۹، تفسیر الثعلبی ج ۱۰ ص ۴۳، تفسیر السمعانی ج ۶ ص ۶۱، زاد المسیر ج ۸ ص ۱۰۱، روح المعانی ج ۲۹ ص ۸۰.

۸۳. ولقد اقبل الیه احد وسبعون الفاً منهم، فبایعوه علی الصوم والصلاه والزکاه والحج...: الاحتجاج ج ص ۳۳۰، بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۴۴، البرهان ج ۵ ص ۴۹، نور الثقلین ج ۵ ص ۲۰.

۸۴. سوره رحمن آیه ۱۵.

۸۵. سوره جنّ آیه ۱۱

۸۶. سوره جنّ آیه ۱۵.

۸۷. سوره جنّ آیه ۹.

۸۸. سوره جنّ آیه ۶.

۸۹. سوره نمل آیه ۳۹.

۹۰. سوره حجر آیه ۲۷.

۹۱. در تفسیر نمونه روایتی نقل شده است که جنّ ها را به پنج گروه تقسیم می کند: گروهی در هوا، گروهی به شکل مار، گروهی به شکل عقرب و گروهی به شکل حشرات و گروهی هم به شکل انسان ها می باشند.

این روایت بسیار ضعیف است و هیچ سندی ندارد و به صورت مرسل نقل شده است، این روایت در بحار الانوار ج ۶۰ ص ۲۶۷ به صورت مرسل آمده است. من هر چه بررسی کردم منبعی برای این روایت تا قبل از قرن یازدهم پیدا نکردم. این حدیث در قرن یازدهم به صورت مرسل از پیامبر نقل شده است. قبل از قرن یازدهم در هیچ کتاب شیعه یا سنی این حدیث نقل نشده است.

متن عربی روایت را در اینجا ذکر می کنم: (وروی أن النبی صلی الله علیه وآله قال: خلق الله الجن خمسه أصناف: صنف کالریح فی الهواء، وصنف حیاه، وصنف عقارب، وصنف حشرات الأرض، وصنف کبنی آدم علیهم الحساب والعقاب: بحار الانوار ج ۶۰ ص ۲۶۷).

۹۲. سوره الرحمن خطاب به جنّ ها و انسان ها نازل شده است و نشان می دهد که در جنّ ها هم گروه های مؤمن وجود

دارند.

۹۳. لأشربنا قلوبهم الایمان، والطریقه هی ولایه علی بن أبی طالب والأوصیاء: الکافی ج ۱ ص ۴۱۹، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۰۱، البرهان ج ۵ ص ۵۰۸.

ص: ۳۴۳

۹۴. ابی الحسن الأول: کیف تقرأ هذه الآیه (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّه حَقَّ تُقاتِهِ ولا تَمُوتُنَّ إِلَّا وأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ)... قال...(إلا وأنتم مسلّمون) لرسول الله۹ ثم للإمام من بعده: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۱۹۳، بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۲۶۹، البرهان ج ۱ ص ۶۶۸.

۹۵. سألت أبا عبدالله عن الصراط، فقال: هو الطریق إلی معرفه الله عزّ وجلّ، وهما صراطان: صراط فی الدنیا، وصراط فی الآخره، فأمّا الصراط الذی فی الدنیا، فهو الإمام المفترض الطاعه..: معانی الأخبار ص ۳۲، التفسیر الأصفی ج ۱ ص ۷، تفسیر الصافی ج ۱ ص ۸۵، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۱، تفسیر المیزان ج ۱ ص ۴۱، غایه المرام ج ۳ ص ۴۶، نحن أبواب الله، ونحن الصراط المستقیم، ونحن عیبه علمه: معانی الأخبار ص ۳۵، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۲.

۹۶. السلام علی الأئمّه الدعاه، والقاده الهداه، والساده الولاه، والذاده الحماه وأهل الذکر...: عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

۹۷. الکلینی عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن حماد بن عیسی عن ابی عبد الله... یا حماد، تحسن ان تصلی؟.... (ان المساجد لله فلاتدعوا مع الله احدا) وهی الجبهه والکفان والرکبتان والابهامان: الکافی ج ۳ ص ۳۱۱، وسائل الشیعه ج ۵ ص ۴۵۹، بحار الأنوار ج ۸۱ ص ۱۸۵، جامع احادیث الشیعه ج ۵ ص ۱۳.

این حدیث از حمّاد بن عیسی است و سند آن، صحیح است. حدیث دیگری به این مضمون از امام جواد(ع) نقل شده است که سند آن ضعیف است، اما در اینجا به حدیث حمّاد اعتماد کرده ایم. روایت امام جواد(ع) چنین است: (وان المساجد لله) یعنی به هذه الاعضاء السبعه: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۲۰، البرهان ج ۵ ص ۵۱۲.

۹۸. رعد: آیه ۵

۹۹. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۱۰ ص ۱۵۶، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۱۵۳، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۴۳۸، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۳۶۴، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۲۳۸، البرهان ج ۵ ص ۵۱۰، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۴۱، جامع البیان ج ۲۹ ص ۱۵۰، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۴۸۴، تفسیر الثعلبی ج ۱۰ ص ۵۶، تفسیر السمعانی ج ۶ ص ۷۳، معالم التنزیل ج ۴ ص ۴۰۵، زاد المسیر ج ۸ ص ۱۰۸، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۴۰۲، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۳۴۴.

۱۰۰. دلیل این که این سوره بعد از دعوت علنی نازل شده است، آیه ۱۰ این سوره است: (واصبر علی ما یقولون)، معنای این آیه این می شود که پیامبر دعوت خود را آشکار کرده بوده است و بُت پرستان به او نسبت های ناروا می دادند. از طرف دیگر در تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۵۰ به این نکته تصریح شده است.

۱۰۱. این شان نزول را درباره سوره مدثّر نقل کرده اند، سوره مزمّل و مدثّر دریک موقعیت زمانی نازل شده اند، بر این باور هستیم که این شان نزول برای این سوره هم مناسب است: (ان الولید بن المغیره صنع لقریش طعاما فلما الکلوه قال: ما تقولون

فی هذا الرجل، فقال بعضهم: ساحر... فبلغ ذلک النبی فحزن وقنع راسه وتدثر....: مجمع الزوائد ج ۷

ص: ۳۴۴

ص ۱۳۱، المعجم الكبير ج ۱۱ ص ۱۰۲، لباب النقول ص ۲۰۵، روح المعانى ج ۲۹ ص ۱۱۶).

خلاصه مطلب آن که ما این شأن نزول را قبول می کنیم، ولی مطلبی که به عنوان «زمّلونی» نقل شده است را قبول نمی کنیم و آن را مناسب شان پیامبر نمی دانیم.

۱۰۲. هو رفع یدیک الی الله و تضرعک الیه: بحار الأنوار ج ۸۲ ص ۲۰۳، البرهان ج ۵، مستدرک الوسائل ج ۴ ص ۱۴۴، جامع احادیث الشیعه ج ۵ ص ۳۱۷.

۱۰۳. اذا مررت بآیه فیها ذکر الجنه فاسال الله الجنه...: وسائل الشیعه ج ۶ ص ۱۷۳، بحار الأنوار ج ۸۹ ص ۲۱۶، جامع احادیث الشیعه ج ۱۵ ص ۵۶.

۱۰۴. فإنَّ صلاهُ اللیل منهاهُ عِنِ الأِثمِ: کنز العمّال ج ۷ ص ۷۹۱، کشف الخفاء ج ۲ ص ۱۰۶، صلاهُ اللیل تُکَّفِرُ ما کان من ذنوبِ النهارِ: مستدرک الوسائل ج ۶ ص ۳۳۰، بحار الأنوار ج ۸۴ ص ۱۵۵، جامع احادیث الشیعه ج ۷ ص ۱۰۸، البرهان ج ۳ ص ۱۴۵، قیامُ الَّیلِ مُصِحَّهٌ لِلبَدَنِ: المحاسن ج ۱ ص ۵۳، الخصال ص ۶۱۲، ثواب الاعمال ص ۴۱، تحف العقول ص ۱۰۱، وسائل الشیعه ج ۸ ص ۱۵۰، صَلاهُ اللَّیلِ تُحَسِّنُ الخُلقَ و تُطَیِّبُ الرّیحَ و تُدِرُّ الرّزقَ الدّینَ و تذهبُ بِالهمِّ و تجلوا البَصَرَ: ثواب الاعمال ص ۴۲، وسائل الشیعه ج ۸ ص ۱۵۲، بحار الأنوار ج ۵۹ ص ۲۶۸، جامع احادیث الشیعه ج ۷ ص ۱۱۰.

۱۰۵. صافات: آیه ۶۸-۶۲

۱۰۶. أن السبب فی نزول هذه السوره أن النبی کان یقوم هو وأصحابه اللیل کله للصلاه حتی تورمت أقدامهم من کثره قیامهم فشق ذلک علیه وعلیهم، فنزلت السوره بالتخفیف عنه وعنهم...: البرهان ج ۵ ص ۵۲۰.

۱۰۷. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۱۰ ص ۱۶۰، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۱۵۷، روض الجنان وروح الجنان ج ۲۰ ص ۱، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۳۶۶، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۲۴۰، البرهان ج ۵ ص ۵۱۶، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۴۶، جامع البیان ج ۲۹ ص ۱۵۴، تفسیر السمعانی ج ۶ ص ۷۶، معالم التنزیل ج ۳ ص ۱۲۸، زاد المسیر ج ۸ ص ۱۱۱، الدر المنثور ج ۶ ص ۲۷۶، روح المعانی ج ۱۶ ص ۱۴۸.

۱۰۸. ان الولید بن المغیره صنع لقریش طعاما فلما الکلوه قال: ما تقولون فی هذا الرجل، فقال بعضهم: ساحر... فبلغ ذلک النبی فحزن وقنع راسه وتدثر...: مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۳۱، المعجم الکبیر ج ۱۱ ص ۱۰۲، لباب النقول ص ۲۰۵، روح المعانی ج ۲۹ ص ۱۱۶.

ما این شأن نزول را قبول می کنیم، ولی مطلبی که به عنوان «دثّرونی» نقل شده را قبول نمی کنیم و آن را مناسب شان پیامبر نمی دانیم.

۱۰۹. سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً أی سأغشیه مشقه من العذاب. و الصّعود: العقبه الشاقه. و کذلک الکؤود: غریب القرآن لابن قتیبه ج ۱ ص ۴۲۴.

۱۱۰. وإنما سمی وحیدا لأنه قال لقریش: إنی أتوحد بکسوه البیت سنه، وعلیکم بجماعتکم سنه، وکان له مال کثیر

ص: ۳۴۵

وحدائق، وكان له عشر بنين بمكه...: تفسير القمی ج ۲ ص ۳۹۴، تفسير الصافی ج ۵ ص ۲۴۸، نور الثقلين ج ۵ ص ۴۵۶.

۱۱۱. أنهم قالوا لرسول الله صلّى الله عليه و سلم إن سرک أن نتابعک فأت کل واحد منا بکتب من السماء عنوانها من رب العالمين إلى فلان بن فلان نؤمر فيها باتباعک فنزلت: روح المعانی ج ۲۹ ص ۱۳۴.

۱۱۲. للاطّلاع أکثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان فی تفسير القرآن ج ۱۰ ص ۱۷۱، تفسير مجمع البيان ج ۱۰ ص ۱۷۱، روض الجنان وروح الجنان ج ۲۰ ص ۱۷، التفسير الأصفی ج ۲ ص ۱۳۷۰، البرهان ج ۵ ص ۵۲۲، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۴۵۳، جامع البيان ج ۳۰ ص ۳۱۸، تفسير السمرقندی ج ۳ ص ۴۹۱، تفسير الثعلبی ج ۱۰ ص ۷۶، تفسير السمعانی ج ۶ ص ۸۷، معالم التنزيل ج ۴ ص ۴۱۳، زاد المسير ج ۸ ص ۱۱۹، تفسير البحر المحيط ج ۸ ص ۳۶۰، الدر المنثور ج ۶ ص ۲۸۱.

۱۱۳. (الى ربها ناظره)، قال: يعنی مشرقه، تنظر ثواب ربها: الاحتجاج ج ۲ ص ۱۹۱، البرهان ج ۵ ص ۵۳۷.

۱۱۴. آنان از بهشت با عنوان سرزمين ياد می کنند، گويا منظور آنان اين است که بزرگی بهشتی را که خدا به آنان داده است بيان کنند

۱۱۵. للاطّلاع أکثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان فی تفسير القرآن ج ۱۰ ص ۲۰۰، تفسير مجمع البيان ج ۱۰ ص ۲۰۱، روض الجنان وروح الجنان ج ۲۰ ص ۴۱، التفسير الأصفی ج ۲ ص ۱۳۸۲، التفسير الصافی ج ۵ ص ۲۵۷، البرهان ج ۵ ص ۵۴۱، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۴۶۴، جامع البيان ج ۲۹ ص ۲۴۷، تفسير السمرقندی ج ۳ ص ۵۰۱، تفسير الثعلبی ج ۱۰ ص ۹۱، تفسير السمعانی ج ۶ ص ۱۰۹، زاد المسير ج ۸ ص ۱۳۹، تفسير البيضاوی ج ۵ ص ۴۲۴، تفسير البحر المحيط ج ۸ ص ۳۷۳.

۱۱۶. سوره انسان به تصريح ابن عبّاس قبل از سوره طلاق نازل شده است، سوره طلاق هم در سال ششم نازل شده است، بنابراين تاريخ نزول سوره انسان ، سال ششم هجری می باشد: (شواهد التنزيل ج ۲ ص ۴۱۰، الإتقان للسيوطی ج ۱ ص ۳۸، تفسير مجمع البيان ج ۱۰ ص ۲۱۱، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۵۶).

۱۱۷. إنّ عليّاً عليه السلام آجر نفسه ليلةً إلى الصبح يسقی نخلاً بشیء من شعير، فلمّا قبضه طحن ثلثه واتّخذوا منه طعامًا، فلمّا تمّ أتی مسکين، فأخرجوا إليه الطعام... : أسباب نزول الآيات للواحدی النيشابوری ص ۲۹۶، زاد المسير ج ۸ ص ۱۴۵، کشف الغمّه ج ۱ ص ۱۶۸، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۴۴.

۱۱۸. در اين منابع فقط به روزه گرفتن علی و فاطمه عليهماالسلام وفضّه (خادم حضرت فاطمه) اشاره شده است: فنذر علی وفاطمه والجاريه نذراً إن برءا صاموا ثلاثه أيّام شکراً لله، فوفوا بالنذر وصاموا... : تفسير البرهان ج ۱۰ ص ۸۳ ح ۹، فقال علی بن أبی طالب عليه السلام: إن عافی الله ولدیَّ ممّا بهما صمت لله ثلاثه أيّام متواليات... : تفسير فرات الکوفی ص ۵۲۰، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۴۹، مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۸۸.

۱۱۹. مرض الحسن والحسين عليهماالسلام وهما صبيان صغيران، فعادهما رسول الله صلی الله عليهوآله ومعه رجلان،

فقال أحدهما: يا أبا الحسن، لو نذرت فى ابنيک نذراً إن الله عافاهما، فقال: أصوم ثلاثه أيّام شکراً لله عزّ وجلّ، وکذلک قالت فاطمه علیهاالسلام... : الأمالی للصدوق ص ۳۲۹، روضه الواعظین ص ۱۶۰، وسائل الشیعه ج ۲۳ ص ۳۰۴، مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۱۵۳، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۷ ص ۳۷۵، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۷۴، إنّ الحسن والحسین مرضا، فنذر علی وفاطمه والحسن والحسین علیهم السلام صیام ثلاثه أیّام، فلمّا عافاهما الله وکان الزمان قحطاً... فلمّا کان عند المساء أتی یتیم فأعطوه ولم یذوقوا إلّا الماء... وکان مضی علی رسول الله أربعه أیّام والحجر علی بطنه وقد علم بحالهم... : بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۴۴.

۱۲۰. وأقبل علی بالحسن والحسین علیهم السلام نحو رسول الله صلی الله علیهوآله وهما یرتعشان کالفرخ من شدّه الجوع... : الأمالی للصدوق ص ۳۳۲، روضه الواعظین ص ۱۶۳، مناقب أمیر المؤمنین لمحمّد بن سلیمان الکوفی ج ۱ ص ۱۸۲، الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف ص ۱۰۸، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۴۰، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۷۷، تفسیر الثعلبی ج ۱۰ ص ۱۰۱، تفسیر القرطبی ج ۱۹ ص ۱۳۴، المناقب للخوارزمی ص ۲۷۱، کشف الغمّه ج ۱ ص ۳۰۹، ینابیع المودّه ج ۱ ص ۲۸۰.

۱۲۱. وضحک النبی صلی الله علیهوآله وقال: إنّ الله أعطاکم نعیماً لا ینفد، وقرّه عین أبد الآبدین، هنیئاً لکم یا بیت النبی بالقرب من الرحمان، وهو راض عنکم غیر غضبان: تفسیر البرهان ج ۱۰ ص ۸۳.

۱۲۲. وأصبحوا مفطرین لیس عندهم شیء، ثمّ قال: فرآهم النبی صلی الله علیهوآله جیاعاً، فنزل جبرئیل ومعه صحفه من الذهب مرصّعه بالدرّ والیاقوت، مملوءه من الثرید وعراق یفوح منه رائحه المسک والکافور، فجلسوا وأکلوا حتّی شبعوا، ولم تنقص منها لقمه واحده... : مناقب آل أبی طالب ج ۳ ص ۱۴۸، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۴۱، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۲۶۲ و ج ۷ ص ۳۵۹، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۷۳.

۱۲۳. فأ کل یا علی ولا تسأل فاطمه الزهراء عن شیء، الحمد لله الذی جعل مثلک ومثلها مثل مریم بنت عمران وزکریا (کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزْقًا)... : تفسیر فرات الکوفی ص ۵۲۶، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۵۱.

۱۲۴. وهی الجفنه التی یأکلّ منها القائم، وهی عندنا: تفسیر العیّاشی ج ۱ ص ۱۷۲، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۳۳، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۳۳۴، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۳۱.

۱۲۵. روح المعانی ج ۲۹ ص ۱۵۸.

۱۲۶. من اطعم ثلاثه نفر من المسلمین، اطعمه الله من ثلاث جنان فی ملکوت السماوات: الفردوس و جنه عدن وطوبی...: المحاسن ج ۲ ص ۳۹۲، الکافی ج ۲ ص ۲۰۰، وسائل الشیعه ج ۲۴ ص ۳۰۳، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۳۷۱.

۱۲۷. الغدیر ج ۳ ص ۱۰۷ تا ۱۱۱.

۱۲۸. یا طاووس فما بال من هو أقبل للعذر لا یقبل عذر من قال: لا أقدر وهو لا یقدر؟ فقام طاووس وهو یقول: لیس بینی وبین الحقّ عداوه...: أعلام الدین للدیلمی ص ۳۱۷، بحار الأنوار ج ۵ ص ۵۸.

۱۲۹. فقال: یا أبتِ أین القربان؟ قال: ربّک یعلم أین هو، یا بنی أنت والله هو، إنّ الله قد أمرنی بذبحک، فانظر ماذاتری؟... واجترّ الغلام من تحته، وتناوّل جبرئیل الکبش من قُلّه ثَبیر فوضعه تحته: الکافی ج ۴ ص ۲۰۸، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۰ ص ۳۴۹، التفسیر الصافی ج ۶ ص ۱۹۵، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۴۲۶، وراجع: تاریخ الیعقوبی ج ۱ ص ۲۷.

۱۳۰. (ان هذه تذکره) قال: الولایه، قلت: (یدخل من یشاء فی رحمته) قال:فی ولایتنا: البرهان ج ۵ ص ۵۵۵، نور الثقلین ج ۵ ص ۴۶۰.

۱۳۱. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۱۰ ص ۲۱۶، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۲۱۷، روض الجنان وروح الجنان ج ۲۰ ص ۹۰، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۳۸۸، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۲۶۴، البرهان ج ۵ ص ۲۶۱، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۸۵، جامع البیان ج ۲۹ ص ۲۷۴، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۵۰۶، تفسیر الثعلبی ج ۱۰ ص ۱۰۲، تفسیر السمعانی ج ۶ ص ۱۲۱، معالم التنزیل ج ۴ ص ۴۳۰، زاد المسیر ج ۸ ص ۱۴۳، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۴۳۰، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۳۸۳.

۱۳۲. لاخیر فی دین لیس فیه رکوع ولاسجود، فاما کسر اصنامکم بایدیکم فذاک لکم...: بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۵۳، مجمع البیان ج ۱۰ ص ۲۳۶، تفسیر الصافی ج ۵ ص۲ ۲۷۱، نور الثقلین ج ۵ ص ۴۹۰.

۱۳۳. سوره حشر آیه ۳۱.

۱۳۴. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۱۰ ص ۲۲۹، تفسیر جوامع الجامع ۳ ص ۷۰۴، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۲۳۲، روض الجنان وروح الجنان ج ۲۰ ص ۱۰۴، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۳۹۳، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۲۷۰، البرهان ج ۵ ص ۵۵۹، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۹۰، جامع البیان ج ۲۹ ص ۲۹۵، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۵۱۲، تفسیر الثعلبی ج ۱۰ ص ۱۱۰، تفسیر السمعانی ج ۶ ص ۱۳۱، معالم التنزیل ج ۴ ص ۴۳۴، زاد المسیر ج ۸ ص ۱۵۳، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۴۳۵، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۳۹۴.

منابع تحقیق

این فهرست اجمالیِ منابع تحقیق است.

در آخر جلد چهاردهم، فهرست تفصیلی منابع ذکر شده است.

۱ . الاحتجاج

۲ . إحقاق الحقّ

۳ . أسباب نزول القرآن .

۴ . الاستبصار

۵ . الأصفی فی تفسیر القرآن.

۶ . الاعتقادات للصدوق

۷ . إعلام الوری بأعلام الهدی .

۸ . أعیان الشیعه .

۹ . أمالی المفید .

۱۰ . الأمالی لطوسی.

۱۱ . الأمالی للصدوق.

۱۲ . الإمامه والتبصره

۱۳ . أحکام القرآن.

۱۴ . أضواء البیان.

۱۵ . أنوار التنزیل

۱۶ . بحار الأنوار .

۱۷ . البحر المحیط .

۱۸ . البدايه والنهايه .

۱۹ . البرهان فی تفسير القرآن.

۲۰ . بصائر الدرجات .

۲۱ . تاج العروس

۲۲ . تاريخ الطبریّ.

۲۳ . تاريخ مدينه دمشق .

۲۴ . التبيان .

۲۵ . تحف العقول

۲۶ . تذكره الفقهاء.

۲۷ . تفسير ابن عربی.

۲۸ . تفسير ابن كثير.

۲۹ . تفسير الإمامين الجلالين.

۳۰ . التفسير الأمثل .

۳۱ . تفسير الثعالبی.

۳۲ . تفسير الثعلبی .

۳۳ . تفسير السمرقندی.

۳۴ . تفسير السمعانی.

۳۵ . تفسير العزّ بن عبد السلام.

۳۶ . تفسير العيّاشی.

۳۷ . تفسير ابن أبی حاتم .

۳۸ . تفسیر شبّر.

۳۹ . تفسیر القرطبی .

۴۰ . تفسیر القمّی.

۴۱ . تفسیر المیزان.

۴۲ . تفسیر النسفی.

۴۳ . تفسیر أبی السعود.

۴۴ . تفسیر أبی حمزه الثمالی.

۴۵ . تفسیر فرات الکوفی .

۴۶ . تفسیر مجاهد.

۴۷ . تفسیر مقاتل بن سلیمان.

۴۸ . تفسیر نور الثقلین .

۴۹ . تنزیل الآیات

۵۰ . التوحید .

۵۱ . تهذیب الأحکام.

۵۲ . جامع أحادیث الشیعه .

۵۳ . جامع بیان العلم وفضله .

۵۴ . جمال الاُسبوع.

۵۵ . جوامع الجامع .

۵۶ . الجواهر السنيه.

۵۷ . جواهر الكلام.

۵۸ . الحدائق الناضره.

۵۹ . حليه الأبرار.

۶۰ . الخرائج والجرائح .

۶۱ . خزانه الأدب.

۶۲ . الخصال .

۶۳ . الدرّ المنثور.

۶۴ . دعائم الإسلام.

۶۵ . دلائل الإمامه .

۶۶ . روح المعانى.

۶۷ . روض الجنان

۶۸ . زاد المسير.

۶۹ . زبده التفاسير.

۷۰ . سبل الهدى والرشاد.

۷۱ . سعد السعود .

۷۲ . سنن ابن ماجه .

۷۳ . السيره الحلبيّه .

۷۴ . السيره النبويّه .

۷۵ . شرح الأخبار.

۷۶ . تفسير الصافى.

۷۷ . الصحاح.

۷۸ . صحيح ابن حبّان .

۷۹ . عدّه الداعى.

۸۰ . علل الشرائع .

۸۱ . عوائد الأيّام.

۸۲ . عيون أخبار الرضا .

۸۳ . عيون الأثر.

۸۴ . غايه المرام.

۸۵ . الغدير.

۸۶ . الغيبه .

۸۷ . فتح البارى.

۸۸ . فتح القدير.

۸۹ . الفصول المهمّه.

۹۰ . فضائل أمير المؤمنين.

۹۱ . فقه القرآن .

۹۲ . الكافى .

۹۳ . الكامل فى التاريخ .

۹۴ . كتاب الغيبه .

٩٥ . كتاب من لا يحضره الفقيه .

٩٦ . الكشّاف عن حقائق التنزيل.

٩٧ . كشف الخفاء.

٩٨ . كشف الغمّه.

٩٩ . كمال الدين.

١٠٠ . كنز الدقائق .

١٠١ . كنز العمّال.

١٠٢ . لسان العرب .

١٠٣ . مجمع البيان.

١٠٤ . مجمع الزوائد.

١٠٥ . المحاسن .

١٠٦ . المحبَّر .

١٠٧ . المحتضر.

١٠٨ . مختصر مدارك التنزيل.

١٠٩ . المزار .

١١٠ . مستدرك الوسائل

١١١ . المستدرك على الصحيحين .

١١٢ . المسترشد.

١١٣ . مسند أحمد .

١١٤ . مسند الشاميّين .

۱۱۵ . مسند الشهاب .

۱۱۶ . معانی الأخبار .

۱۱۷ . معجم أحاديث المهدی(عج) .

۱۱۸ . المعجم الأوسط .

۱۱۹ . المعجم الكبير .

۱۲۰ . معجم مقاييس اللغه .

۱۲۱ . مكيال المكارم.

۱۲۲ . الملاحم والفتن.

۱۲۳ . مناقب آل أبی طالب.

۱۲۴ . المنتظم فی تاريخ الاُمم.

۱۲۵ . منتهی المطلب.

۱۲۶ . المهذّب .

۱۲۷ . مستطرفات السرائر .

۱۲۸ . النهايه فی غريب الحديث. ۱۲۹ . نهج الإيمان .

۱۳۰ . الوافی .

۱۳۱ . وسائل الشيعه.

۱۳۲ . ينابيع المودّه.

فهرست کتب نویسنده

فهرست کتب نویسنده، نشر وثوق، بهار ۱۳۹۳

۱ . همسر دوست داشتنی.(خانواده)

۲ . داستان ظهور . (امام زمان(علیه السلام))

۳ . قصه معراج .(سفر آسمانی پیامبر(صلی الله علیه وآله))

۴ . در آغوش خدا .(زیبایی مرگ)

۵ . لطفاً لبخند بزنید. (شادمانی، نشاط)

۶ . با من تماس بگیرید . (آداب دعا)

۷ . در اوج غربت . (شهادت مسلم بن عقیل)

۸ . نوای کاروان . (حماسه کربلا)

۹ . راه آسمان . (حماسه کربلا)

۱۰ . دریای عطش . (حماسه کربلا)

۱۱ . شب رؤیایی . (حماسه کربلا)

۱۲ . پروانه های عاشق . (حماسه کربلا)

۱۳ . طوفان سرخ . (حماسه کربلا)

۱۴ . شکوه بازگشت . (حماسه کربلا)

۱۵ . در قصر تنهایی . (امام حسن(علیه السلام))

۱۶ . هفت شهر عشق . (حماسه کربلا)

۱۷ . فریاد مهتاب . (حضرت فاطمه(علیها السلام))

۱۸ . آسمانی ترین عشق . (فضیلت شیعه)

۱۹ . بهشت فراموش شده . (پدر و مادر)

۲۰ . فقط به خاطر تو. (اخلاص در عمل)

۲۱ . راز خوشنودی خدا. (کمک به دیگران)

۲۲ . چرا باید فکر کنیم. (ارزش فکر)

۲۳ . خدای قلب من. (مناجات، دعا)

۲۴ . به باغ خدا برویم . (فضیلت مسجد)

۲۵ . راز شکر گزاری . (آثار شکر نعمت ها)

۲۶ . حقیقت دوازدهم . (ولادت امام زمان(علیه السلام))

۲۷ . لذّت دیدار ماه . (زیارت امام رضا(علیه السلام))

۲۸ . سرزمین یاس. (فدک، فاطمه(علیها السلام))

۲۹ . آخرین عروس. (نرجس(علیها السلام)، ولادت امام زمان(علیه السلام))

۳۰ . بانوی چشمه. (خدیجه(علیها السلام)، همسر پیامبر)

۳۱ . سکوت آفتاب. (شهادت امام علی(علیه السلام))

۳۲ . آرزوی سوم. (جنگ خندق)

۳۳ . یک سبد آسمان. (چهل آیه قرآن)

۳۴ . فانوس اوّل . (اولین شهید ولایت)

۳۵ . مهاجر بهشت. (پیامبر اسلام)

۳۶ . روی دست آسمان . (غدیر، امام علی(علیه السلام))

۳۷ . گمگشته دل. (امام زمان(علیه السلام))

۳۸ . سمت سپیده. (ارزش علم)

۳۹ . تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)

۴۰ . خدای خوبی ها. (توحید، خداشناسی)

۴۱ . با من مهربان باش. (مناجات، دعا)

۴۲ . نردبان آبی. (امام شناسی، زیارت جامعه)

۴۳ . معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)

۴۴ . سلام بر خورشید. (امام حسین(علیه السلام))

۴۵ . راهی به دریا. (امام زمان(علیه السلام)، زیارت آل یس)

۴۶ . روشنی مهتاب .(شهادت حضرت زهرا(علیها السلام))

۴۷ . صبح ساحل. (امام صادق(علیه السلام))

۴۸ . الماس هستی. (غدیر، امام علی(علیه السلام))

۴۹ . حوادث فاطمیه (حضرت فاطمه(علیها السلام))

۵۰ . تشنه تر از آب (حضرت عبّاس(علیه السلام))

۵۱– ۶۴ . تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

* کتب عربی

۶۵ . تحقیق « فهرست سعد » ۶۶ . تحقیق « فهرست الحمیری » ۶۷ . تحقیق « فهرست حمید ». ۶۸ . تحقیق « فهرست ابن بطّه ». ۶۹ . تحقیق « فهرست ابن الولید » . ۷۰ . تحقیق « فهرست ابن قولویه » . ۷۱ . تحقیق « فهرست الصدوق » . ۷۲ . تحقیق « فهرست ابن عبدون » . ۷۳ . صرخه النور. ۷۴ . إلی الرفیق الأعلی. ۷۵ . تحقیق آداب أمیرالمؤمنین(علیه السلام) . ۷۶ . الصحیح فی فضل الزیاره الرضویه . ۷۷ . الصحیح فی البکاء الحسینی . ۷۸ . الصحیح فی فضل الزیاره الحسینیه . ۷۹ . الصحیح فی کشف بیت فاطمه(علیها السلام).

بیوگرافی نویسنده

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل ــ اصفهان ــ دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.

موفقیّت وی در کسب مقام اوّل مسابقه کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانسته بود در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شیعه از دیگر فعالیّت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان آرانی، هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیّت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی – حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می باشد. آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

* * *

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۲۵ – ۳۷۷ ۳۵ ۷۰۰ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

جهت کسب اطلاع به سایت M۱۲.ir مراجعه کنید.

ص:۳۵۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹